

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باقراآن
در مکة و مدینه

اکبر دهقان



جمهوری اسلامی ایران
حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
معاونت امور روحانیون

با قرآن در مکه و مدینه

تألیف: اکبر دهقان

ناشر: معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری
نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۸۸
بها: ۵۰۰۰۰ ریال
چاپ و صحافی: مشعر
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نشانی: تهران - خیابان آزادی - نبش رودکی - سازمان حج و زیارت
طبقه اول - معاونت امور روحانیون
تلفن: ۶۶۵۸۲۰۹۶ و ۵۰ - ۶۴۵۱۲۱۴۹

فصل دوم:

تفسیر و نکته‌های آیات مربوطه به مدینه منوره

- آیه اول: به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدن. ۳۲۱
- آیه دوم: عدم نزول عذاب با وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. ۳۲۶
- آیه سوم: استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم. ۳۳۳
- آیه چهارم: اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. ۳۳۹
- آیه پنجم: مسجد ضرار. ۳۴۵
- آیه ششم: داستان جنگ احد. ۳۵۵
- آیه هفتم: مرگ، سرنوشت همگان. ۳۶۹
- آیه هشتم: اتحاد، شرط تحقق وعده الهی. ۳۷۹
- آیه نهم: ریشه گناهان. ۳۸۶
- آیه دهم: نرم‌خویی پیامبر. ۳۹۰
- آیه یازدهم: نعمت پیامبر، منت الهی. ۳۹۴

- آیه دوازدهم: ریشه مصیبت‌ها..... ۴۰۰
- آیه سیزدهم: شهادت در راه خدا..... ۴۰۵
- آیه چهاردهم: جنگ احزاب..... ۴۱۰
- آیه پانزدهم: جنگ تبوک..... ۴۲۳
- آیه شانزدهم: همگام بودن با معصومین علیهم‌السلام..... ۴۳۷
- آیه هفدهم: عدم جواز تخلف از فرمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌ع‌یه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم..... ۴۴۲
- آیه هجدهم: عصمت اهل بیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌ع‌یه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم..... ۴۴۷
- آیه نوزدهم: داستان مباحله..... ۴۶۱
- آیه بیستم: رؤیای صادقه‌ی پیامبر صلی‌الله‌ع‌یه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم پیرامون ورود به مسجد الحرام..... ۴۷۵
- منابع و مأخذ..... ۴۷۹

مقدمه

تحقق اهداف و آرمان‌های یک سازمان، به علل و عوامل مختلفی بستگی دارد. در این میان، انسانی «اساسی‌ترین و محوری‌ترین نقش را در موفقیت و بالندگی سازمانی ایفا می‌کند. دیگر عوامل سازمانی در پرتو عامل انسانی و حول محور او، شکل گرفته و حرکت می‌کند.

سیاست‌ها، برنامه‌ها، روش‌ها، ابزار و سخت‌افزارهای سازمان، تابعی از خواست و اراده نیروی انسانی و دانش و تدبیر او می‌باشد. بالطبع کم و کیف نتایج و خروجی‌های سازمان نیز مانند «ورودی‌ها» و «فرآیند»، متأثر از فعالیت و تدبیر نیروی انسانی است. بنابراین نیروی انسانی، افزون بر اینکه عامل موفقیت هر سازمانی است، شاخص و معیاری برای پیش‌بینی میزان موفقیت آن سازمان نیز محسوب می‌شود.

بی‌جهت نیست که دنیای مدرن با پی‌ریزی علمی همچون روان‌شناسی کار، جامعه‌شناسی مشاغل و مدیریت، بخش اعظمی از مباحث این علوم را به عامل انسانی اختصاص داده است. پیش‌تر از این نیز آموزه‌های وحیانی، بر جایگاه و اهمیت نیروی انسانی و نقش محوری آن در رستگاری و موفقیت جمعی اشاره کرده و به مؤمنان و جامعه دینی اکیداً توصیه نموده که در واسپاری کارها و مسئولیت‌ها، به شایستگی و صلاحیت نیروهای انسانی توجه کنند: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً.**^(۱)

در آیات دیگر، این رویه را تدبیر خداوند متعال در عالم تکوین و تشریح معرفی کرده است: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.**^(۲)

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.^(۳)
هدف و رسالت اساسی انبیای الهی نیز تربیت و پرورش انسان‌ها بوده است: **رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ.**^(۴)

۱. نساء: ۵۸.

۲. انعام: ۱۲۴.

۳. بقره: ۱۲۴.

۴. همان: ۱۲۹.

نهادهای و مؤسسات دینی نیز برای تضمین موفقیت و دستیابی به اهداف و آرمان‌های سازمان، باید بر مبنای آموزه‌های وحیانی و یافته‌های بشری، جذب و گزینش نیروهای کارآمد و تعلیم و تربیت آنان را در اولویت مأموریت‌های خود قرار دهند.

در همین راستا، «حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت» پس از فراغت از طراحی و اجرای فرآیند جذب و گزینش، «آموزش و ارتقای سطح علمی و فرهنگی نیروی انسانی به ویژه روحانیون» را در کانون برنامه‌های ستادی خود قرار داد و دوره‌های آموزش بدو خدمت، ضمن خدمت و تکمیلی را راه‌اندازی نمود. از آن‌جا که تدوین متون آموزشی کاربردی متناسب با واحدها و سرفصل‌های مصوب، از مراحل و عناصر اصلی و اساسی دوره‌های آموزشی محسوب می‌شود، به طور همزمان گردونه تدوین متون آموزشی نیز به حرکت درآمد. نکته حائز اهمیت این که متون آموزشی پس از تدوین توسط گروه‌های علمی و تخصصی معاونت امور روحانیون و ارزیابی ناظران محتوایی، به صورت «درسنامه» برای حداقل یک ترم، به طور آزمایشی تدریس می‌شود تا پس از نظرسنجی و گردآوری نقطه نظرات مدرسان و دانش‌پژوهان، به رفع و اصلاح کاستی‌های احتمالی اقدام شود و برای آموزش در دوره‌های بعد، تدوین نهایی شود.

نوشتار حاضر، از جمله همین متون آموزشی است که توسط «گروه علمی و تخصصی آیات و روایات» به رشته تحریر درآمده و در قالب «درسنامه» منتشر شده و در اختیار شرکت‌کنندگان دوره‌های آموزشی روحانیون قرار می‌گیرد. فرصت را مغتنم شمرده و از تدابیر و تلاش‌های ارزشمند گروه علمی و تخصصی آیات و روایات به ویژه محقق و مؤلف گرانمایه جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای اکبر دهقان تقدیر و سپاس به عمل می‌آید. انتظار می‌رود که مدرسان و دانش‌پژوهان محترم پس از طی دوره، نقطه نظرات اصلاحی خود را پیرامون متن، محتوا، منابع و دیگر بخش‌های درسنامه، جهت رفع و اصلاح نواقص و اشکالات احتمالی به کمیته تدوین ارایه نمایند.

معاونت امور روحانیون

کمیته تدوین متون آموزشی

بهار ۱۳۸۸

پیشگفتار

یکی از فرایض بسیار مهم در اسلام، فریضه‌ی حج است که بر انسان مستطیع انجام این عمل عبادی لازم است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^(۱).

فریضه‌ی حج هم از نظر زمانی دارای شرافت ویژه‌ای است؛ زیرا در ماه حرام این مراسم انجام می‌شود؛ ﴿الْحَجَّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ﴾^(۲)، و ماه ذی‌الحجه از ماه‌های دارای حرمت است و بر طبق برخی از احادیث هیچ زمانی در نزد خداوند متعال از نظر پاداش‌دهی مانند دهه‌ی اول ذی‌الحجه نیست.

«ما من ایام العمل الصالح فیها احبّ الی الله عزّ و جلّ من ایام العشر»؛ یعنی عشر ذی‌الحجه و هم از نظر مکانی دارای شرافت است؛ زیرا قسمتی از اعمال حج در مسجد الحرام که بافضیلت‌ترین مسجد است انجام می‌شود.

حج از جامعیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا مرکز و محل عبادت است؛ ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا﴾^(۳)، علاوه بر آن مرکز سیاست و برائت از مشرکان است؛ ﴿بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۴)، و نیز مرکز دوری از شهوت و معصیت

۲. بقره / ۱۹۷.

۴. توبه / ۱.

۱. آل عمران / ۹۷.

۳. حج / ۳۴.

است؛ ﴿فمن فرض فيهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج﴾^(۱).
 مهم تر از همه‌ی این‌ها مرکز تجلی عدالت و فضیلت است؛ ﴿سواء العاكف فيه و
 الباد﴾^(۲).

حج، تجسم اصول اعتقادی هر انسان مسلمان است؛ زیرا حج از آغاز تا پایان
 نمونه‌ای از تجلی توحید و طرد شرک است؛ ﴿و لله على الناس حج البيت﴾^(۳) و ﴿و اذ
 بؤأنا لابراهيم مكان البيت ان لا تشرك بي شيئاً﴾^(۴) و نیز حج، محل حضور به مقام
 شامخ نبوت و رسالت است؛ ﴿و اذن في الناس بالحج يأتوك رجالاً و على كل ضامر
 يأتين من كل فج عميق﴾^(۵) چه این که حج، تجدید عهد و پیمان با مقام بسیار ارزشمند
 ولایت و امامت است. امام باقر^(ع) می‌فرماید: «... انما أمروا ان يطوفوا بهذه الاحجار
 ثم يأتونا فيعلمونا ولايتهم»^(۶).

حج یادآور موضوع عالم محشر و عرصه‌ی قیامت است. شاید به همین جهت
 باشد که در آغاز سوره‌ی حج، موضوع قیامت مطرح شده است؛ ﴿يا أيها الناس اتقوا ربكم
 ان زلزلة الساعة شيء عظيم﴾^(۷).

مناسک حج و حضور در مواقع و میقات‌های آن هر یک نمونه‌ای از حشر و قیامت
 است، از جمله: آماده شدن برای سفر حج و پرداخت بدهی‌های شرعی و قانونی و ردّ مظالم و
 وصیت و خداحافظی، یادآور حالت احتضار و سفر به عالم آخرت است. حضور در سرزمینی که
 پیش تر با آن انس و الفت و آشنایی نداشته و دوری از زن و فرزند و منزل، تداعی گر ﴿يوم يفر
 المرء من أخيه * و امه و ابیه﴾^(۸) و ﴿و تقطعت بهم الاسباب﴾^(۹) است.

۱. بقره / ۱۹۷.
 ۲. حج / ۲۵.
 ۳. آل عمران / ۹۷.
 ۴. حج / ۲۶.
 ۵. حج / ۲۷.
 ۶. بحار الانوار / ج ۹۹ / ص ۳۴.
 ۷. حج / ۱.
 ۸. عبس / ۳۴ - ۳۵.
 ۹. حج / ۲۵.

حرکت اعضای کاروان به دنبال روحانی و مدیر کاروان یادآور ﴿یوم ندعوا کل أناس بأمامهم﴾^(۱۰) است. عاری بودن از مظاهر و مفاخر دنیوی چون لباس و زینت و زیور و پوشیدن دو جامه‌ی احرام، یادآور پوشیدن کفن است؛ به ویژه با توجه به این که برای حج‌گزار مستحب است در همان لباس کفن شود.

افاضه و کوچ کردن از عرفات به طرف مشعر و بعد به طرف منا، مظهری است از ﴿یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر﴾^(۱۱).

فروتنی و تذلل گردن فرازان هنگام انجام مناسک در پیشگاه حیّ قیوم، چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «جعل السعی بین الصفا و المروة مذلة للجبارین»^(۱۲)، یادآور تذلل و خضوع همه‌ی چهره‌ها در قیامت است؛ ﴿و عنت الوجوه للحیّ القیوم﴾^(۱۳).

اقرار و اعتراف حج‌گزار به گناهان خویش، اعتراف به گناه در قیامت را تداعی می‌کند که برخی در پیشگاه خداوند می‌گویند: ﴿فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل﴾^(۱۴).

حج از جمله عباداتی است که عبادات دیگر نیز در آن مطرح است. مانند نماز؛ ﴿و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی﴾^(۱۵) یا روزه در باره‌ی کسی که نتواند در حج قربانی کند باید سه روز در ایام حج و هفت روز به هنگام بازگشت به وطن روزه بگیرد؛ ﴿فمن لم یجد فصیام ثلاثة أيام فی الحج و سبعة اذا رجعت﴾^(۱۶)، چه این که کسی که می‌خواهد به حج برود باید از پیش بدهی خمس یا زکاتش را پرداخته باشد.

۹. بقره / ۱۶۶. ۱۰. اسراء / ۷۱.

۱۱. قمر / ۷. ۱۲. وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۷.

۱۳. طه / ۱۱۱. ۱۴. غافر / ۱۱.

۱۵. بقره / ۱۲۵. ۱۶. بقره / ۱۹۶.

حج از جمله عباداتی است که بسیاری از فضایل اخلاقی و انسانی مانند اخلاص و ذکر خدا و طهارت نفس و تزکیه‌ی روح در آن مطرح است؛ زیرا حج و عمره را باید برای رضای خداوند متعال به جا آورد؛ ﴿وَاتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(۱) چه این که یاد خداوند در مقاطع مختلف حج باید تحقق یابد؛ ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ﴾^(۲) و ﴿لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنَ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ﴾^(۳) و در پرتو یاد خدا و قصد قربت در همه‌ی اعمال حج روح و نفس انسان تزکیه و تکامل پیدا می‌کند.

حج در دین اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، از این رو به عنوان پرچم اسلام؛ «جعلهُ لِلإِسْلَامِ عِلْمًا»^(۴) و جهاد ضعیفان؛ «الحج جهاد كل ضعيف»^(۵) و عامل آرامش روح؛ «الحج تسكين القلوب»^(۶) و سبب تقویت دین؛ «فرض الله ... و الحج تقوية للدين»^(۷) و وسیله‌ی تقرب به پروردگار؛ «انَّ افضل ما توصل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى ... حج البيت و اعتماره»^(۸) و در نهایت عامل جلب رحمت حق و نیل به سعادت ابدی خواهد بود؛ «جعلهُ الله سبباً لرحمته و وصلة الى جنته»^(۹).

۱. بقره / ۱۹۶.

۳. حج / ۳۴.

۵. بحار / ج ۹۹ / ص ۷.

۷. نهج البلاغه / حکمت ۲۴۴.

۹. نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱۹۲.

۲. بقره / ۲۰۳.

۴. نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱.

۶. بحار / ج ۷۵ / ص ۱۸۳.

۸. نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱۱۰.

انگیزه تدوین

از آنجا که موضوع حج و التزام به مناسک و درک اسرار این فریضه الهی آرامبخش روح و روان آدمی است، شایسته است که زائران بیت الله مخصوصاً راهنمایان و مبلغان حج با منبع اصیل وحی یعنی قرآن کریم هر چه بیشتر مأنوس باشند چرا که این ویژگی آرامبخشی روح در این کتاب آسمانی به طور کامل متجلی است. چرا که از سویی قرآن کریم به عنوان ذکر معرفی شده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^(۱) و از سوی دیگر ذکر الهی مایه آرامش روح است: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^(۲).

از این رو کمیته آیات و روایات زیر نظر بعثه مقام معظم رهبری تصمیم گرفتند تا دو تحقیق در زمینه تفسیر آیات حج صورت گیرد. یکی ویژه آیات حج که برخی از دوستان عهده دار شدند. دوم تحقیق به صورت عمومی در دو فصل، فصل اول آیات مربوط به حج و مکه معظمه و فصل دوم آیات مربوط به مدینه منوره و مسائل تاریخی مانند برخی از جنگ‌های بدر، احد، احزاب، تبوک و برخی از آیاتی که مربوط به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که مجموع آیات به ۲۰۰ آیه رسید و هدف از این کار این بود تا روحانیون گرانقدر هم خود هر چه بیشتر با معارف قرآن کریم آشنا شوند و هم زائران بیت الله را با معارف و اسرار قرآن کریم مأنوس سازند.

شیوه تحقیق

در آغاز متن آیه شریفه و ترجمه آن بیان شده و بعد از آن واژه‌های مشکل آن معنا گردیده و سپس تفسیر آیه شریفه بیان شده و در پایان نکته‌های مختلف (ادبی، اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و عرفانی) که از منابع و مصادر مختلف تفاسیر شیعه و اهل سنت مورد

۱. سوره حجر / ۹.

۲. سوره رعد / ۲۸.

استفاده قرار گرفته و در ذیل معرفی می‌شود، بیان شده است.

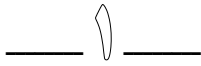
- | | |
|-------------------------------|------------------|
| محمد بن حسن طوسی | ۱- التبیان |
| فضل بن حسن طبرسی | ۲- مجمع البیان |
| عبد علی بن جمعه حویزی | ۳- نورالثقلین |
| محسن فیض کاشانی | ۴- صافی |
| سید محمد حسین طباطبایی | ۵- المیزان |
| ناصر مکارم شیرازی | ۶- نمونه |
| اکبر هاشمی رفسنجانی و همکاران | ۷- راهنما |
| محسن قرائتی و همکاران | ۸- نور |
| زمخشری | ۹- کشاف |
| فخر رازی | ۱۰- مفاتیح الغیب |
| سید محمود آلوسی | ۱۱- روح المعانی |
| سید قطب | ۱۲- فی ظلال |

در پایان بر خود لازم می‌دانم از تمام دوستان عزیز و گرانقدرم حجج اسلام آقایان محترم: محمود شریفی، سید محمد کاظم طباطبایی، محمود لطیفی، رضا برنجکار، محمد فاکر میبیدی، محمود مهدی پور، که با تذکرات سودمند و ارزنده خود این جانب را در تحقیق و تنظیم این کتاب مساعدت کردند صمیمانه تقدیر و تشکر کنم.

اکبر دهقان

فصل دوم:

تفسیر و نکته‌های آیات مربوط به مدینه منوره



به حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدن

﴿و إِذَا جَاءكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^(۱)

ترجمه

هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آن‌ها بگو: «سلام بر شما! پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدایم شود؛ چرا که) او آمرزنده‌ی مهربان است».

تفسیر

بعضی معتقدند آیه‌ی نخست درباره‌ی کسانی نازل شده که در آیات قبل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور شد که از طرد آن‌ها خودداری کند و آن‌ها را از خود جدا نسازد و بعضی معتقدند در باره‌ی جمعی از گناهکاران بوده است که نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و اظهار داشتند ما گناهان زیادی کرده‌ایم و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سکوت کرد تا آیه‌ی فوق نازل شد. اما شأن نزول آن هر چه باشد، شک نیست که مفهوم آیه یک معنای کلی و وسیع است و همه را شامل می‌شود؛ زیرا نخست به صورت یک قانون کلی به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که تمام افراد با ایمان را هر چند گناهکار باشند، نه تنها طرد نکند بلکه به خود بپذیرد و چنین می‌گوید:

«هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان آورده‌اند به سراغ تو بیایند، به آن‌ها بگو: سلام بر شما؛ ﴿و اِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾. این سلام ممکن است از ناحیه‌ی خدا و به وسیله‌ی پیامبر ﷺ بوده باشد و یا مستقیماً از ناحیه‌ی خود پیامبر ﷺ و در هر حال دلیل بر پذیرا شدن و استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آن‌هاست.

در جمله‌ی دوم اضافه می‌کند که: «پروردگار شما رحمت را بر خود فرض کرده‌است»؛ ﴿كُتِبَ رَبِّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ﴾. «کتب» که از ماده‌ی «کتابت» به معنای نوشتن است، در بسیاری از موارد کنایه از الزام و ایجاب و تعهد می‌باشد؛ زیرا یکی از آثار نوشتن مسلم شدن و ثابت ماندن چیزی است.

و در جمله‌ی سوم که در حقیقت توضیح و تفسیر رحمت الهی است، با تغییری محبت آمیز چنین می‌گوید: «هر کس از شما کاری از روی جهالت انجام دهد، سپس توبه کند و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است»؛ ﴿إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ مِنْكُمْ سُوءٍ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. منظور از جهالت در این گونه موارد، همان غلبه و طغیان شهوات است که انسان نه از روی دشمنی و عداوت با حق، بلکه به خاطر غلبه‌ی هوا و هوس آن چنان می‌شود که فروغ عقل و کنترل شهوت را از دست می‌دهد، چنین کسی با این که عالم به گناه و حرام است، اما چون علمش تحت الشعاع هوا و هوس واقع شده، به آن «جهل» اطلاق گردیده مسلماً چنین کسی در برابر گناه خود مسؤول است، اما چون از روی عداوت و دشمنی نبوده، سعی و کوشش می‌کند اصلاح و جبران کند.

در حقیقت آیه‌ی فوق به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که هیچ فرد باایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرایطی بوده باشد، نه تنها از خود نرانند، بلکه آغوش خویش را یکسان به روی همه بگشاید، حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند، آن‌ها را نیز

بپذیرد و اصلاح کند.^(۱)

معنای اصلاح

اصلاح عبارت است از اتصاف به صلاح و بنابراین اصلاح فعل لازمی خواهد بود اگر چه در حقیقت متعدی باشد و معنایش اصلاح نفس و یا اصلاح عمل باشد. اتصال این آیه به آیه‌ی قبلی ﴿و لا تطرد الذین یدعون ربهم﴾ روشن است؛ زیرا در آن آیه پیامبر را از این که مؤمنان را از خود طرد کند نهی فرموده و در این آیه امر می‌کند به این که با ایشان ملاطفت نموده و بر آنان سلام کرده کسی از آنان را که توبه کرده به مغفرت و رحمت خدا بشارت دهد تا دل‌هایشان گرم و اضطراب درونی‌شان تبدیل به آرامش گردد. به این بیان، چند نکته روشن می‌شود: اول این که آیه‌ی شریفه راجع به توبه است تنها متعرض توبه از گناهان و کارهای ناشایست است نه کفر و شرک؛ زیرا فرمود: ﴿و من عمل منکم﴾. دوم این که جهالت در برابر عناد و لجاجت و تعمد است؛ زیرا کسی که صبح و شام خدای خود را می‌خواند و در صدد جلب رضای اوست و به آیاتش ایمان دارد، هرگز از روی استکبار و لجاجت گناهی مرتکب نمی‌شود و گناهی هم که از او سرزند از روی جهالت و دستخوش شهوت و غضب شدن است.

سوم این که مقید کردن کلمه‌ی «تاب» به قید «اصلاح» برای این است که دلالت کند بر این که توبه وقتی قبول می‌شود که از روی حقیقت باشد؛ زیرا کسی که واقعاً توبه کند هرگز خود را دیگر به گناهی که از آن توبه کرده و خود را از آن پاک ساخته آلوده نمی‌کند؛ این است معنای توبه نه صرف این که بگوید «أتوب الی الله» و در دل همان آلودگی قبلی را داشته باشد چگونه خداوند چنین توبه‌ای را می‌پذیرد و حال آن که خود فرموده: ﴿و ان تبدوا ما فی انفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله﴾.^(۲)

چهارم این که صفات فعلیه‌ی خداوند از قبیل غفور و رحیم، ممکن است حقیقتاً مقید به زمان نشود؛ برای این که گرچه خدای سبحان رحمت بر بندگان را بر خود لازم و واجب کرده، لیکن اثر این رحمت وقتی ظاهر می‌شود که در دل کافر نبوده و اگر گناهی از او سر می‌زند از روی نادانی باشد و بعد از ارتکاب توبه هم نموده و به علاوه عمل صالح هم انجام بدهد.^(۱)

نکته‌ها

۱. فروتنی پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ موظف به فروتنی در برابر مؤمنان و ابراز مهر و محبت به آنان بود؛ ﴿و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم﴾. پیشی گرفتن در سلام از جانب پیامبر ﷺ تنها به عنوان یک وظیفه‌ی خاص و محدود مطرح نشده است، بلکه این موضوع به عنوان جلوه‌ای از تواضع و اخلاق متعالی مطرح شده است.

۲. مقام رفیع مؤمنان

ایمان به آیات خداوند موجب ارزشمندی آدمی در پیشگاه خداوند است؛ ﴿و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم﴾. موظف شدن پیامبر ﷺ به سلام به مؤمنان، گویای مقام رفیع مؤمنان در پیشگاه خداوند است.

۳. ضرورت تواضع رهبران

تواضع در برابر مؤمنان و همنشینی با آنان، از صفات لازم برای رهبران دینی جامعه است؛ ﴿و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم﴾. گرچه خطاب آیه به پیامبر ﷺ است، ولی چون آن حضرت نمونه‌ای برای همه است، این ویژگی برای همه‌ی

۱. المیزان / ج ۷ / ص ۱۶۵؛ تفسیر کبیر / ج ۱۳ / ص ۶؛ جامع الاحکام / ج ۶ / ص ۴۳۵.

رهبران دینی ضروری است.

۴. نزول امنیت

خداوند، مؤمنان به آیات خود را در سلامت و امنیت واقعی قرار می‌دهد؛ ﴿و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم﴾. سلام خداوند لفظ و کلام نیست، بلکه فعلی از افعال اوست که همان نزول سلامت و امنیت از جانب اوست. راغب اصفهانی در این مورد گوید: «السلامة التعری من الافات الظاهرة و الباطنة ... كل ذلك من الناس بالقول، و من الله تعالى بالفعل».

۵. روش تحیت

«سلام علیکم» روش تحیت و درود اسلامی به هنگام برخورد با مسلمانان با یکدیگر؛ ﴿و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم﴾. پیامبر اکرم ﷺ در چنین موارد خصوصیتی ندارد و مقصود تمام مسلمانان است.

۶. دریافت رحمت

مؤمنان با درک محضر و زیارت پیامبر ﷺ سلام آن حضرت و پیام و رحمت خداوند را دریافت خواهند نمود؛ ﴿و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم﴾. آمدن نزد پیامبر ﷺ که مضمون جمله‌ی «اذا جاءك» است، ظاهراً اختصاصی به زمان حیات ظاهری آن حضرت ندارد و شامل پس از آن نیز می‌گردد. کلمه‌ی «زیارت» در برداشت فوق برای اشاره بدین نکته آورده شده است.



عدم نزول عذاب با وجود پیامبر اکرم ﷺ

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾
 ﴿وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا
 أَوْلِيَاءَ ۗ إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ وَمَا كَانَ
 صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ
 تَكْفُرُونَ ﴿١﴾

ترجمه

ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آن‌ها هستی، خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند. ﴿۳۳﴾ چرا خدا آن‌ها را مجازات نکند، با این که از (عبادت موحدان در کنار) مسجد الحرام جلوگیری می‌کنند در حالی که سرپرست آن نیستند؟! سرپرست آن، فقط پرهیزکارانند؛ ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند. ﴿۳۴﴾ (آن‌ها که مدعی هستند ما هم نماز داریم،) نمازشان نزد خانه (خدا)، چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود؛ پس بچشید عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان! ﴿۳۵﴾

تفسیر

در عظمت پیامبر اکرم ﷺ همین بس که قرآن کریم می‌فرماید: «خداوند هیچ‌گاه مشرکان را مجازات نخواهد کرد در حالی که تو در میان آن‌ها هستی»؛ ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾. در حقیقت وجود پربرکت تو که «رحمة للعالمین» هستی مانع از آن است که بر این گناهکاران بلا نازل گردد و همانند اقوام گذشته که به طور دسته جمعی

و یا انفرادی با وسایل مختلف از میان رفتند، نابود گردند.

سپس اضافه می‌کند: «همچنین خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد در حالی که استغفار کنند» (و از او تقاضای عفو نمایند)؛ ﴿و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون﴾. در تفسیر این جمله مفسران، احتمالاتی داده‌اند. بعضی گفته‌اند: منظور این است که بعضی از مشرکان بعد از گفتن جمله‌ی آیه‌ی قبل از گفتار خود پشیمان شده‌اند و عرضه داشته‌اند: ﴿غفرانک ربنا﴾؛ خدایا ما را بر این گفتار ببخش و همین سبب شد که حتی بعد از خروج پیامبر از مکه گرفتار بلا و نابودی نشوند.

جمع دیگری گفته‌اند: این جمله اشاره به باقیمانده‌ی مؤمنان در مکه است؛ زیرا پس از هجرت پیامبر جمعی که قادر بر هجرت نبودند همچنان در مکه باقی ماندند و وجود آن‌ها که پرتوی از وجود پیامبر ﷺ بود مانع از نزول عذاب بر مشرکان مکه شد. این احتمال نیز وجود دارد که این جمله مفهوم یک جمله‌ی شرطیه را دارد؛ یعنی اگر آن‌ها از کردار خود پشیمان شوند و به درگاه خدا روی آورند و استغفار کنند، مجازات الهی از آن‌ها برداشته خواهد شد.

در عین حال جمع میان این احتمالات در تفسیر آیه نیز بعید نیست؛ یعنی ممکن است آیه اشاره به همه‌ی این‌ها باشد. در هر حال مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد، بلکه یک قانون کلی درباره‌ی همه‌ی مردم است، از این رو در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی علیه السلام و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی علیه السلام ابن عباس نقل شده می‌خوانیم: «كان في الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونكم الاخر فتمسكوا به و قرأ هذه الاية؛ در روی زمین دو وسیله‌ی امنیت از عذاب الهی بود یکی از آن‌ها (که وجود پیامبر بود) برداشته شد، هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسک جویند، سپس آیه‌ی فوق را تلاوت فرمود».^(۱)

از آیه‌ی فوق و این حدیث روشن می‌شود که وجود پیامبران وسیله‌ی مؤثری برای

امنیت مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین است و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است، اما اگر عامل دوم نیز برچیده شود جوامع بشری هیچ‌گونه مصونیتی در برابر مجازات‌های دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آن‌هاست نخواهند داشت، این مجازات‌ها در شکل حوادث دردناک طبیعی، یا جنگ‌های خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می‌شود همان‌گونه که انواع مختلف آن را تاکنون دیده یا شنیده‌ایم.

در دعای کمیل که از حضرت علی علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «اللهم اغفر لی الذنوب الّتی تنزل البلاء؛ خداوند! گناهایی را که مایه‌ی نزول بلاها می‌شود بر من ببخش». این تعبیر نشان می‌دهد که اگر استغفار نباشد، بسیاری از گناهان می‌توانند سرچشمه‌ی نزول بلاها شوند. ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله‌ی «خدایا مرا ببخش» یا «اللهم اغفر لی» نیست، بلکه روح استغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است.

در آیه‌ی بعد می‌گوید: این‌ها استحقاق عذاب الهی را دارند: «چرا خداوند آن‌ها را عذاب نکند و حال آن که مانع از رفتن مؤمنان به مسجد الحرام می‌شوند؟» ﴿و ما لهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام﴾ و این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند آزادانه در کنار خانه‌ی خدا اقامه‌ی نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمت‌ها و شکنجه‌ها رو به رو می‌شدند، یا اشاره به ممانعت‌هایی است که بعد از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می‌آوردند.

عجیب این که این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می‌پنداشتند، ولی قرآن اضافه می‌کند: «آن‌ها هرگز سرپرست این مرکز مقدّس نبودند»؛ ﴿و ما كانوا اولیاءه﴾. هر چند خود را متولیان و صاحبان اختیار خانه‌ی خدا می‌پنداشتند، «تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موّحد و پرهیزکار باشند»؛ ﴿ان اولیاءه الا المتقون﴾، «ولی غالب آن‌ها از این واقعیت بی‌خبرند»؛ ﴿ولکن اکثرهم لا یعلمون﴾.

گرچه این حکم درباره‌ی مسجد الحرام گفته شده است، ولی در واقع شامل همه‌ی کانون‌های دینی و مساجد و مراکز مذهبی می‌شود. «متولیان» و «متصدیان» آن‌ها باید از پاک‌ترین و پرهیزکارترین و فعال‌ترین مردم باشند که این کانون‌ها را پاک و زنده و مرکز تعالی و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند، نه مشتئی افراد کثیف و وابسته و خودفروخته و آلوده که این مراکز را تبدیل به «دکه تجارتي» و «مرکز تخدیر افکار» و «بیگانگی از حق» سازند و به عقیده‌ی ما اگر مسلمانان همین دستور اسلامی را در باره‌ی مساجد و کانون‌های مذهبی اجرا می‌کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت.

عجیب‌تر این که آن‌ها مدعی بودند که نماز و عبادتی دارند و به کارهای احمقانه‌ی خود (نعره زدن‌ها و کف‌زدن‌های در اطراف خانه‌ی خدا) نام نماز می‌گذاشتند، از این رو قرآن اضافه می‌کند: «نماز آن‌ها در کنار خانه‌ی خدا (کعبه) چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود»؛ ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ الْأَمْكَاءِ وَتَصَدِيَةً﴾. در تاریخ می‌خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه‌ی کعبه لخت مادرزاد می‌شدند و سوت می‌کشیدند و کف می‌زدند و نام آن را عبادت می‌گذاشتند و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر ﷺ در کنار حجر الاسود رو به سوی شمال می‌ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس) و مشغول نماز می‌شد، دو نفر از طایفه‌ی «بنی سهیم» در طرف راست و چپ آن حضرت می‌ایستادند یکی «صیحه» می‌کشید و دیگری «کف» می‌زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند.

در تعقیب این جمله می‌گوید: اکنون که همه‌ی کارهای شما حتی نماز و عبادتتان این چنین ابلهانه و زشت و شرم‌آور است مستحق مجازاتید «پس بچشید عذاب الهی را به خاطر این کفرتان»؛ ﴿فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.^(۱)

نکته‌ها

۱. اعمال جاهلی

هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می‌زند و قسمت‌هایی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می‌دهد می‌بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز هست، کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت، خود را در صف عبادت‌کنندگان می‌پندارند؛ آیات قرآن و گاهی اشعاری که در مدح پیامبر ﷺ و علی علیه السلام است با نغمه‌های موسیقی توأم می‌کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست‌های خود می‌دهند و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می‌گذارند. این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نام‌های دیگر در خانقاه‌ها و غیر خانقاه‌ها انجام می‌گیرد، در حالی که اسلام از همه‌ی این کارها بیزار است و این اعمال نمونه‌ی دیگری از اعمال جاهلی است.

در این جا یک سؤال باقی می‌ماند و آن این که در آیه‌ی سوم مورد بحث نفی مجازات و عذاب از آن‌ها (البته با دو شرط) شده است، ولی در آیه‌ی چهارم اثبات عذاب گردیده، آیا این دو با هم تضاد ندارند؟

پاسخ این است که آیه‌ی اول اشاره به مجازات‌های دنیوی است و آیه‌ی دوم ممکن است اشاره به مجازات‌های جهان دیگر باشد و یا اشاره به این باشد که این گروه استحقاق مجازات در همین دنیا دارند و زمینه‌ی آن برای آن‌ها فراهم است و اگر پیامبر از میان برود و توبه نکنند، دامان آن‌ها را خواهد گرفت.^(۱)

۲. جمع میان اثبات و نفی عذاب درباره‌ی مشرکان

اگر در مقام سؤال گفته شود چگونه میان این دو آیه که در اول عذاب از مشرکین نفی و در دومی اثبات شده جمع می‌شود؟ جواب می‌گوییم به سه وجه ممکن است:
الف. مراد به عذاب در آیه‌ی اول عذاب استیصال و سنخ آن عذاب‌هایی است که امم

گذشته به وسیله‌ی آن منقرض شدند و مراد به آن در آیه‌ی دومی عذاب کشته شدن به شمشیر و اسارت و غیر آن است که مشرکین بعد از مهاجرت و بیرون شدن مؤمنین از میان آنان، بدان گرفتار می‌شوند.

ب. بگوییم: مقصود خدای تعالی این است که عذاب آخرت را برای آنان اثبات نموده و بفرماید: چرا خداوند در آخرت عذابشان نکند و مقصودش در آیه‌ی اولی عذاب دنیا است، و این جواب از جبابی است.

ج. آیه‌ی اولی اثر و اقتضای استغفار را بیان نموده و مقصود در آن این است که خداوند ایشان را به عذاب آخرت معذب نمی‌کند تا زمانی که استغفار کنند و وقتی استغفار در میان ایشان متروک شد، معذب می‌شوند. آن گاه بیان می‌کند که استحقاقشان برای عذاب به خاطر جلوگیری‌شان از زیارت مسجد الحرام است.

اشکالی که در هر سه وجه هست این است که اصلاً سؤال مزبور مورد ندارد تا به این سه وجه جواب داده شود؛ زیرا وقتی آن سؤال و اشکال مورد دارد که این دو آیه با هم متصل باشند و ما گفتیم که آیه‌ی اول و آیه‌ی قبل از آن با آیات قبل و بعدشان متصل نیستند، این اشکال اجمالی.

اما تفصیلی؛ اشکالی که متوجه وجه اول است این است که به بیانی که گذشت سیاق آیه - آیه‌ی دومی در بیان مجمع - سیاق تشدد و ترقی دادن مطلب است و این با نفی عذاب در آیه‌ی قبلی اش نمی‌سازد، هر چند عذاب منفی در آن غیر عذابی باشد که در دومی اثبات کرده.

اشکال وجه دوم این است که سیاق آیه‌ی ﴿و مالهم ان لا یعذبهم الله﴾ منافات دارد با این که مراد به عذاب در آن عذاب اخروی باشد، مخصوصاً از نظر این که در آیه‌ی بعدش - که با آیه‌ی اول در یک سیاق است - دارد؛ ﴿فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون﴾. اما وجه سوم: اشکال این وجه این است که بدون شک مخالف با ظاهر آیه است؛ چون ظاهر آیه این است که می‌خواهد استغفار را به نحو حالت استمراری برای ایشان

اثبات کند، نه اصل اقتضای آن را (توضیح این که می‌خواهد بفرماید اینان که استغفار می‌کنند عذاب نمی‌شوند نه این که اگر استغفار کنند عذاب نمی‌شوند).^(۱)

۳. منع از زیارت مسجد الحرام و عذاب الهی

ضمیر «هم» در جمله‌ی «و ما کان صلاتهم» به مانعین از مسجد الحرام که در آیه‌ی قبلی ذکر شدند بر می‌گردد و ایشان عبارت بودند از مشرکین قریش و جمله‌ی «فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون» به قرینه‌ی «فاء تفریعی» که بر سر آن است وعده‌ی عذاب را منجز می‌کند. از همین جا است که احتمال این که این آیه و آیه‌ی قبلی‌اش متصل و کلام واحدی باشند تأیید می‌شود و با در نظر داشتن این که جمله‌ی «و ما کان...» جمله‌ای است حالیه، معنای هر دو آیه چنین می‌شود: «چرا خداوند عذابشان نکند و حال آن که همین‌ها هستند که بندگان مؤمن را از مسجد الحرام جلوگیری می‌کنند، نماز خواندنشان در خانه‌ی خدا جز ملعبه‌ای از سوت کشیدن و دست زدن نبود، پس چون چنین بود، اینک باید عذاب را به کیفر این که کفر می‌ورزیدند، بچشند». التفات از غیبت «کان صلوتهم»، «بخطاب» و «فذوقوا» به منظور رسا ساختن تشدید به کار رفته است. از این دو آیه استفاده می‌شود که خانه‌ی محترم کعبه هر وقت به خاطر جلوگیری اشخاصی متروک بماند همین جلوگیری مؤاخذه و عذاب الهی را به بار می‌آورد. علی‌علیه هم در برخی از وصیت‌هایش فرمود: «الله الله فی بیت ربکم فانّه ان ترک لم تنظروا؛ خدا را خدا را که در بزرگداشت خانه‌ی پروردگارتان کوتاهی نکنید چه اگر متروک بماند خداوند مهلتتان نمی‌دهد.»^(۲)

۱. مجمع البیان / ج ۴ / ص ۸۲۹ - ۸۳۰؛ المیزان / ج ۹ / ص ۱۱۱.

۲. المیزان / ج ۹ / ص ۱۱۱ - ۱۱۲.



استغفار پیامبر ﷺ برای مردم

﴿و ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً﴾^(۱)

ترجمه

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

تفسیر

قرآن در آیات گذشته مراجعه به داوران جور را شدیداً محکوم نمود، در این آیه به عنوان تأکید چنین می‌گوید: «پیامبرانی را که ما می‌فرستادیم همه برای این بوده‌اند که به فرمان خدا از آن‌ها اطاعت شود» و هیچ‌گونه مخالفتی نسبت به آن‌ها انجام نگردد ﴿و ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله﴾.

زیرا آن‌ها هم رسول و فرستاده‌ی خدا بوده‌اند و هم رئیس حکومت الهی، بنابراین مردم موظف بوده‌اند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آن‌ها پیروی کنند و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند. ضمناً از تعبیر «باذن الله» استفاده می‌شود که پیامبران الهی هر چه دارند از

ناحیه‌ی خداست و به عبارت دیگر وجود اطاعت آن‌ها بالذات نیست، بلکه آن هم به فرمان پروردگار و از ناحیه‌ی اوست.

سپس در دنباله‌ی آیه راه بازگشت را به روی گناهکاران و آن‌ها که به طاغوت مراجعه کردند و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده و می‌فرماید: «اگر آن‌ها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر هم برای آن‌ها طلب آمرزش می‌نمود، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند؛» ﴿و لو أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً﴾.

قابل توجه این که قرآن به جای این که بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند، می‌گوید: (اذ ظلموا أنفسهم) (هنگامی که به خویش ستم کردند)! اشاره با این که فایده‌ی اطاعت فرمان خدا و پیامبر ﷺ متوجه خود شما می‌شود و مخالفت با آن در واقع یک نوع ستم به خویش است؛ زیرا زندگی مادی شما را به هم می‌ریزد و از نظر معنوی مایه‌ی عقب‌گرد شما است.

از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یک نوع شرک می‌پندارند، روشن می‌شود زیرا این آیه صریحاً می‌گوید: آمدن به سراغ پیامبر ﷺ و او را بر درگاه خدا شفیع قرار دادن و وساطت و استغفار او برای گناهکاران مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است.

اگر وساطت و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر ﷺ شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گناهکاران بدهد! منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از خطا باز گردند سپس برای قبول توبه‌ی خود از استغفار پیامبر ﷺ نیز استفاده کنند.

بدیهی است پیامبر ﷺ آمرزنده‌ی گناه نیست، او تنها می‌تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آن‌ها که این گونه وساطت را انکار می‌کنند.

جالب توجه این که قرآن نمی‌گوید تو برای آن‌ها استغفار کن، بلکه می‌گوید: «رسول» برای آن‌ها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر ﷺ از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه‌کننده استغفار نماید.

این معنا (تأثیر استغفار پیامبر ﷺ برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی محمد و آیه‌ی ۵ سوره‌ی منافقون و آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی توبه که درباره‌ی استغفار ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می‌کند و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می‌کند و مفهومی این است که استغفار برای مؤمنان بی‌مانع است و نیز از بعضی از آیات استفاده می‌شود که فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار، در پیشگاه خداوند استغفار می‌کنند (سوره‌ی غافر آیه‌ی ۷ و سوره‌ی شوری آیه‌ی ۵). خلاصه این که آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنا می‌کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می‌توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند و استغفار آن‌ها در پیشگاه خدا اثر دارد، این خود یکی از معانی شفاعت پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل برای خطاکاران است، ولی همان‌گونه که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است.

شگفت‌انگیز این که از پاره‌ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می‌شود که خواسته‌اند استغفار پیامبر ﷺ را در آیه‌ی فوق مربوط به تجاوز به حقوق شخصی خود پیامبر ﷺ بدانند و بگویند چون نسبت به خود پیغمبر ﷺ ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را به دست آورند تا خداوند از خطای آنان بگذرد!

ولی روشن است که ارجاع داوری به غیر پیامبر ﷺ ستمی به شخص پیغمبر نیست، بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان خداست و به فرض که ستمی بر شخص پیامبر ﷺ باشد قرآن روی آن تکیه نکرده است، بلکه تکیه‌ی قرآن روی این مطلب است که آن‌ها بر خلاف فرمان خدا رفتار کردند.^(۱)

نکته‌ها

۱. بعثت رسولان

بعثت رسولان الهی برای اطاعت مردم از آنان است؛ ﴿و ما أرسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله﴾. (۱)

۲. افعال الهی

افعال الهی، دارای هدف و غرض؛ ﴿و ما أرسلنا ... الا لیطاع﴾.

۳. اذن الهی

تنها اذن الهی، مجوز اطاعت از غیر اوست؛ ﴿و ما أرسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله﴾.

۴. اطاعت از پیامبر ﷺ

اطاعت از پیامبر ﷺ در طول اطاعت از خداوند است؛ ﴿و ما أرسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله﴾.

۵. ستم به خویشان

مراجعه به طاغوت و دادگاه‌های ناصالح برای داوری، ستم به خویشان است؛ ﴿یریدون ان یتحاکموا ... ولو انهم اذ ظلموا انفسهم﴾.

۶. سرپیچی از پیامبر ﷺ

سرپیچی از فرامین پیامبر ﷺ، گناه، نفاق و ستم بر خویشان است؛ ﴿و ما أرسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم﴾.

مراد از ظلم در «اذ ظلموا» به قرینه‌ی «لیطاع»، مخالفت با رسول خدا ﷺ است و با توجه به آیات قبل که اعراض کنندگان از رسول ﷺ را منافق شمرده، می‌توان گفت هرگونه مخالفتی با رسول خدا ﷺ و اعراض از او، نوعی نفاق است.

۷. پذیرفتن حاکمیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

گذشت از گناه نقض حاکمیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گرو پذیرفتن حاکمیت کامل آن حضرت است؛ ﴿یَریدون ان یتحاکموا ... ولو انهم ان ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا لله﴾. مراجعه‌ی منافقان به طاغوت، نقض حاکمیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جمله‌ی «جاؤک...»، کنایه از پذیرفتن حاکمیت پیامبر است؛ چون ظاهراً صرف آمدن نزد رسول خدا، موضوعیت ندارد.

۸. استغفار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرط گذشت از گناه نقض کنندگان حاکمیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استغفار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آن‌هاست؛ ﴿یَریدون ان یتحاکموا ... ولو انهم ان ظلموا ... لوجدوا الله تواباً﴾.

۹. پذیرش توبه

پذیرش توبه‌ی نقض کنندگان حاکمیت اسلامی در صلاحیت رهبری است؛ ﴿ولو انهم ... جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول﴾.

۱۰. لزوم استغفار

لزوم استغفار، توبه و تدارک گذشته، در صورت ارتکاب گناه؛ ﴿و لو انهم ان ظلموا انفسهم جاؤک﴾. گناه مورد بحث در آیه، اعراض از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و پذیرش توبه‌ی این گناه را مشروط به روی آوردن (جاؤک) به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرده که همان جبران گذشته است.

۱۱. باز بودن راه توبه

راه بازگشت و توبه برای خطاکاران و حتی منافقان باز و گشوده است؛ ﴿ولو انهم ان ظلموا انفسهم جاؤک ... لوجدوا الله تواباً رحیماً﴾.^(۱)

۱۲. لزوم توبه

آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر این که مرتکب گناه کبیره باید توبه و استغفار کند که در این صورت خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد و آیه‌ی شریفه نیز دلالت دارد بر این که صرف استغفار با اصرار بر گناه کفایت نمی‌کند؛ زیرا پیامبر برای کسی که توبه نکرده استغفار نمی‌کند.^(۲)

۲. مجمع البیان / ج ۳ / ص ۱۰۵.

۱. راهنما / ج ۳ / ص ۴۴۸.

۱۳. توسل به پیامبر اکرم ﷺ

زکریا محیی الدین نووی (۶۳۱ - ۶۷۶) می‌نویسد: زائر رو به رسول خدا کند و دربارهی خویش به او متوسل شود و به وسیله‌ی او به سوی خدا شفاعت جوید و از زیباترین چیزها همان است که ماوردی، قاضی ابوالطیب و دیگر اساتید ما از عتبی با تحسین نقل کرده‌اند.

عتبی می‌گوید: من نزد قبر رسول خدا بودم، مردی از بیابان آمد و گفت: «السلام عليك يا رسول الله، سمعت الله يقول: ﴿و لو انهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً﴾ و قد جئتك مستغفراً من ذنبي مستشفعاً الى ربّي». (۱)

۱۴. کیفیت زیارت

سمهودی کیفیت زیارت آن حضرت را چنین نقل می‌کند: «السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا نبي الله ... اللهم انك قلت في كتابك لنبينا ﷺ ﴿و لو انهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤك﴾ و اني قد اتيت نبيك مستغفراً، فأسألك أن توجب لي المغفرة كما أوجبتها لمن أتاه في حياته، اللهم اني أتوجه إليك بنبيك ﷺ». (۲)

غزالی کیفیت زیارت آن حضرت را به صورت گسترده نقل کرده و می‌گوید: پس از به پایان رساندن درودها، رو به قبر پیامبر ایستاده، خدا را حمد و ثنا بگوید و درود فراوانی به پیامبر بفرستد. سپس آیه‌ی ﴿و لو انهم ...﴾ را تلاوت کند و بگوید: «اللهم انا قد سمعنا قولك و أطعنا أمرک و قصدنا نبيك، متشفعين به إليك من ذنوبنا و قد أثقل ظهورنا من أوزارنا...». (۳)

۲. وفاء الوفاء / ج ۴ / ص ۱۳۷۶.

۱. آیین و هابیت / ج ص ۲۳۹.

۳. احیاء العلوم / ج ۱ / ص ۲۵۹.



اخلاق پیامبر اکرم ﷺ

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿۱﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا
غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿۲﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۳﴾ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿۴﴾ بِأَيِّكُمْ
الْمُفْتُونَ ﴿۵﴾ (۱)

ترجمه

ن، سوگند به قلم و آن چه می‌نویسند، ﴿۱﴾ که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی ﴿۲﴾ و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است. ﴿۳﴾ و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری. ﴿۴﴾ و به زودی تو می‌بینی و آنان نیز می‌بینند، ﴿۵﴾ که کدام یک از شما مجنونید! ﴿۶﴾

تفسیر

قرآن کریم در این سوره بعد از ذکر حرق مقطع «ن» به دو موضوع از مهم‌ترین مسائل زندگی بشر سوگند یاد کرده، می‌فرماید: سوگند به قلم و آن چه را با قلم می‌نویسند؛ ﴿ن و القلم و ما یسطرون﴾ سپس به چیزی که برای آن سوگند یاد شده، پرداخته، می‌فرماید: به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی (دیوانه کسانی هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می‌کنند) و به دنبال آن می‌افزاید: برای تو اجر عظیم و همیشگی است چرا چنین پاداشی نداشته باشی در حالی که در برابر این همه تهمت‌های زشت و ناروا استقامت می‌کنی، بعد می‌فرماید: تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی؛ ﴿و انک لعلی خلق عظیم﴾.

الف. در این که مقصود از خلق عظیم چیست، اقوالی گفته شده از جمله:

۱. تو بر دین بزرگی هستی.
۲. تو متخلق به اخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی.
۳. خلق عظیم همان صبر بر حق و بخشش وسیع و تدبیر بر اقتضای عقل است.
۴. عایشه گوید اخلاق پیامبر متضمن افعال و خصلت‌های ده گانه‌ای است که در اوّل سوره مؤمنون آمده است.
۵. پیامبر اکرم ﷺ با اخلاقی که با مردم معاشرت داشت و با قلبش از آنان جدا بود، پس ظاهرش با مردم و باطنش با خدا بود.
۶. آن بزرگوار دستور پروردگار را «خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین»^(۱) امثال کرد.
۷. به جهت اجتماع مکارم اخلاق که در آن حضرت بود و مؤید این معنا سخن آن حضرت است که فرمود: «انّما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق».
۸. بعضی گفته‌اند علت ستایش اخلاق پیامبر به عظمت آن است که به هدایت تمام انبیاء اقتدا کرد یعنی آیه شریفه (فبهداهم اقتده) را امثال کرد و به تعبیر دیگر تمام فضایل اخلاقی که در انبیا متفرق است در آن حضرت، جمع بود.^(۱)
- ب. منظور از «نعمت» نبوت است. بآء به معنای سبب یا مصاحبت است؛ یعنی تو به دلیل نبوت پروردگارت دیوانه نیستی. به تعبیر دیگر: نبوت تو هرگونه جنون و اختلال عقل را نفی می‌کند و به بیان دیگر: ادله‌ای که دلالت بر نبوت پیامبر اکرم ﷺ دارد، هرگونه اختلال عقلی و روانی را نیز نفی می‌کند و اگر نفی نکند دلالت بر نبوت هم ندارد.^(۲)

۱. تفسیر کبیر / ج ۳۰ / ص ۸۰؛ جامع الاحکام / ج ۱۸ / ص ۲۲۷.

۲. المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۶۸.

ج. آیه‌ی ۵ نتیجه‌گیری آیه‌ی قبل است. می‌فرماید حالا که معلوم شد تو دیوانه نبودی، بلکه دارای مقام نبوت و متخلق به خلق عظیم هستی و از ناحیه‌ی پروردگارت اجری عظیم خواهی داشت اینک بدان که به زودی اثر دعوتت روشن خواهد شد و برای دیدگان ظاهری و باطنی خلق معلوم خواهد گشت که مبتلا و مفتون به جنون کیست؟ آیا تویی یا تکذیب‌کنندگان تو؟^(۱)

د. آیه‌ی شریفه‌ی (فستبصر و يبصرون) یک نوع تهدید برای کفار است چنان که نظیر آن را در آیه‌ی ۲۶ قمر می‌خوانیم: ﴿سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكُذَّابِ الْأَشِيرِ﴾.^(۲)

نکته‌ها

۱. نعمت قلم

خداوند به قلم و آن چه با آن می‌نویسند، سوگند یاد کرده زیرا قلم از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است که خداوند بشر را با آن هدایت کرده است. منظور از قلم، مطلق قلم و مطلق هر نوشته‌ای است که با آن نوشته می‌شود.^(۳)

۲. نقش قلم

در نقش قلم در زندگی انسان‌ها همین بس که به وسیله‌ی آن همه‌ی علوم و دانش‌ها و تجربیات انسان‌های گذشته به انسان‌های زمان بعد منتقل می‌شود. قلم، انسان‌هایی را که از نظر زمان و مکان جدای از هم زندگی می‌کنند، پیوند می‌دهد.^(۴)

۳. اعجاز کتاب آسمانی

در نخستین آیاتی که بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غار حرا نازل شد نیز به مقام بارزش

۲. المعین / ج ۲۹ / ص ۴۷.

۴. نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۷۰.

۱. المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۷۰.

۳. المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۶۷.

قلم اشاره شده است ﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ و جالب این که این سخنان از زبان کسی صادر می شود که هرگز به مکتب نرفته و خط ننوشت و این نشانه‌ی اعجاز کتاب آسمانی است.^(۱)

۴. قرآن سند حقانیت پیامبر اکرم ﷺ

تناسب سوگند با آن چیزی که سوگند برای آن یاد شده ظاهراً آن است که اگر مشرکان قلم به دست گیرند و سخنان تو را بنویسند، خواهند دید که از دیوانه این سخنان ساخته نیست. دیوانه کجا و سخنان اعجاز‌آمیز کجا؟ اگر یک نفر نویسنده بگوید قسم به این کتاب که من نویسنده‌ام پیداست که دلیل نویسنده بودن او همین کتاب است. اگر بتّایی بگوید قسم به این ساختمان که من بتّا هستم، ارتباط روشن است چنان که گفته شود قسم به قلم و آن چه که می نویسند، پیامبر دیوانه نیست؛ زیرا این کتاب الهی سند عقل اوست.^(۲)

۵. مقطوع نبودن اجر

اجر و مزدی که خداوند به پیامبر ﷺ می دهد، مقطوع نیست؛ زیرا اجر و مزد او را در دنیا، رفعت مقام به او داده چنان که می فرماید ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ و مسلمانان در هر صبح و شام بر او صلوات می فرستند که باعث رحمت الهی بر پیامبر است چنان که خود خداوند و فرشتگان بر او صلوات می فرستند؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.^(۳)

۶. انعام به دوست

بعضی گفته‌اند: خداوند اجر و پاداشی که به پیامبر می دهد بر او منت نمی گذارد؛ زیرا پیامبر حبیب خداوند است و خداوند اکرم الاکرمین است و روش کریمان آن است که

۱. همان.

۲. احسن الحديث / ج ۱۱ / ص ۲۸۲.

۳. اضواء البيان / ج ۸ / ص ۴۱۸.

برای انعام منت نمی‌گذارند خصوصاً زمانی که به حبیب و دوست خود انعام کنند.^(۱)

۷. احترام خاص از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قرآن کریم پاداش دائمی و غیر منقطع را هم به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وعده داد، هم به مؤمنان صالح؛ با این تفاوت که برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را با تأکید بیان کرد تا از وی احترام خاصی کرده باشد؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ و ﴿وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ﴾؛ «لام» در «لأجراً» مفید تأکید است.

۸. مزد دائمی

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن جاکه در تبلیغ رسالت خویش از مردم مزد طلب نکرد، خداوند در دنیا و آخرت برای او مزد دائمی قرار داد. در دنیا محبت اهل بیت را مزد رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داد که تا دامنه‌ی قیامت ادامه دارد؛ ﴿قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، در قیامت نیز از بهترین مواهب الهی بهره‌مند خواهد بود؛ ﴿إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ﴾.

۹. عدم سازگاری اخلاق نیکو با جنون

آیه‌ی ۴ رمز این است که اخلاق حسنه با جنون سازگار نیست؛ زیرا هرچه اخلاق انسان نیکوتر باشد، از جنون دورتر است.^(۲)

۱۰. معنای خلق

«خلق» ملکه‌ی نفسانی است که افعال انسان به اقتضای آن به آسانی صورت می‌گیرد، حال چه این که آن ملکه از فضایل باشد مانند عفت و شجاعت و مانند آن چه از رذائل باشد مانند حرص و نظیر آن، ولی اگر مطلق ذکر شود فضیلت و خلق نیکو از آن فهمیده می‌شود.^(۳)

۲. مراغی / ج ۲۹ / ص ۲۹.

۱. روح المعانی / ج ۲۹ / ص ۲۵.

۳. المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۶۹.

۱۱. تسلط بر اخلاق عظیم

کلمه‌ی «علی» در ﴿لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾ مفید استعلاء است و دلالت دارد که پیامبر اکرم ﷺ مسلط بر اخلاق عظیم بودند همان گونه که مولا نسبت به عبد و امیر نسبت به مأمور مسلط است پیامبر نیز بر اخلاق عظیم و جمیل مسلط بودند.^(۱)

۱۲. عظمت اخلاق پیامبر اکرم ﷺ

جهت این که اخلاق پیامبر ﷺ به عظمت توصیف شده آن است که پیامبر ﷺ دارای همه‌ی فضیلت‌های اخلاقی و انسانی بود. از عایشه درباره‌ی اخلاق پیامبر پرسیدند. گفت: «کان خلقه القرآن»؛ اخلاق او قرآن بود. خداوند پیامبر اکرم ﷺ را به کمالات انسانی مزین کرد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «أدبني ربي فأحسن تأديبي» و اصولاً هدف از بعثت پیامبر تکمیل و تتمیم مکارم اخلاق بود. پیامبر اکرم می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».^(۲)

۱۳. علم خداوند به هدایت یافتگان

هنگامی که قریش دیدند پیامبر اکرم ﷺ علیؑ را بر دیگران مقدم می‌شمرد و بزرگ می‌دارد، به مذمت علیؑ پرداختند و گفتند: محمد مفتون او شده است، این جا بود که خداوند (ن و القلم) را فرو فرستاد و به آن سوگند یاد کرد که ای محمد! تو مفتون و مجنون نیستی تا آن جا که فرمود: خداوند می‌داند کسانی را که گمراه شدند (اشاره به جماعت قریش که این سخنان را می‌گفتند) و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد.^(۳)

۱. تفسیر کبیر / ج ۳۰ / ص ۸۱

۲. مرحوم علامه طباطبایی در جلد ۶ المیزان ۱۸۳ حدیث در باره‌ی سیره‌ی اخلاقی پیامبر اکرم بیان کرده است.

مجمع البیان / ج ۱۰ / ص ۵۰۰؛ الجامع الاحکام القرآن / ج ۱۸ / ص ۲۲۷.

۳. مجمع البیان / ج ۵ / ص ۵۰۱؛ نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۷۳.



مسجد ضرار

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۰۷﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿۱۰۸﴾ أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۹﴾ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۱۰﴾﴾^(۱)

ترجمه

(گروهی دیگر از آن‌ها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمین‌گاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آن‌ها سوگند یاد می‌کنند که: «جز نیکی (و خدمت)، نظری نداشته‌ایم». اما خداوند گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغگو هستند. ﴿۱۰۷﴾ هرگز در آن (مسجد به عبادت) نیست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه‌ی تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد. ﴿۱۰۸﴾ آیا کسی که شالوده‌ی آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را

هدایت نمی‌کند. ﴿۱۰۹﴾ (اما) این بنایی را که آن‌ها ساختند، همواره به صورت یک وسیله‌ی شک و تردید، در دل‌هایشان باقی می‌ماند؛ مگر این که دل‌هایشان پاره پاره شود (و بمیرند؛ وگرنه، هرگز از دل آن‌ها بیرون نمی‌رود) و خداوند دانا و حکیم است. ﴿۱۱۰﴾

شان نزول

آیات فوق درباره‌ی گروهی دیگر از منافقان است که برای تحقق بخشیدن به نقشه‌های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعداً به نام مسجد «ضرار» معروف شد. این موضوع را همه‌ی مفسران اسلامی و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده‌اند، اگرچه در جزئیات آن تفاوت‌هایی دیده می‌شود.

خلاصه‌ی جریان به طوری که از تفاسیر و احادیث مختلف استفاده می‌شود چنین است: گروهی از منافقان نزد پیامبر ﷺ آمدند و عرض کردند به ما اجازه بده مسجدی در میان قبیله‌ی بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند و همچنین در شب‌های بارانی که گروهی از مردم توانایی آمدن به مسجد شما را ندارند فریضه‌ی اسلامی خود را در آن انجام دهند، این در موقعی بود که پیامبر ﷺ عازم جنگ تبوک بود.

پیامبر ﷺ به آن‌ها اجازه داد، ولی آن‌ها اضافه کردند آیا ممکن است شخصاً بیایید و در آن نماز بگذارید؟ پیامبر ﷺ فرمود: من فعلاً عازم سفرم و هنگام بازگشت به خواست خدا به آن مسجد می‌آیم و در آن نماز می‌گزارم. هنگامی که پیامبر ﷺ از تبوک بازگشت، نزد او آمدند و گفتند: اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیایی و در آن جا نماز بگذاری و از خدا بخواهی ما را برکت دهد، این در حالی بود که هنوز پیامبر ﷺ وارد دروازه‌ی مدینه نشده بود.

در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و آیات فوق را آورد و پرده از اسرار کار آن‌ها

برداشت و به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند و بقایای آن را ویران کنند و جای آن را محل ریختن زباله‌های شهر سازند.^(۱)

اگر به چهره‌ی ظاهری کار این گروه نگاه کنیم از چنین دستوری در آغاز دچار حیرت خواهیم شد، مگر ساختن مسجد آن هم برای حمایت از بیماران و پیران و مواقع اضطراری که در حقیقت هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی، کار بدی است که چنین دستوری درباره‌ی آن صادر شده، اما هنگامی که چهره‌ی باطنی مسئله را بررسی کنیم، خواهیم دید این دستور چقدر حساب شده بوده است.

توضیح این که: در زمان جاهلیت مردی بود به نام «ابوعامر» که آیین نصرانیت را پذیرفته و در سلک راهبان در آمده بود و از عباد و زهاد به شمار می‌رفت و نفوذ وسیعی در طایفه‌ی «خزرج» داشت. هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرد و مسلمانان گرد او را گرفتند و کار اسلام بالا گرفت و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند، ابوعامر که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر ﷺ بود، اطراف خود را خالی دید و به مبارزه با اسلام برخاست و از مدینه به سوی کفار مکه گریخت و از آن‌ها برای جنگ با پیامبر اکرم ﷺ استمداد جست و از قبایل عرب دعوت کرد.

او که قسمتی از نقشه‌های جنگ «احد» را ضدّ مسلمین رهبری می‌کرد، دستور داد در میان دو صف لشکر گودال‌هایی بکنند که اتفاقاً پیامبر ﷺ در یکی از آن‌ها افتاد و پیشانی‌اش مجروح شد و دندان‌ش شکست. هنگامی که غزوه‌ی احد پایان یافت و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن رو به رو شدند آوازه‌ی اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید، او از مدینه فرار کرد و به سوی «هرقل» پادشاه روم رفت تا از او کمک بگیرد و با لشکری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند. ذکر این نکته لازم است که بر اثر این تحریکات و کارشکنی‌ها پیامبر ﷺ لقب «فاسق» به او داده بود.

بعضی می‌گویند مرگ به او مهلت نداد تا خواسته‌ی خود را با هرقل در میان

۱. مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۰۹؛ نمونه / ج ۸ / ص ۱۳۴؛ المیزان / ج ۹ / ص ۵۳۰.

بگذارد، ولی در بعضی از کتب دیگر می‌خوانیم که او با هرقل تماس گرفت و به وعده‌های او دلگرم شد! به هر حال او پیش از آن که بمیرد نامه‌ای برای منافقان مدینه نوشت و به آن‌ها نوید داد که با لشکری از روم به کمکشان خواهد آمد، مخصوصاً توصیه و تأکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعالیت‌های آینده‌ی او باشد، ولی از آن جاکه ساختن چنین مرکزی در مدینه به نام دشمنان اسلام عملاً امکان پذیر نبود، منافقان بهتر دیدند که در زیر نقاب مسجد و به عنوان کمک به بیماران و معذوران، این برنامه را عملی سازند.

سرانجام مسجد ساخته شد و حتی می‌گویند جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان به نام «مجمع بن حارثه» (یا مجمع بن جاریه) به امام مسجد برگزیدند، ولی وحی الهی پرده از روی کار آن‌ها برداشت و شاید این که پیامبر ﷺ قبل از رفتن به تبوک دستور نداد شدت عمل در مقابل آن‌ها به خرج دهند برای این بوده که هم وضع کار آن‌ها روشن تر شود و هم در سفر تبوک ناراحتی فکری دیگری از این ناحیه نداشته باشد.

هر چه بود پیامبر ﷺ نه تنها در آن مسجد نماز نگذارد، بلکه همان گونه که گفتیم بعضی از مسلمانان (مالک بن دخشم، معنی بن عدی، عامر بن سکر یا عاصم بن عدی) را مأموریت داد که مسجد را بسوزانند و ویران کنند. آن‌ها چنین کردند؛ نخست به وسیله‌ی آتش سقف مسجد را سوزاندند و بعد دیوارها را ویران ساختند و سرانجام محل آن را مرکزی برای ریختن زباله‌ها قرار دادند.^(۱)

تفسیر

بتخانه‌ای در چهره‌ی مسجد!

در آیات گذشته به وضع گروه‌های مختلفی از منافقان اشاره شد و آیات مورد بحث، گروه دیگری از آن‌ها را معرفی می‌کند؛ گروهی که با یک نقشه‌ی ماهرانه و حساب شده

۱. مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۱۰؛ المیزان / ج ۹ / ص ۵۳۰ - ۵۳۱؛ نمونه / ج ۸ / ص ۱۳۵.

وارد میدان شدند، ولی لطف الهی به یاری مسلمانان شتافت و این نقشه نیز نقش بر آب شد. در نخستین آیه می‌گوید: «گروهی دیگر از آن‌ها مسجدی در مدینه اختیار کردند» که هدف‌های شومی زیر این نام مقدس نهفته بود؛ ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا﴾، سپس هدف‌های آن‌ها را در چهار قسمت زیر خلاصه می‌کند:

۱. منظور آن‌ها این بود که با این عمل ضرر و زیانی به مسلمانان برسانند؛ ﴿ضَرَارًا﴾. «ضرار» به معنای زیان رسانیدن تعمدی است. آن‌ها در واقع درست به عکس آن چه ادعا داشتند که هدفشان تأمین منافع مسلمانان و کمک به بیماران و از کار افتادگان است، می‌خواستند با این مقدمات پیامبر اسلام را نابود کنند و مسلمانان را در هم بکوبند و حتی اگر توفیق یابند نام اسلام را از صفحه‌ی جهان براندازند.

۲. تقویت مبانی کفر و بازگرداندن مردم به وضع قبل از اسلام؛ ﴿وَكُفْرًا﴾.

۳. ایجاد تفرقه در میان صفوف مسلمانان؛ زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد «قبا» که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر ﷺ که از آن فاصله داشت از رونق می‌افتاد؛ ﴿وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

از این جمله (آن چنان که بعضی از مفسران استفاده کرده‌اند) چنین بر می‌آید که نباید فاصله میان مساجد آن چنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند، بنابراین آن‌ها که روی تعصب‌های قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در کنار یکدیگر می‌سازند و جماعات مسلمین را آن چنان پراکنده می‌کنند که صفوف جماعت آن‌ها خلوت و بی‌رونق و بی‌روح می‌شود، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می‌دهند.

۴. آخرین هدف آن‌ها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود و سوابق سوء وی بر همگان روشن بود بسازند تا از این پایگاه نفاق، برنامه‌های خود را عملی سازند؛ ﴿وَأَرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ﴾، ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یک لباس زیبا و ظاهر فریب‌پيچیده بودند «و حتی سوگند یاد می‌کردند که ما جز نیکی، قصد و نظر دیگری نداشتیم»؛ ﴿وَلِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحَسَنَى﴾.

در جمله‌ی ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾، انواع تأکیدها برای تکذیب آنان به چشم می‌خورد: نخست این که «جمله‌ی اسمیه» است و دیگر این که کلمه‌ی «ان» برای تأکید است و نیز لام «لكاذبون» که به اصطلاح لام ابتدا و برای تأکید می‌باشد و همچنین ذکر «كاذبون» به جای فعل ماضی دلیل بر استمرار و ادامه‌ی دروغگویی آنان می‌باشد و به این ترتیب خداوند با شدیدترین وجهی سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب می‌کند! خداوند در آیه‌ی بعد تأکید بیشتری روی این موضوع حیاتی کرده، به پیامبرش صریحاً دستور می‌دهد که «هرگز در این مسجد قیام به عبادت مکن» و نماز مگزار؛ ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾، بلکه به جای این مسجد «شایسته‌تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده‌ی آن در روز نخست بر اساس تقوا گذارده شده است»؛ ﴿لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ﴾، نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بی‌دینی و تفرقه بنا شده است.

کلمه‌ی «أحق» (شایسته‌تر) گرچه افعال التفضیل است، ولی در این جا به معنای مقایسه‌ی دو چیز در شایستگی نیامده، بلکه «شایسته» و «ناشایسته» ای را مقایسه می‌کند و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روزمره نمونه‌های زیبایی دارد. مثلاً گاه به شخص ناپاک و دزد می‌گوییم پاکی و درستکاری برای تو بهتر است، معنای این سخن آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است، ولی پاکی از آن بهتر است، بلکه مفهومش این است که پاکی خوب و دزدی بد و ناشایست است.

مفسران گفته‌اند: مسجدی که در جمله‌ی فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر ﷺ در آن نماز بخواند، همان مسجد «قبا» است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیک آن ساخته بودند، البته این احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر ﷺ یا همه‌ی مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود، ولی با توجه به تعبیر «أول یوم» (از روز نخست) و با توجه به این که مسجد «قبا» نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته

شد^(۱)، احتمال اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هر چند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر ﷺ نیز سازگار است.

سپس قرآن اضافه می‌کند: علاوه بر این که این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده «گروهی از مردان در آن به عبادت مشغولند که دوست می‌دارند خود را پاکیزه نگه دارند و خدا پاکیزگان را دوست دارد»؛ ﴿فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین﴾. در این که منظور از این پاکیزگی، پاکیزگی ظاهری و جسمانی یا معنوی و باطنی است، در میان مفسران گفت و گو است. در روایتی که در تفسیر «تبیان» و «مجمع البیان» در ذیل این آیه از پیامبر ﷺ نقل شده چنین می‌خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود: «ماذا تفعلون فی طهرکم فان الله تعالی قد احسن علیکم الثناء، قالوا نغسل اثر الغائط؛ شما به هنگام پاک ساختن خود چه کاری انجام می‌دهید که خداوند این چنین شما را مدح کرده است؟ گفتند: ما اثر مدفوع را با آب می‌شویم».

روایاتی به همین مضمون از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است^(۲)، ولی همان گونه که بارها اشاره کرده‌ایم، این گونه روایات دلیل بر منحصر بودن مفهوم آیه به این مصداق نیست، بلکه همان گونه که ظاهر اطلاق آیه گواهی می‌دهد، طهارت در این جا معنای وسیعی دارد که هر گونه پاک‌سازی روحانی از آثار شرک و گناه و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می‌شود.

در سومین آیه‌ی مورد بحث مقایسه‌ای میان دو گروه مؤمنان که مساجدی همچون مسجد قبا را بر پایه‌ی تقوا بنا می‌کنند با منافقانی که شالوده‌ی آن را بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می‌دهند، به عمل آمده است. نخست می‌گوید: «آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه‌ی تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده است، بهتر است یا کسی که شالوده‌ی آن را بر لبه‌ی پر تگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که به زودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد»؛ ﴿أفمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و

۱. کامل ابن اثیر / ج ۲ / ص ۱۰۷.

۲. مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۱۱؛ نمونه / ج ۸ / ص ۱۴۰.

رضوان خیر أم من اسس بنیانه علی شفاجر ف هار فانها ربه فی نار جهنم».

«بنیان» مصدری است به معنای «اسم مفعول» یعنی بنا و ساختمان و «شفا» به معنای لبه‌ی چیزی است و «جرف» به معنای حاشیه‌ی نهر یا چاه است که آب، زیر آن را خالی کرده باشد و «هار» به معنای شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است. تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح بی‌ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه‌های آن‌ها را روشن می‌سازد.

مؤمنان به کسی می‌مانند که برای بنای یک ساختمان، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آن را از شالوده با مصالحی پردوام و مطمئن بنا می‌کند، اما منافقان مانند کسانی هستند که ساختمان‌های خود را بر لبه‌ی رودخانه‌ای که سیلاب، زیر آن را به کلی خالی کرده و هر آن آماده‌ی سقوط است، می‌سازند. همان‌گونه که نفاق، ظاهری دارد فاقد محتوا، چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده. این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد، مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بینجامد.

پرهیزکاری و جلب رضایت خدا، یعنی هماهنگی با واقعیت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است، اما نفاق یعنی بیگانگی با واقعیت‌ها و جدایی از قوانین آفرینش بدون تردید عامل زوال و فناست و از آن جا که گروه منافقان هم به خویشتن ستمی می‌کنند و هم به جامعه، در آخر آیه می‌فرماید: «خداوند ظالمان را هدایت نمی‌کند»؛ ﴿و الله لا یهدی القوم الظالمین﴾.

در آخرین آیه اشاره به لجاجت و سرسختی منافقان کرده می‌گوید: آن‌ها چنان در کار خود سرسختند و در نفاق سرگردان و در تاریکی و ظلمت کفر حیرانند که حتی «بنایی را که خودشان بر پا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و تردید یا یک نتیجه‌ی شک و تردید در قلوب آن‌ها باقی می‌ماند مگر این که دل‌های آن‌ها قطعه قطعه شود و بمیرند»؛ ﴿لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم﴾.

آن‌ها در یک حالت حیرت و سرگردانی دائم به سر می‌برند و این کانون نفاق و

مسجد ضراری که بر پا کرده بودند به صورت یک عامل لجاجت و تردید در روح آنان هم چنان باقی می‌ماند، هر چند آن بنا را پیامبر ﷺ بسوزاند و ویران کند، اما گویی نقش آن از دل پرتردیدشان زایل نمی‌گردد.

در آخر آیه می‌گوید: «خداوند دانا و حکیم است»؛ ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾. اگر به پیامبرش دستور مبارزه و در هم کوبیدن چنین بنای ظاهراً حق به جانبی را داد، به خاطر آگاهی از نیات سوء بناکنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود. این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه‌ی اسلامی صادر شد؛ نه یک قضاوت عجولانه بود و نه زاییده‌ی یک هیجان و عصبانیت.

نکته‌ها

۱. درس بزرگ

داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگی‌شان. گفتار خداوند و عمل پیامبر ﷺ به روشنی نشان می‌دهد که مسلمانان هرگز نباید آن چنان ظاهرین باشند که تنها به قیافه‌های حق به جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی‌خبر و برکنار بمانند. مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره‌ی دین و مذهب و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد!^(۱)

۲. نفی به تنهایی کافی نیست!

دومین درسی که از آیات فوق می‌گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد در مسجد ضرار نماز نخوان، بلکه در مسجدی که پایه‌ی آن بر شالوده‌ی تقوا بنا شده است نماز بخوان. این «نفی» و «اثبات» که از شعار اصلی اسلام «لا اله الا الله» تا برنامه‌های بزرگ و کوچک دیگر همه جلوه‌های آن است، این واقعیت را

۱. نمونه / ج ۸ / ص ۱۴۳.

بیان می‌کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد، تا جامعه‌ی عمل به خود بیوشد. اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می‌کنیم، باید در مقابل آن کانون‌های پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی بسازیم، اگر از تفریحات ناسالم جلوگیری می‌کنیم باید وسایل تفریحات سالم را فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می‌کنیم، باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل بدهیم، اگر بی‌عفتی را محکوم می‌سازیم باید وسایل ازدواج آسان را در اختیار جوانان بگذاریم.

آن‌ها که تمام قدرت خود را در «نفی» به کار می‌اندازند و در برنامه‌هایشان خبری از «اثبات» نیست، یقین داشته باشند که نفی‌شان هم کمتر به جایی خواهد رسید؛ زیرا این سنت آفرینش است که باید همه‌ی غرایز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چرا که این برنامه‌ی مسلم اسلام است که «لا» باید با «الا» توأم گردد تا از آن توحیدی حیات‌بخش متولد شود.

و این درسی است که متأسفانه بسیاری از مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده‌اند و باز هم شکایت می‌کنند چرا برنامه‌های اسلامی پیش نمی‌رود، در حالی که برنامه‌ی اسلام آن چنان که آن‌ها خیال می‌کنند، منحصر به نفی نیست، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می‌ساختند پیشرفتشان حتمی بود.^(۱)

۳. دو شرط اساسی

سومین درس ارزنده‌ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می‌گیریم این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل می‌گردد: نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد؛ ﴿اسس علی التقوی من اول یوم﴾ و دیگر این که حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاک و درستکار و بایمان و مصمم باشند؛ ﴿فیه رجال یحبون ان یتطهروا﴾. از میان رفتن هر یک از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است.^(۲)

۱. همان.

۲. همان.



داستان جنگ احد

﴿وَلَاتِهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمَسُّكُمْ فَزْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَزْحٌ مِثْلُهُ، وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوَلَهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ * وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^(۱)

ترجمه

و سست نشوید؛ و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. ﴿۱۳۹﴾
 اگر (در میدان احد،) به شما جراحی رسید (و ضربه‌ای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحی مانند آن وارد گردید و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (و این خاصیت زندگی دنیاست -) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، بداند (و شناخته شوند) و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد و خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد. ﴿۱۴۰﴾ و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را به تدریج نابود سازد. ﴿۱۴۱﴾ آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟! ﴿۱۴۲﴾ و شما مرگ (و شهادت در راه خدا) را، پیش از آن که با آن رو به رو شوید، آرزو می‌کردید؛ سپس آن را با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید! چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است؟!)

شان نزول

در باره‌ی شان نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است و از مجموع آن‌ها استفاده می‌شود که این آیات دنباله‌ی آیاتی است که قبلاً درباره‌ی جنگ احد داشتیم و در حقیقت این آیات تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان و در ضمن وسیله‌ای است برای تسلی و دلداری و تقویت روحی آن‌ها؛ زیرا همان گونه که گفتیم جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته‌ی اسلام از جمله «حمزه» عموی پیامبر ﷺ در این میدان شربت شهادت نوشیدند.

پیامبر ﷺ همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهدا بر سر جنازه‌ی یکایک آن‌ها می‌نشست و اشک می‌ریخت و طلب آمرزش می‌نمود و سپس اجساد همه‌ی آن‌ها در دامنه‌ی کوه احد در میان اندوه فراوان به خاک سپرده شد، در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم استفاده‌ی معنوی از نتایج شکست داشتند، آیات فوق نازل گردید.^(۱)

تفسیر

نتایج جنگ احد

در آیه‌ی اول از آیات فوق، نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یک جنگ سستی به خود راه دهند و غمگین گردند و از پیروزی نهایی مأیوس شوند؛ زیرا افراد بیدار همان گونه که از پیروزی‌ها استفاده می‌کنند از شکست‌ها نیز درس می‌آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه‌ی شکست شده، پیدا می‌کنند و با برطرف ساختن آن برای پیروزی نهایی آماده می‌شوند.

۱. نمونه / ج ۳ / ص ۱۲۹؛ روح المعانی / ج ۴ / ص ۶۶.

جمله‌ی «وَأَنْتُمْ الْإِعْلُونَ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ «شما برترید اگر ایمان داشته باشید»، یک جمله‌ی بسیار پرمعنا است؛ یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده، شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی‌گذاشتید، گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدید و باز هم غمگین نباشید اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید پیروزی نهایی از آن شماست و شکست در یک میدان به معنای شکست نهایی در جنگ نیست.

در آیه‌ی بعد درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهایی به مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آن‌ها در میدان «بدر» شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتاد نفر کشته و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آن همه از پای ننشستند و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید، تا آن را جبران کنید، از این رو می‌فرماید: «اگر به شما جراحی رسید به آن‌ها هم جراحی همانند آن رسید»، بنابراین سستی و اندوه شما برای چیست؟ «ان یمسسکم قرح فقد مسّ القوم قرح مثله».

«قرح» به معنای جراحی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می‌شود. بعضی از مفسران آیه را اشاره به جراحاتی که بر کفار در میدان احد نشست می‌دانند، ولی اولاً این جراحات مانند جراحات مسلمین نبود، بنابراین با کلمه‌ی «مثله» سازگار نیست، ثانیاً با جمله‌ی بعد که تفسیر آن خواهد آمد، تناسب ندارد.

در قسمت بعد نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می‌دهد که هیچ کدام پدیدار نیست، شکست‌ها، پیروزی‌ها، قدرت‌ها، عظمت‌ها و ناتوانی‌ها همه در حال دگرگونی هستند، بنابراین نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه‌های شکست از سنت تحول استفاده نمود و آن را به پیروزی تبدیل کرد. دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و «خداوند این ایام را در میان مردم به طور مداوم گردش می‌دهد»

تا سنت تکامل از لا به لای این حوادث آشکار شود؛ ﴿و تلك الايام نداولها بين الناس﴾. سپس اشاره به نتیجه‌ی این حوادث ناگوار کرده، می‌فرماید: «این‌ها به خاطر آن است که افراد باایمان، از مدعیان ایمان شناخته شوند»؛ ﴿وليعلم الله الذين ءامنوا﴾ و به عبارت دیگر تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد؛ زیرا پیروزی‌ها خواب‌آور و اغفال‌کننده است در حالی که شکست‌ها برای افراد آماده بیدارکننده و نشان‌دهنده‌ی ارزش‌هاست.

در جمله‌ی بعد می‌فرماید: «یکی از نتایج این شکست دردناک این بود که شما شهیدان و قربانیانی، در راه اسلام بدهید» و بدانید این آیین پاک را ارزان به دست نیاورده‌اید تا در آینده ارزان از دست بدهید؛ ﴿و يتخذ منكم شهداء﴾.

اصولاً ملّتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد همیشه آن‌ها را کوچک می‌شمرد، اما به هنگامی که قربانی داد هم خود او و هم نسل‌های آینده به دیده‌ی عظمت به آن می‌نگرند. ممکن است منظور از «شهداء» در این جا گواهان باشد؛ یعنی خدا می‌خواست با این حادثه گواهانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانی‌ها به شکست‌های دردناکی می‌انجامد و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد»؛ ﴿و الله لا يحب الظالمين﴾، بنابراین از آن‌ها حمایت نخواهد کرد.

در آیه‌ی بعد به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد اشاره شده است و آن این که این گونه شکست‌ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت‌ها را آشکار می‌سازد و وسیله‌ی مؤثری است برای شست و شوی این عیوب. قرآن می‌گوید: «خدا می‌خواست در این میدان جنگ، افراد باایمان را خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آن‌ها نشان بدهد»؛ ﴿و ليمحص الله الذين ءامنوا﴾. «لیمحص» از ماده‌ی «تمحیص» به معنای پاک نمودن چیزی است از هر گونه عیب.

آن‌ها می‌بایست برای پیروزی‌های آینده در چنین بوته‌ی آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت خود را بسنجند و همان‌گونه که علی علیه السلام می‌فرماید: «فی تقلّب الاحوال یعلم جواهر الرجال؛ دگرگونی‌های روزگار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می‌سازد». آن‌ها به عیار شخصیت خود واقف می‌گردند. این جاست که گاهی پاره‌ای از شکست‌ها آن‌چنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزی‌های خواب‌کننده ظاهری بیشتر است.

جالب این‌که نویسنده‌ی تفسیر «المنار» از استادش «محمد عبده» مفتی بزرگ مصر نقل می‌کند که پیامبر را که در خواب دید و به او فرمود: «اگر مرا در میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح می‌دادم؛ زیرا این شکست عامل سازنده‌ای در تاریخ اسلام شد».

جمله‌ی بعد در حقیقت نتیجه‌ای است برای جمله‌ی قبل؛ زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره‌ی حوادث پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه از این آلودگی‌ها پیدا می‌کنند؛ یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد. ﴿و یمحق الکافرین﴾

«یمحق» از ماده‌ی «محق» (بر وزن مرد) به معنای کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را «محاق» می‌گویند؛ زیرا روشنی ماه کم‌کم کاسته شده و از بین می‌رود. در حقیقت همان‌گونه که ماه با آن جلوه‌گری و فریبندگی مخصوص خود تدریجاً کم نور شده و در محاق فرو می‌رود، همچنین شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آن‌ها با تصفیه و پاک شدن مسلمانان به زوال و نیستی می‌گراید.

در آیه‌ی بعد قرآن با استفاده از حادثه‌ی احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می‌کند و می‌گوید: «شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می‌توانید در بهشت برین جای گیرید؟ آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیده بدون عمل ممکن است! اگر چنین

بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود، کسی بهره‌ای از آن سعادت‌ها نخواهد برد، در این جا است که باید صفوف از هم مشخص شود و مجاهدان و صابران از افراد بی‌ارزش شناخته شوند.»؛ ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ﴾.

بعد از جنگ بدر و شهادت پر افتخار جمعی از مسلمانان، عده‌ای در جلسات می‌نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می‌کردند که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود. مطابق معمول در میان آن‌ها جمعی صادق بودند و عده‌ای متظاهر و دروغگو و یا در شناسایی خود در اشتباه بودند، اما چیزی طول نکشید که جنگ وحشتناک احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهامت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند، اما جمعی از دروغ‌گویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند از ترس کشته شدن فرار کردند. این آیه آن‌ها را سرزنش می‌کند و می‌گوید: «شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا را در دل می‌پروراندید، پس چرا آن موقع که با چشم خود محبوب خویش را در برابر خود می‌دیدید فرار کردید؟»؛ ﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمْتُونُ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾.^(۱)

نکته‌ها

۱. تقوا و صبر، لازمه‌ی ایمان

کلمه‌ی «الاعلون» هیچ قید و شرطی جز ایمان ندارد، بنابراین محصل معنا این است که اگر دارای نیروی ایمان هستید، شایسته نیست که اراده‌ی شما ضعیف شود و از پیروز نشدن بر دشمن اندوهناک گردید چه آن که ایمان شما سرانجام شما را به پیروزی

نهایی می‌رساند؛ زیرا از لوازم ایمان، تقوا و صبر است و تقوا و صبر ملاک هر فتح و پیروزی است، اما آسیبی هم که به شما رسید نباید سبب اندوه و ضعف شما گردد چه آن که شما در این آسیب تنها نبودید و دشمن نیز به حدّ کافی از شما آسیب دید، بنابراین دشمن هیچ گونه مزیت و برتری بر شما پیدا نکرده تا موجب ضعف و اندوه شما شود.^(۱)

۲. لزوم عمل به مقتضای ایمان

در این آیه‌ی شریفه با این که خطاب به مؤمنین است باز هم ایمان را شرط برتری و پیروزی آن‌ها قرار داده است و این برای اشاره به این مطلب است که مخاطبین گرچه فاقد نیروی ایمان نبوده‌اند؛ الاّ این که در مقام عمل بر طبق مقتضیات ایمان خود عمل نکرده و صبر و تقوا را که از لوازم ایمان است فراموش کرده بودند و اگر این دو صفت بزرگ را از دست نداده بودند، ایمان آن‌ها اثر خود را می‌کرد و پیروزی نصیبشان می‌شد.

و همین است حال هر اجتماعی که افراد آن از نظر نیروی ایمان مختلف باشند به گونه‌ای که عده‌ای دارای ایمان واقعی و عده‌ای دیگر از نظر ایمان ضعیف و دسته‌ی سوم از نظر قلب مریض بوده باشند و آیه‌ی شریفه و نظایر آن برای افراد این گونه اجتماعات تأثیرهای مختلف دارد به این معنا که اثر آن در مقابل مردمی که دارای ایمان واقعی هستند، این است که آن‌ها را آماده و وادار به عمل می‌نماید و برای مردمی که از نظر نیروی ایمان ضعیف می‌باشند نقش پند و موعظه را به خود می‌گیرد و کسانی را که از نظر قلب مریض هستند سرزنش و ملامت می‌کند.^(۲)

۳. مراد از گردش ایام

﴿و تلك الايام نداولها بين الناس﴾؛ یوم، مقدار قابل ملاحظه‌ای از زمان است که برای حدوث حوادث لازم می‌باشد، بنابراین به اختلاف حوادث، مختلف و متفاوت خواهد

۱. المیزان / ج ۴ / ص ۴۶؛ روح المعانی / ج ۴ / ص ۶۷.

۲. المیزان / ج ۴ / ص ۴۶.

بود و استعمال آن در مقدار زمانی که بین طلوع و غروب خورشید است نیز شایع می‌باشد و احیاناً به علاقه ظرف و مظلوف در مملکت داری و سلطنت و غلبه هم استعمال می‌گردد. مثلاً گفته می‌شود ایام فلان جمعیت یا روزگار فلان طایفه چنین بوده و مراد از کلمه‌ی ایام و روزگار در این دو جمله، پیشوایی و حکومت آن‌ها است و گاهی هم در خود زمان حکومت و پیشوایی آن‌ها استعمال می‌گردد و مراد از کلمه‌ی ایام در آیه‌ی شریفه هم همین معنای اخیر است.

«مداوله» به معنای این است که چیزی در بین عده‌ای گردش نماید، به گونه‌ای که یکی بعد از دیگری به آن برسند، بنابراین معنای آیه‌ی شریفه این است که سنت و نوامیس الهی طبق مصالح عالی‌های که افهام مردم از درک جمیع جهات آن عاجز است به همراهی گردش ایام در بین مردم گردش می‌نماید بدون این که در یک جا متوقف شده در نتیجه قوم دیگری را محروم نماید.^(۱)

۴. منظور از علم الهی به موجودات

مراد از جمله‌ی ﴿و ليعلم الله الذين ءامنوا﴾ آشکار شدن ایمان مؤمنین بعد از نهان بودن آن می‌باشد. توضیح این که علم الهی به موجودات و حوادث، عین وجود و تحقق خارجی آن‌هاست؛ یعنی معلوم بودن اشیاء نزد خدای تعالی عین نیل الهی است به وجود خارجی آن‌ها نه به صور مأخوذه از آن‌ها، چه آن که علم الهی از قبیل علوم ما نیست و ما هنگامی علم به یک موجود پیدا می‌کنیم که صورتی از آن موجود در ذهن ما مرتسم گردد، بنابراین علم ما عین وجود خارجی اشیاء نبوده و ما هرگز نمی‌توانیم به اشیای خارجی با حفظ وجود خارجی آن‌ها نیل پیدا کنیم، ولی علم الهی به اشیاء عین وجود خارجی آن‌هاست و اشیاء با حفظ وجود خارجی خود نزد خدا مکشوف می‌باشند و لازمه‌ی این سخن این است که هر گاه ذات الهی اراده‌ی علم به چیزی را بنماید، در حقیقت اراده

۱. روح المعانی / ج ۴ / ص ۶۸؛ المیزان / ج ۴ / ص ۴۸.

به وجود خارجی آن هاست، پس اراده‌ی خدا بر علم به یک شیء اراده‌ی او است جلّ و علا به وجود خارجی و تحقق و ظهور آن شیء، بنابراین مراد از کلمه‌ی «لیعلم» نیز در آیه‌ی شریفه همین معنا است و چون در آیه‌ی شریفه اصل وجود آن‌ها را خداوند محقق دانسته ناچار مراد ظهور و بروز مظاهر ایمان آن هاست، در نتیجه معنای آیه‌ی شریفه بر طبق بحث بالا این است: «برای این که ایمان بعد از نمان بودن آشکار شود».^(۱)

چون این ظهور ایمان باید طبق قانون علل و اسباب انجام گیرد، ناچار باید یک سلسله اموری که منجر به ظهور ایمان آن‌ها شود به وقوع بپیوندد.^(۲)

۵. مراد از شهداء

در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿و یتخذ منکم شهداء﴾، کلمه‌ی شهداء به معنای گواه است؛ زیرا در قرآن مجید، استعمال آن به معنای «کشته شده» معهود نیست و استعمال آن در این معنا از استعمالات تازه‌ای است که بین مسلمین رایج شده و در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿و کذلک جعلناکم أمة وسطاً لتکونوا شهداء﴾^(۳) نیز این مطلب را متذکر شدیم، علاوه بر این که اصولاً کلمه‌ی «یتخذ» نیز که در آیه‌ی شریفه ذکر شده، سازگار با شهدای به معنای مقتولین نمی‌باشد و نمی‌توان کلمه‌ی «اتخذ» را همان گونه که در جملات ﴿اتخذ الله ابراهیم خلیلاً﴾ و ﴿اتخذ الله موسی کلیماً﴾ و ﴿اتخذ الله النبی شهیداً یشهد علی امته یوم القیامة﴾ استعمال می‌کنیم، در جمله‌ی ﴿اتخذ الله فلاناً مقتولاً فی سبیلہ و شهیداً﴾ استعمال بنماییم.

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، سیاق عبارت با جمله‌ی ﴿و یتخذ منکم شهداء﴾ تغییر کرد و بر خلاف جمله‌ی قبل که ظهور ایمان را به تمام مؤمنین نسبت داده در این جمله شهادت را به همه‌ی آن‌ها نسبت نداده و نفرموده است «و یتخذهم شهداء»

۲. المیزان / ج ۴ / ص ۴۹.

۱. روح المعانی / ج ۴ / ص ۶۹.

۳. بقره / ۱۴۳.

بلکه شهادت را به بعضی از آن‌ها نسبت داده است و در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَكذلك جعلناكم امةً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس﴾ نیز چنان که در سابق گفتیم گرچه شهادت به تمام امت اسلامی نسبت داده شده، ولی در حقیقت این صفت مخصوص بعضی از آن‌هاست، گویا در ظاهر کلام اضافه به همه‌ی آن‌ها داده شده است؛ زیرا شاهد و گواه بعضی از آن‌ها بوده‌اند، نه تمام آن‌ها و بیان مطلب در سوره‌ی بقره گذشت و ممکن است این مطلب را به جمله‌ی ﴿و الله لا يحب الظالمين﴾ نیز تأیید نمود.^(۱)

۶. حکمت‌های گردش ایام

در جمله‌ی ﴿و ليمحص الله الذين ءامنوا و يمحق الكافرين﴾، «تمحیص» عبارت از پاکیزه نمودن یک شیء از آلودگی‌های خارجی است^(۲) و «محق» به معنای نابود کردن تدریجی یک شیء است و تمحیص که در آیه‌ی شریفه ذکر شده از مصالح و حکمت‌های گردش ایام است که در سابق ذکر شد و جمله‌ی ﴿ليعلم الله الذين ءامنوا﴾ نیز گرچه از مصالح و حکمت‌های آن می‌باشد، ولی در عین حال این دو مصلحت با یکدیگر فرق دارند، چه آن که تمیز مؤمن از غیر مؤمن که یکی از مصالح گردش ایام و مفاد جمله‌ی ﴿و ليعلم الله...﴾ می‌باشد خود موضوعی است مستقل و پاک شدن ایمان آن‌ها بعد از این جدا شدن از آلودگی‌های کفر و نفاق و فسق موضوعی دیگر، از این رو خداوند این پاک شدن را در مقابل جمله‌ی ﴿و يمحق الكافرين﴾ قرار داده، بنابراین خداوند آلودگی‌های کفر و امثال آن را ذره ذره از دل مؤمنین برطرف می‌نماید تا این که جز ایمان در دل آن‌ها باقی نماند و خالص از برای خدا گردند و همچنین اجزای کفر و شرک و کید را کم کم از دل کافر محو می‌نماید تا این که سرانجام هیچ باقی نماند.

این بود پاره‌ای از مصالح و حکمت‌های گردش ایام در بین مردم و عدم استمرار آن

۱. روح المعانی / ج ۴ / ص ۶۹؛ المیزان / ج ۴ / ص ۴۹.

۲. روح المعانی / ج ۴ / ص ۷۰.

در یک جمعیت خاص و تمام امور در دست خداست و هرچه بخواهد انجام می‌دهد و بدیهی است که جز بر طبق مصالح عالی‌ه و آنچه که نفع آن بیشتر است، عملی انجام نمی‌دهد و خودش می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾^(۱) و فرموده است: ﴿لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾. در این جملات خداوند بودن زمام امور را در دست پیامبر نفی می‌نماید و زمام هر امری را منحصرأ در دست خود دانسته و حکومت مطلق را مخصوص خودش می‌شمرد.

از مطالبی که تاکنون ذکر کردیم؛ یعنی گردش ایام در بین مردم که به منظور امتحان و تمیز داده شدن مؤمن از کافر و پاک شدن مؤمنین از آلودگی‌ها و نابود شدن کفر است و همچنین از نبودن زمام امور در دست پیامبر، چنین استفاده می‌شود که مؤمنین در آن روز دارای این فکر بودند و چنین می‌پنداشتند که تنها بودن بر دین حق عامل غلبه و پیروزی آن‌ها در جنگ‌هاست و آنچه که بیشتر این فکر را در آن‌ها راسخ کرده بود، جریان جنگ بدر و غلبه‌ی عجیب آن‌ها بر دشمن به واسطه‌ی نزول ملائکه بود. بدیهی است که این فکر، فکر فاسدی است که به موجب آن نظام امتحان باطل می‌شود و هرگز مؤمن از کافر باز شناخته نشده پاک و خالص نیز نمی‌گردد و نیز در صورتی که تنها، بودن بر دین حق سبب هر غلبه و پیروزی باشد دیگر مصلحتی در امر و نهی و ثواب و عقاب باقی نمی‌ماند و این فکر سرانجام اساس دین را منهدم و ویران خواهد نمود و دین اسلام که دین فطرت است امور را مبتنی بر خرق عادت و اعجاز نمی‌داند تا این که صرف بودن بر دین حق روی مبنای خرق عادت و اعجاز باعث پیروزی شود، بلکه دین فطری اسلامی هر گونه غلبه و پیروزی را مبتنی بر علل و اسباب عادی می‌داند تا این که مؤمنین

بر طبق اوامر و نواهی که در امور جنگی وارد شده عمل نمایند و با امید به پاداش و ترس از عقاب الهی از خود ضعف و سستی نشان ندهند تا این که در جنگ‌ها پیروز شوند. برای تخطئه کردن همین فکر فاسد است که خداوند بعد از بیان گردش ایام و امتحان و ابتلا که از مصالح آن می‌باشد شروع به ملامت و سرزنش کسانی که دارای این فکر غلط بوده‌اند کرده حقیقت حال را برای آنان شرح می‌دهد و می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ...﴾.^(۱)

۷. گمان باطل

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ﴾؛ گمان داخل شدن در بهشت بدون امتحان، لازمه‌ی همان فکر فاسدی است که در گذشته بیان کردیم، چه آن که آن‌ها فکر می‌کردند که چون بر دین حق بوده و حق غیر قابل مغلوبیت است آن‌ها نیز که پیرو دین حق می‌باشند، همیشه با غلبه و پیروزی همراه بوده هیچ‌گاه دچار شکست و مغلوبیت نمی‌شوند و بدیهی است که لازمه‌ی این فکر غلط فکر نادرست دیگری است آن این است که هر کس که ایمان به پیامبر ﷺ آورده داخل حلقه‌ی اسلامی شود، همیشه در دنیا با غلبه بر دشمن و بردن غنیمت خوشبخت و در آخرت نیز با آمرزش و داخل شدن در بهشت سعادت‌مند خواهد بود. بدیهی است که با این کیفیت، دیگر فرقی بین ایمان ظاهری و واقعی و درجه‌های متفاوت آن باقی نمی‌ماند و در این صورت ناچار باید ایمان مرد مجاهد با ایمان مجاهد صابر یکسان بوده باشد و همچنین بین کسی که آرزوی انجام عمل نیکی را نموده و در موقع خود نیز آن را انجام داده است با کسی که این آرزو را داشته ولی در مقام عمل از انجام آن خودداری نموده فرقی نباشد.

بنابراین آیه‌ی شریفه‌ی ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا...﴾ از قبیل گذاردن مسبب به جای سبب است و با این ترتیب معنای آیه این است که: «آیا گمان می‌کنید که دولت و

عظمت در هر صورت برای شما تثبیت شده است و هیچ گاه دچار ابتلائات نمی‌شوید و چنین فکر می‌کنید که بدون این که مستحق از غیر مستحق تشخیص داده شود داخل بهشت می‌شوید و فرقی بین کسانی که دارای درجه‌ی بلندی از ایمان می‌باشند با غیر آن‌ها نمی‌باشد؟»^(۱)

۸. ضرورت آزمایش در نیل به سعادت

﴿و لقد كنتم تمنون الموت﴾؛ خداوند با این آیه‌ی شریفه نادرستی و فساد فکر آنان را که گمان دخول در بهشت را داشته‌اند، تثبیت فرموده است، چه آن که آنان قبل از قوع جنگ‌ها آرزوی مرگ و شهادت داشتند و همین که جنگی پیش می‌آمد و صحنه‌های آن را با چشم می‌دیدند، اقدام به جنگ ننموده به سوی آرزوی خود نمی‌شتافتند، بلکه کمال سستی و ضعف را از خود نشان می‌دادند و با روی گردان شدن از میدان‌های جنگ آرزوی خود را فراموش می‌کردند، بنابراین آیا ممکن است که صرف این آرزو موجب داخل شدن آن‌ها در بهشت شود بدون این که از عهده امتحان بر آمده و از آلودگی‌ها پاک شده باشند و آیا لازم نیست که چنین مردانی در صحنه‌ی زندگی امتحان شده مورد آزمایش قرار گیرند؟

از همین بیان روشن می‌شود که ناچار آیه‌ی شریفه دارای تقدیر است و اصل چنین بوده ﴿فقد رأيتموه و أنتم تنظرون﴾ (: فلم تقدموا عليه) و اصولاً ممکن است که کلمه‌ی «تنظرون» را کنایه از اقدام نکردن آنان بر جنگ گرفته و به این معنا باشد که شما صرفاً به نظر کردن به صحنه‌های جنگ اکتفا کرده و اقدامی برای شرکت در آن ننمودید و بدیهی است که این کلام دارای روح عتاب و سرزنش نیز می‌باشد.^(۲)

۹. بررسی کوتاهی در علل شکست احد

در آیات فوق تعبیرات جالبی به چشم می‌خورد که هر کدام از آن‌ها پرده از روی

۱. المیزان / ج ۴ / ص ۵۲.

۲. المیزان / ج ۴ / ص ۵۳.

- یکی از اسرار شکست احد بر می‌دارد، به طور خلاصه چند عامل مهم دست به دست هم دادند و این حادثه‌ی غم‌انگیز و در عین حال عبرت‌آور را به وجود آوردند:
۱. اشتباه محاسبه‌ای؛ که برای بعضی از تازه مسلمانان در درک مفاهیم اسلام پیدا شده بود سبب شد آن‌ها خیال کنند تنها ابزار ایمان برای پیروزی کافی است و بنا بر این است که خداوند در تمام میدان‌های جنگ به وسیله‌ی امدادهای غیبی از آن‌ها حمایت کند و به این ترتیب سنت الهی را در عوامل پیروزی طبیعی و انتخاب نقشه‌های صحیح و تهیه‌ی وسایل لازم به دست فراموشی سپردند.
 ۲. عدم انضباط نظامی و مخالفت با فرمان مؤکد پیامبر ﷺ دایر به ماندن تیراندازان در سنگر حساس خود عامل مهم دیگری برای این شکست بود.
 ۳. دنیاپرستی جمعی از مسلمانان تازه کار که جمع‌آوری غنایم جنگی را برای تعقیب دشمن ترجیح دادند و اسلحه بر زمین گذاشته برای این که از دیگران عقب نمانند به تلاش پرداختند، سومین عامل شکست بود تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس باید این مسائل به کلی فراموش شود.
 ۴. غرور ناشی از پیروزی درخشان میدان «بدر» تا آن جا که فکر قدرت دشمن را از سر بیرون کرده بودند و تجهیزات او را ناچیز می‌پنداشتند چهارمین عامل شکست بود. این‌ها نقاط ضعفی بود که می‌بایست در آب جوشان این شکست، شست و شو شود.



مرگ، سرنوشت همگان

﴿و ما محمدٌ إلا رسولٌ قد خلت من قبله الرّسل أفأئن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشّاكرين * و ما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله كتاباً مؤجّلاً و من يرد ثواب الدّنيا نؤته منها و من يرد ثواب الآخرة نؤته منها و سنجزى الشّاكرين﴾^(۱)

ترجمه

محمد (ص) فقط فرستاده‌ی خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می‌گردید؟! (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟! و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند و خداوند به زودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد. ﴿۱۴۴﴾ هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی‌میرد؛ سرنوشتی است تعیین شده؛ (بنابراین، مرگ پیامبر یا دیگران، یک سنت الهی است.) هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود، در این راه گام بردارد)، چیزی از آن به او خواهیم داد و هر کس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می‌دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد. ﴿۱۴۵﴾

شأن نزول

سبب نزول آیه یکی از دو امر است:

الف. دلگرمی بخشیدن به مسلمانان، که اگر پیامبر ﷺ هم از دنیا رفت، به اذن خداوند است.

ب. برای تحریض و تشویق مسلمانان به جهاد، که مرگ به دست خداست. همچنین آیه‌ی شریفه در صدد محکوم کردن منطبق کسانی است که در جنگ سستی می‌ورزند.^(۱)

تفسیر

در جنگ احد پیشانی و دندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکسته شد، در این موقع دشمن می‌خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشد که برخی از یاوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلوی حملات دشمن را گرفتند، از جمله یاوران، مصعب بن عمیر بود که او در این میان کشته شد و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت، به گمان آنان پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. از این رو، با صدای بلند گفتند: محمد کشته شد. این خبر در میان مسلمانان تزلزل ایجاد کرد و اکثریت آن‌ها از صحنه‌ی نبرد گریختند.

در این هنگام، آیه‌ی شریفه نازل شد و به مسلمانان فرمود: محمد فقط فرستاده‌ی خداوند است و پیش از او فرستادگانی نیز بودند؛ آیا اگر او از دنیا برود یا شهید گردد، باید شما سیر قهقرایی کنید و به آیین بت پرستی برگردید؟ سپس می‌فرماید: آن‌ها که عقب‌گرد کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز گردند، تنها به خود زیان می‌رسانند، نه به خداوند. زیرا با این عمل، فقط مانع سعادت خویش می‌گردند.

آن‌گاه ضمن اشاره به اقلیتی که در جنگ احد علی‌رغم همه‌ی مشکلات و انتشار خبر شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله دست از جهاد برداشتند، کوشش‌های آنان را می‌ستاید و آن‌ها را جزو شاکرانی معرفی می‌کند که استحقاق پاداش نیک را از سوی خداوند دارند. سپس برای بیداری مسلمانان می‌فرماید: مرگ به دست خدا و فرمان اوست و برای هر کس اجلی مقرّر شده است که نمی‌تواند از آن فرار کند. بنابراین، اگر پیامبر به شهادت می‌رسید، چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود، با این حال مسلمانان

۱. تبیان / ج ۳ / ص ۸؛ فتح القدير / ج ۱ / ص ۳۸۵.

نباید دست از مبارزه بردارند.

در پایان می‌فرماید: سعی و تلاش انسان هیچ‌گاه ضایع نمی‌شود؛ اگر هدف کسی دستیابی به بهره‌های مادی باشد، به او عطا می‌کنیم و اگر هدفش در مسیر حیات جاویدان باشد، باز به هدف خویش خواهد رسید. بنابراین، اکنون که رسیدن به دنیا یا آخرت نیازمند تلاش و کوشش است، پس چرا انسان سرمایه وجودی خود را در مسیر آخرت قرار ندهد؟ سپس بار دیگر تأکید می‌کند که پاداش شاکران را به زودی خواهیم داد.^(۱)

نکته‌ها

۱. نام‌های پیامبر ﷺ در قرآن

در قرآن کریم از پیامبر ﷺ به ده نام یاد شده است: دو نام که مخصوص نبوت اوست؛ نبی و رسول است. دو نام مدح و تعظیم ایشان را به همراه دارد؛ رؤوف و رحیم. دو نام نشانه‌ی هیبت و ترهیب اوست؛ مبشر و نذیر. دو نام کنایه‌ای؛ طه و یس. دو نام آشکار؛ محمد و احمد.^(۲)

۲. معنای محمد

محمد و احمد به معنای ستوده و ستودنی است، جز این که محمد در ستایش بلیغ‌تر است؛ یعنی «هو المستغرق لجميع المحامد»، همه‌ی اسباب ستایش در او جمع است. «فهو ﷺ محمد و أمته الحمادون و لوائه الحمد و مقامه المحمود».^(۳) برخی گفته‌اند: محمد یعنی کسی که در جمیع صفات و در همه‌ی احوال زندگی مورد ستایش است.^(۴)

۱. نمونه / ج ۳ / ص ۱۱۵؛ کشاف / ج ۱ / ص ۴۲۲.

۲. کشف الأسرار / ج ۲ / ص ۲۹۸.

۳. کشف الأسرار / ج ۲ / ص ۲۹۷ - ۲۹۸.

۴. روض الجنان / ج ۵ / ص ۹۴.

۳. سبب بیان تردید آمیز

چرا جمله‌ی: ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ﴾ به صورت تردید بیان شده، با این که خداوند متعال هیچ گونه شکی در این جهت ندارد؟ زیرا موت یا قتل پیامبر اکرم ﷺ در این جهت مساوی است که نباید هیچ تأثیری در ضعف ایمان یا ارتداد مردم داشته باشد.^(۱)

۴. معنای موت و قتل

موت به معنای خروج روح و نابودی حیات بدن است و قتل نیز به همان معناست، ولی در صورتی که مستند به یک سبب عمدی یا شبه عمد باشد. هرگاه موت و قتل جدای از یکدیگر و مستقلاً ذکر گردند، معنای موت اعم از قتل است. زیرا با قتل، موت نیز صادق است، ولی لازمه‌ی هر موتی قتل نیست، ولی اگر این دو در یک کلام کنار یکدیگر ذکر شوند، مراد از موت مرگ طبیعی و مقصود از قتل، مرگی است که به طور عمدی انجام گرفته باشد.

۵. سؤال: با این که خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبر فرمود: ﴿أَنْتَ مَيِّتٌ وَ أَنْتُمْ مَيِّتُونَ﴾ و خداوند می‌دانست که پیامبر کشته نخواهد شد، چرا در این آیه فرمود: ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ﴾؟

پاسخ: صدق قضیه‌ی شرطیه متوقف بر صدق دو جزء آن نیست؛ پس این جمله درست است: «اگر عدد پنج زوج باشد، منقسم به متساویین خواهد شد»، با این که دو جزء آن صادق نیست. همچنین آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ نیز صادق است، با این که نه در عالم هستی الهه‌ای وجود دارد و نه فساد می‌شود.^(۲)

۶. در روایات متعددی، این آیه‌ی شریفه به ارتداد مردم پس از پیامبر ﷺ تأویل شده است. زیرا گروه اندکی بر پیمان خویش باقی ماندند. بر پایه‌ی جمله‌ی: ﴿انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ ردایل جاهلیت در وجود آن‌ها باقی بود و دین اسلام در قلوبشان رسوخ نکرده

۱. تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۲۴.

۲. تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۲۳.

بود، وگرنه رجوع پس از شناخت حق، بی‌معناست.^(۱)

۷. لزوم ایمان پایدار

آیه‌ی شریفه با لحن عتاب‌آمیزی به مسلمانان می‌گوید: اگر بر فرض پیامبر کشته شد، از دین بر می‌گردید؟ محمد نیز رسولی مانند سایر پیامبران الهی است و تمام امور در دست خداوند است و دین هم دین خداست و به بقای الهی باقی است. بنابراین، نباید ایمان و حضور شما در صحنه‌های گوناگون اجتماعی به حیات و زندگی او متکی باشد. باید به گونه‌ای باشد که حتی در نبود او، همه به وظیفه‌ی خود عمل کنند و فرد شایسته‌ای جانشین وی گردد.^(۲)

۸. بر پایه‌ی این آیه رنج‌هایی که بر انسان وارد می‌شود، نشانه‌ی حق یا باطل بودن نیست. زیرا چه بسا افراد حق‌طلبی که به شدایدی مبتلا هستند و افراد باطل‌گرایی که از نعمت‌های فراوان الهی برخوردارند.^(۳)

۹. ارتداد منافقان

تعبیر ﴿إِنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ و نیز ﴿يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ﴾ کنایه از ارتداد است؛ ارتداد از «ولایت» آن گونه که در سقیفه اتفاق افتاد یا ارتداد از اصل اسلام آن گونه که در جنگ احد پیش آمد. منافقان که با شنیدن شایعه‌ی کشته شدن رسول خدا ﷺ گفتند: «لو كان نبياً لما قتل»^(۴) مرتد شدند، ولی آن گروه از مسلمانان که بر اثر ضعف ایمان فرار کردند، هر چند مرتکب معصیت کبیره شدند، اما مرتد محسوب نمی‌شوند.^(۵)

۱۰. تحقق امور به اذن الهی

مراد از «اذن» در آیه‌ی: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، اذن تکوینی

۱. نور الثقلین / ج ۱ / ص ۳۹۶ - ۳۹۹؛ البرهان / ج ۱ / ص ۶۹۸ - ۷۰۰؛ کنز الدقائق / ج ۲ / ص ۲۳۱؛ مواهب الرحمن / ج ۶ / ص ۳۴۱.
 ۲. المیزان / ج ۳ / ص ۳۷.
 ۳. مراغی / ج ۴ / ص ۸۹.
 ۴ - بحار / ج ۲۰ / ص ۲۵.
 ۵. محاضرات.

است، نه اذن تشریحی؛ هیچ کاری، چه عادی یا غیر عادی، از اولیای خدا یا از غیر آنان، هرگز بدون اذن خدا انجام نخواهد شد. خدای سبحان این معنا را از زبان حضرت مسیح علیه السلام چنین تبیین می‌فرماید: ﴿... أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفَخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^(۱).
همچنین به صورت اصل کلی نسبت به همه‌ی پیامبران علیهم السلام می‌فرماید: ﴿... وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^(۲).

۱۱. اختیاردار مرگ و حیات

اگر انسان باور کند که احیا و اماته به دست خداست و بر اساس توحید افعالی هیچ کس در این امر نقشی ندارد؛ ﴿... رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...﴾^(۳)، هرگز از جبهه‌ی نبرد حق علیه باطل نمی‌گریزد و صحنه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی‌کند؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غَزَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قَتَلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^(۴) بنابراین، نه حضور در صحنه‌ی جنگ سبب مرگ آدمی است، نه گریز از آن مایه‌ی حیات. زیرا در زمان مقرر، مرگ انسان فرا می‌رسد؛ ﴿كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾^(۵).

۱۲. تقدیر دو اجل برای انسان

شیخ طوسی رحمته الله علیه در باره‌ی اجل، دو قول نقل می‌کند:

الف. انسان اجل مشخصی دارد که با آن اجل می‌میرد.

ب. انسان دو اجل دارد: اجل تخلف‌ناپذیر و حتمی و اجل تقدیری.

۲. رعد / ۳۸؛ محاضرات.

۴. آل عمران / ۱۵۶.

۱. آل عمران / ۴۹.

۳. بقره / ۲۵۸.

۵. آل عمران / ۱۸۵؛ محاضرات.

سپس قول نخست را ترجیح می‌دهد. زیرا اجل تقدیری را اجل نمی‌گویند، چنان که ملک تقدیری را ملک نمی‌نامند.^(۱)

ترجیح با قول دوم است. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾^(۲)؛ ذات اقدس خداوندی دو اجل مقرر فرموده است: اجلی تغییرپذیر و اجلی تغییرناپذیر؛ ﴿... قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ...﴾؛ اجل مسمی تغییرناپذیر است. زیرا عند اللّهی است؛ همان گونه که از روایات نیز این معنا استفاده می‌شود.^(۳)

۱۳. توضیحی در باره‌ی «اجل»

خواجه نصیر طوسی رحمته اللّهی علیہ پس از طرح مسأله‌ی لطف و ارزاق، اجل را چنین معنا می‌کند: اجل مدّتی است که با فرارسیدن آن انسان می‌میرد و علامه‌ی حلّی رحمته اللّهی علیہ در شرح تجرید می‌فرماید: اجل آن وقت معین است که حادثه را با آن می‌سنجند؛ مثلاً می‌گویند: فلانی هنگام طلوع آفتاب آمد؛ اجل آمدن وی در محور طلوع آفتاب تنظیم می‌شود، به ویژه نسبت به حوادث آینده و گاهی به عکس است. مثلاً در پاسخ به این پرسش که خورشید کی طلوع خواهد کرد، گفته می‌شود: هرگاه فلانی بیاید. در این صورت، شخص محور قرار گرفته است.

آن‌گاه می‌افزاید: بر اساس نظر جبر یون کسی که کشته می‌شود، پیداست که مرگش همان وقت بوده است؛ یعنی اگر کشته هم نمی‌شد، به اجل خود می‌مرد. در مقابل، گروهی دیگر می‌گویند: اگر کشته نمی‌شد، به اجل طبیعی نمی‌مرد و به زندگی خود ادامه می‌داد. گروه سومی نیز می‌گویند: اگر کشته نمی‌شد، شاید ادامه‌ی حیات می‌داد و ممکن بود با حادثه‌ی دیگری از دنیا برود. قول سوم صحیح است.^(۴)

۲. انعام / ۲.

۴. محاضرات.

۱. تبيان / ج ۳ / ص ۹.

۳. محاضرات.

۱۴. شرط دستیابی به خواسته‌ها

بر پایه‌ی «من» تبعیضیه در آیه‌ی شریفه خداوند متعال تضمین نکرده است که هر آن چه انسان در دنیا یا آخرت بخواهد، همیشه به او عطا می‌فرماید؛ بلکه اگر اراده و خواست او با همه‌ی علل و اسباب طبیعی موافق باشد، به تمام آرزوهایش خواهد رسید و اگر اراده‌ی او با بعضی از اسباب طبیعی عالم هماهنگ باشد، به بعضی آرزوهایش می‌رسد.^(۱)

۱۵. بیان مبهم‌گونه‌ی پاداش پاداران در جنگ و تعبیر باکلمه‌ی سین «سیجزی»، دلالت بر عظمت پاداش الهی دارد.^(۲)

۱۶. منزلت بلند پایه‌ی شاکران

اطلاق فعل فقط بر انجام دادن آن دلالت می‌کند؛ یعنی هرگاه فعلی به ذاتی نسبت داده شود؛ «الذین أشركوا»، این جمله بر دوام و استمرار فعل برای آن ذات دلالت ندارد، بر خلاف وصف که نشانه‌ی ثبات است.

بنابراین، معنای جمله‌های فعلیه‌ای چون «الذین أشركوا، الذین صبروا، الذین ظلموا» با اوصافی مانند «المشركین، الصابرين، الظالمین» متفاوت است. زیرا در جملات نخستین فعل به ذات نسبت داده شده و دلالت بر ثبوت و دوام ندارد، ولی وصف دلالت بر ثبوت و دوام دارد.

پس، «شاکرون» کسانی هستند که صفت شکر در آن‌ها استقرار و ثبوت داشته باشد و شکر مطلق این است که بنده متذکر هیچ نعمتی نشود، مگر آن که به یاد ولی نعمتش باشد و هنگام بهره‌وری از نعمتی، اوامر الهی را نسبت به آن نعمت اطاعت کند. بنابراین، شکر حقیقی در گرو خلوص علمی و عملی است و شیطان را در شاکران طمع نیست. زیرا از سویی خداوند متعال از شیطان چنین حکایت می‌کند: ﴿قال

۱. المیزان / ج ۴ / ص ۴۰.

۲. روح المعانی / ج ۴ / ص ۷۹.

فَبِعَزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ»^(۱) و «قال فيما اغويتني لأقعدنّ لهم صراطك المستقيم * ثم لا تيتيهم من بين أيديهم و من خلفهم و عن أيمنهم و عن شمائلهم و لا تجد أكثرهم شاكرين»^(۲). جمله‌ی «و لا تجد أكثرهم شاكرين» به منزله‌ی استثنا است و در آن کلمه‌ی «مخلصين» را به شاكرين مبدل کرده است. چون شاكران همان مخلصانی هستند که شیطان را در آن‌ها طمع‌ی نبوده و نسبت به آنان هیچ گونه نفوذی ندارد.

۱۷. جان نثار حماسه آفرین نبرد احد

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: حضرت علی علیه السلام در جنگ احد شصت و یک زخم برداشت و پیامبر صلی الله علیه و آله «ام سلیم» و «ام عطیه» را دستور داد که به معالجه‌ی جراحات آن حضرت بپردازند. چیزی نگذشت که آن‌ها با نگرانی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: «حال علی علیه السلام به گونه‌ای است که ما هر زخمی را می‌بندیم، زخم دیگری گشوده می‌شود و زخم‌های تن او زیاد و خطرناک است و ما از حیات او نگرانیم». پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از مسلمانان برای عیادت به منزل علی علیه السلام وارد شدند، در حالی که بدن او پر از جراحت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود بدن او را مسح کرد و فرمود: «کسی که در راه خدا چنین آسیبی ببیند، آخرین درجه‌ی مسؤولیت خود را انجام داده است». زخم‌هایی که حضرت دست بر آن می‌کشید، به زودی التیام می‌یافت. علی علیه السلام در این هنگام گفت: «الحمد لله» با این همه نگرین ختم و پشت به دشمن نکردم. خداوند متعال نیز از کوشش‌های او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن مجید آنان را جزو شاكران نام برده، به فداکاری‌های او و افراد نمونه‌ی دیگری از مجاهدان احد، اشاره کرده: «و سيجزي الله الشاكرين» و «و سنجزى الشاكرين»^(۳).

۲. اعراف / ۱۶ و ۱۷.

۱. ص / ۸۲ و ۸۳.

۳. مجمع البيان / ج ۲ / ص ۵۰۹؛ نمونه / ج ۳ / ص ۱۱۹.

۱۸. مردم در بوته‌ی آزمایش

خدای سبحان در این آیه‌ی کریمه به مسلمانان خاطر نشان می‌فرماید: اگر برای پیامبر ﷺ می‌جنگید، سرانجام وی از این دنیا خواهد رفت، اما اگر برای خدا و پایداری دین او می‌جنگید، خدا همیشه هست و دین خدا نیز همیشه محفوظ خواهد ماند. در این مقطع از تاریخ مردم بر سه گروه شدند:

گروه یکم: منافقانی که در جنگ احد کفر باطنی آنان ظهور کرد؛ ﴿وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ مَا قَتَلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بَيوتِكُمْ لَبُرزَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.^(۱)

گروه دوم: مسلمانان ضعیف و سست عنصر که ضعف ایمانشان آشکار شد؛ این گروه که به جهت همراهی با پیامبر گرامی ﷺ رابطه‌ی خود را با ابوسفیان تیره کرده بودند، تأسف می‌خوردند. خدای سبحان در باره‌ی این گروه که به سبب ضعف ایمان از میدان جنگ فرار کردند، می‌فرماید: ﴿إِذْ تَصْعَدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي الْأَحْزَامِ فَأُتَابِكُمْ غَمًّا لَكِيلاً تَحْزِنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.^(۲)

گروه سوم: مسلمانان مقاومی که برای رضای خدا در جنگ شرکت کرده، تا پایان استقامت ورزیدند. شمار گروهی که شخصیت حضرت امیر المؤمنین ع در میان آنان می‌درخشید، بسیار اندک بود و خداوند در باره‌ی اینان فرمود: ﴿... سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾.^(۳)

۱۹. در این آیه‌ی شریفه، شاکران را از دو دسته‌ی دنیا طلبان و آخرت جویان جدا کرد. چون آنان به چیزی جز وجه الله نمی‌اندیشند، نه دنیا و نه آخرت.^(۴)

۱. آل عمران / ۱۵۴.

۲. آل عمران / ۱۵۳.

۳. محاضرات.

۴. المیزان / ج ۴ / ص ۴۰؛ کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۳۰۵.



اتحاد، شرط تحقق وعده الهی

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا أَرْبَكُم مَّا تَحِبُّونَ مِّنكُمْ مَّن يُرِيدُ الْأُتْمَانِيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الْأَخْزَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ * إِذْ تَضَعُونَ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ أَعْقَابَكُمْ وَرَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَ أَحَدًا وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَبِكُمْ فَأَتْبَبَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلًا تَحْزِنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَآئِفَةً مِّنكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قَتَلْنَا هَهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (۱)

ترجمه

خداوند، وعده‌ی خود را به شما، (در باره‌ی پیروزی بر دشمن در احد)، تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا این که سست شدید و (بر سر رها کردن سنگرها)، در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که آن چه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت.

سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت (و پیروزی شما به شکست انجامید؛) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد. ﴿۱۵۲﴾ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید و (جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند و از شدت وحشت،) به عقب ماندگان نگاه نمی‌کردند و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد. سپس اندوه‌ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنایم جنگی) غمگین نشوید و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد. و خداوند از آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. ﴿۱۵۳﴾ سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه‌ی احد،) گروهی از شما را فراگرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب به چشمانشان نرفت). آن‌ها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره‌ی خدا داشتند و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟» بگو: «همه‌ی کارها (و پیروزی‌ها) به دست خداست.» آن‌ها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جاکشته نمی‌شدیم.» بگو: «اگر هم در خانه‌های خود بودید، آن‌هایی که کشته شدن بر آن‌ها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند (و آن‌ها را به قتل می‌رساندند) و این‌ها برای این است که خداوند، آن‌چه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید و آن‌چه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آن‌چه در درون سینه‌هاست، باخبر است.» ﴿۱۵۴﴾

تفسیر

در جریان جنگ احد به علت اتحاد پیروزی نصیب مسلمانان شد، لیکن بعد از آن که اختلاف در بین آن‌ها پدید آمد و برخی به جمع‌آوری غنایم مشغول شدند، شکست

سختی به آن‌ها وارد آمد. هنگامی که به مدینه بازگشتند با یکدیگر گفتند: مگر خداوند به ما وعده‌ی فتح و پیروزی نداده بود، بنابراین چرا در این جنگ شکست خوردیم؛ آیات فوق به آن‌ها پاسخ داد که «وعده‌ی خداوند در مورد پیروزی شما کاملاً درست بود و به همین جهت در آغاز جنگ پیروز شدید و این وعده‌ی پیروزی تا زمانی که دست از پیروی پیامبر اکرم ﷺ بر نداشته بودید، ادامه داشت؛ شکست از زمانی شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فراگرفت»؛ ﴿و لقد صدقكم الله وعده ان تحسونهم باذنه حتى اذا فثلتم﴾.

«تحسونهم» از ماده‌ی «حس» گرفته شده و به معنای از بین بردن حواس کسی و کشتن اوست؛ یعنی آن‌ها را می‌کشتید. بعد اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین که در منطقه‌ی احد قرار دارد می‌کند و می‌فرماید: وقتی که شما از تصمیم خود برگشتید و در کار جنگ با یکدیگر اختلاف کردید و سفارش پیامبر را نادیده گرفتید مغلوب شدید بعد از آن که آن‌چه را دوست می‌داشتید از غلبه بر دشمن به شما نشان داد. این هر سه جمله با آن پنجاه نفر تطبیق می‌کند که سنگر حفاظت را رها ساختند.

بعد می‌فرماید: «در این موقع بعضی از شما خواستار دنیا و جمع غنایم بودید در حالی که جمعی دیگر همچون عبدالله بن جبیر ثابت قدم و خواستار آخرت و پاداش‌های الهی بودند.»؛ ﴿منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة﴾. در این جا بود که خداوند شما را از آن‌ها منصرف ساخت و پیروزی شما به شکست مبدل شد تا شما را آزمایش کند و سپس خداوند همه‌ی این نافرمانی‌ها و گناهان شما را بخشید در حالی که استحقاق مجازات را داشتید؛ زیرا خداوند نسبت به همه‌ی مؤمنان فضل و بخشش دارد.

در آیه‌ی بعد خداوند صحنه‌ی پایان جنگ احد را به مسلمانان یادآوری می‌کند و می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به هر طرف پراکنده می‌شدید و فرار می‌کردید و هیچ نگاهی به عقب سر خود نمی‌کردید که سایر برادران شما در چه حالتی؟ (در حالی که پیامبر از پشت سر فریاد می‌زد: بندگان خدا به سوی من باز گردید! به سوی من باز گردید! من رسول خدایم، ولی هیچ یک از شما به سخنان او توجه نداشتید.) در این هنگام غم و

اندوه یکی پس از دیگری به شما روی آورد.»؛ ﴿فَاتَابِكُمْ غَمًا بِيْغَمٍ﴾. هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما برای این بود که دیگر به خاطر از دست رفتن غنایم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما می‌رسد، نگران نباشید و خداوند از اعمال شما آگاه است.

شب بعد از جنگ احد، شب پراضطرابی بود؛ زیرا مسلمانان پیش بینی می‌کردند که دشمنان بار دیگر به مدینه برگردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند. در این میان مجاهدان راستین به وعده‌های پیامبر مطمئن بودند، اما برخی از منافقان چون مضطرب بودند تا به صبح خوابشان نبرد.

در این آیه به این دو حال مؤمنان و منافقان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «سپس بعد از آن همه غم و اندوه روز احد، خداوند آرامش را بر شما نازل کرد، این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فراگرفت، اما گروه دیگری بودند که تنها به فکر حفظ جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی‌اندیشیدند و به همین جهت آرامش را به کلی از دست داده بودند.

آن‌ها در باره‌ی خداوند گمان‌های نادرست همانند گمان‌های دوران جاهلیت داشتند و در افکار خود احتمال دروغ بودن وعده‌های پیامبر را می‌دادند و به یکدیگر می‌گفتند: آیا ممکن است پیروزی نصیب ما شود.» ﴿هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ یعنی بسیار بعید است. قرآن کریم در پاسخ آن‌ها می‌گوید: ﴿قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾؛ «بگو: آری، پیروزی به دست خداست، او اگر بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد کرد. آن‌ها حاضر نبودند همه‌ی آن‌چه را که در دل داشتند اظهار کنند؛ زیرا می‌ترسیدند در صف کافران قرار گیرند؛ ﴿يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ﴾ گویا آن‌ها چنین خیال می‌کردند که شکست احد نشانه‌ی نادرست بودن آیین اسلام است.»

از این رو می‌گفتند: اگر ما بر حق بودیم در این جا این همه کشته نمی‌دادیم. خداوند در پاسخ آن‌ها به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست این که تصور نکنید کسی با فرار

کردن از میدان جنگ می‌تواند از مرگ فرار کند؛ آن‌ها که اجلشان رسیده اگر در خانه‌های خود بمانند مرگ به سراغ آن‌ها در بستر نیز خواهد رفت. ثانیاً این حوادث برای این است که خداوند آن‌چه در سینه‌ی شما پنهان است، بیازماید و آن‌چه در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند و خداوند از آن‌چه در درون سینه‌هاست باخبر است.^(۱)

نکته‌ها

۱. اصرار برخی از مؤمنان بر اطاعت

کلمه‌ی «تنازعتم» دلالت دارد بر این که همه‌ی مسلمانان اتفاق درستی در امر جنگ و معصیت فرمان پیامبر نداشتند، بلکه بعضی از آن‌ها اصرار بر اطاعت پیامبر داشتند تا تنازع مفهوم پیدا کند، وگرنه اگر همه‌ی آن‌ها مخالفت فرمان پیامبر را می‌کردند که نزاع معنا نداشت و شاهد به این مطلب قسمت بعد آیه است که می‌فرماید: ﴿منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة﴾.^(۲)

۲. استواری برخی از اصحاب پیامبر

اگر آیه‌ی ﴿اذ تصعدون و لا تلون علی أحد﴾ در کنار چند آیه‌ی قبل؛ ﴿سیجزی اللہ الشاکرین﴾ قرار گیرد، معلوم می‌شود عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد نه تنها قبل و بعد از شایعه‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله فرار نکردند، بلکه در اراده و استواری خود متزلزل هم نگردیدند.^(۳)

۳. غم مورد نکوهش و ستایش

در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿... فاتابکم غمّاً بغم لکیلا تحزنوا...﴾، دو لفظ «غم» مطرح شده؛ غم اوّل از شکست خوردن و از دست دادن مال و جان و ... به وجود آمده که این خود

۱. نمونه / ج ۳ / ص ۱۲۸؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۵۸

۳. المیزان / ج ۴ / ص ۴۵

۲. المیزان / ج ۴ / ص ۴۴

غمی است نکوهیده هم چنان که آیه‌ی شریفه‌ی ﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَأْثَاتِكُمْ﴾^(۱) حکایت از این نکوهش دارد.

اما غم دوم آن اندوهی است که از کوتاهی و عصیان آنان سرچشمه گرفته و مسلمانان خود از این کوتاهی و از دست دادن پیروزی در حسرت و ندامت فرورفته‌اند؛ این نوع غم نه تنها مذموم نیست، بلکه مورد ستایش و اجر الهی قرار گرفته است و باعث زوال غم اوّل می‌گردد.^(۲)

۴. نعمت خواب سبک

آیه‌ی شریفه‌ی ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ...﴾ از نزول نعمتی به عنوان خواب سبک خبر می‌دهد، البته این نعمت از آن کسانی بوده که از فرار خود پشیمان شده راه بازگشت به پیامبر اسلام ﷺ را برگزیدند. اولاً از خود آیه با توجه به قسمت ﴿طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ﴾ می‌توان این نکته را به دست آورد. ثانیاً در دو آیه‌ی قبل خداوند از شمول عفو الهی در مورد آنان خبر می‌دهد؛ ﴿وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...﴾ و روشن است که این عفو تنها نسبت به آنان که از کرده‌ی خود پشیمان باشند رواست و آنان که در حال فرار هستند و هم چنان در ورطه‌ی گناه غوطه‌ورند، هرگز مشمول عنایت الهی قرار نمی‌گیرند، بلکه خداوند آنان را به خودشان واگذار می‌نماید؛ ﴿و طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^(۳).

۵. استفاده از دین برای حفظ دنیا

در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿و طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾ منظور این نیست که آنان فقط سعادت خود را در نظر دارند که این خود خواست مؤمنان است، بلکه منظور این است که زندگی دنیایی خود را حفظ کنند و در این راستا از دین نیز استفاده‌ی ابزاری می‌کنند چه

۱. حدید / ۲۳.

۲. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۶۲؛ المیزان / ج ۴ / ص ۵۴؛ روح المعانی / ج ۴ / ص ۹۲.

۳. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۶۲؛ المیزان / ج ۴ / ص ۴۶.

این که معتقدند کسی بر دین خدا چیره نخواهد شد گرچه تمام وسیله‌های پیروزی را در دست داشته باشد زمانی که نتوانند از دین، این استفاده‌ی ابزاری را داشته باشند، آن را رها می‌کنند.^(۱)

۶. مؤمنان ضعیف الایمان

مؤمنان در احد دو دسته بودند: گروهی که مشمول رحمت الهی گردیده و احساس امن نمودند و گروهی دیگر که فقط به فکر خویشتن بودند. از این گروه به مؤمنان ضعیف الایمان یاد می‌شود نه این که در زمره‌ی منافقان باشند چنان که برخی از مفسران گفته‌اند: چون منافقان رسمی، صف خود را قبل از احد از مسلمانان و پیامبر ﷺ جدا کردند و گفتند: ﴿لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبِعْنَاكُمْ﴾.^(۲)

۷. تحقق اراده‌ی الهی از طریق علل و عوامل

از آیه‌ی ﴿يُظَنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ...﴾ به دست می‌آید که اعتقاد به پیروز شدن دین حق و پیامبر اسلام ﷺ به عنوان یک امر ثابت و همیشگی نوعی رنگ جاهلیت با خود همراه دارد چه این که امر غلبه کردن بر دشمن به پیامبر اکرم ﷺ واگذار نشده، بلکه تمام کارهای جهان آفرینش به دست توانای خداوند متعال است؛ اوست که در سرسلسله‌ی علت‌ها و اسباب جهان قرار دارد و او اراده‌ی خود را در چارچوب اسباب و عوامل به مرحله‌ی عمل در می‌آورد. دین الهی و دعوت پیامبران از این قانون مستثنی نیست. اگر این علل و اسباب در مسیر پیروزی دین و پیامبر اکرم ﷺ قرار داشت پیروزی به دست می‌آید مانند بسیاری از جنگ‌ها و اگر نبود، شکست امری است حتمی. این قانون در مورد دیگر پیامبران نیز به اجرا گذاشته شده است فقط در موارد ضرورت پای معجزه به میان می‌آید.^(۳)

۲. آل عمران / ۱۶۷.

۱. المیزان / ج ۴ / ص ۴۷.

۳. المیزان / ج ۴ / ص ۴۸.



ریشه گناهان

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَلَسِنِ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةً مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ * وَلَسِنِ مِّنْكُمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ﴾^(۱)

ترجمه

کسانی از شما که در روز رو به رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آن‌ها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت و خداوند آن‌ها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است. ﴿۱۵۵﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کافران نباشید که چون برادرانشان به مسافرتی می‌روند، یا در جنگ شرکت می‌کنند (و از دنیا می‌روند و یا کشته می‌شوند)، می‌گویند: «اگر آن‌ها نزد ما بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند!» (شما از این گونه سخنان نگوئید)، تا خدا این حسرت را بر دل آن‌ها [= کافران] بگذارد. خداوند، زنده می‌کند و می‌میراند (و زندگی و مرگ، به دست اوست) و خدا به آن چه انجام می‌دهید، بیناست. ﴿۱۵۶﴾ اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده‌اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آن چه آن‌ها (در طول عمر خود)، جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است ﴿۱۵۷﴾ و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می‌شوید. (بنابراین، فانی نمی‌شوید که از فنا، وحشت داشته باشید). ﴿۱۵۸﴾

تفسیر

این آیه‌ی شریفه ناظر به حوادث جنگ احد است که حقیقت دیگری را برای مسلمانان بیان می‌کند و آن این که لغزش‌هایی که بر اثر وسوسه‌های شیطانی به انسان دست می‌دهد و او را به گناهانی می‌کشاند، نتیجه‌ی زمینه‌های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته، از این رو قرآن کریم می‌فرماید: «آن‌ها که از میدان جنگ احد فرار کردند، در روز رو به رو شدن دو جمعیت (که یکی جمع مسلمانان بود به رهبری پیامبر اکرم ﷺ و دیگری جمع مشرکان بود به فرماندهی ابوسفیان) شیطان آنان را به سبب برخی از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خداوند آن‌ها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است».

در آیه‌ی بعد خداوند مؤمنان را از شیوه و طرز تفکر باطلی که منافقان دارند برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «ای اهل ایمان، شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می‌روند یا در صف مجاهدان قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند، می‌گویند: اگر نزد ما می‌بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند. این سخنان را هرگز نگویید تا خداوند این حسرت را بر دل منافقان بگذارد».

سپس قرآن کریم به این سمپاشی منافقان سه پاسخ منطقی می‌دهد:

الف) مرگ و حیات به دست خداوند است و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی‌تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد و خداوند از همه‌ی اعمال بندگان باخبر است؛ ﴿وَاللَّهُ يَحِيثُ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

ب) تازه اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد، چیزی از دست نداده‌اید؛ زیرا آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه‌ی حیات جمع‌آوری می‌کنید بالاتر است.

ج) از همه گذشته مرگ به معنای فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید، بلکه

دریچه‌ای است به سوی زندگانی دیگری در سطح بسیار وسیع‌تر و آمیخته با ابدیت و به سوی خداوند محشور می‌شوید.^(۱)

نکته‌ها

۱. کفر سرچشمه‌ی نفاق

با این که گوینده‌ی این سخنان منافقان بودند، اما با عنوان «کفروا» از آنان یاد شده و این بدان جهت است که سرچشمه‌ی این سخن همان حالت کفر انسان است، از این رو در این آیه سخن به کافران نسبت داده شده است.^(۲)

۲. ظهور عفو و مغفرت در دنیا و آخرت

عفو و مغفرت گرچه به لحاظ مصداق یکی است، اما به لحاظ مفهوم مغفرت متفرع بر عفو است و این دو هم چنان که در امور اخروی پیاده می‌شود در آثار تکوینی و تشریحی و دنیوی هم ظاهر می‌شود. مثل این که خداوند در سوره‌ی شوری می‌فرماید: ﴿وَمَا اَصَابَكُمْ مِنْ مَّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ اَيْدِيَكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ که مربوط به آثار عواقب دنیوی است و در آخرت هم کسی به مقام قرب الهی نمی‌رسد و از نعمت‌های الهی برخوردار نمی‌گردد مگر این که مغفرت الهی را دریافته باشد.^(۳)

۳. گمان بد مسلمانان

از نکوهش نمودن قرآن، همفکری مسلمانان با کفار و نهی ایشان از گفتاری همانند گفتار آنان در رابطه با شهدای جنگ و این که اگر پیش ما می‌ماندند هرگز به شهادت نمی‌رسیدند، معلوم می‌گردد مسلمانان با این افکار به گمان بدی پس از جنگ احد نسبت به پیامبر اکرم ﷺ رسیدند و آن این که ایشان سبب واقع شدن ما در این

۱. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۶۴؛ نمونه / ج ۳ / ص ۱۳۷.

۲. المیزان / ج ۴ / ص ۵۵. ۳. المیزان / ج ۴ / ص ۵۲.

مهلکه بوده است.^(۱)

۴. فرار اکثریت از جنگ احد

آیه‌ی شریفه در مورد جنگ احد است که همه فرار کردند مگر سیزده نفر که پنج نفر آن از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند. در نام این سیزده نفر به جز حضرت علی علیه السلام اختلاف است که چه کسانی بودند.^(۲)

۵. حسرت کفار

حسرتی که در قلب کفار قرار داده شده آن است که چرا در جنگ شرکت نکردند و پیروزی و غنیمت از ایشان فوت شد.^(۳)

۶. سرّ تقدم قتل بر موت

در آیه‌ی شریفه، اول قتل بر موت مقدم شده و جهتش آن است که قتل در راه خداوند نزدیک‌تر به مغفرت الهی است تا مرگ طبیعی. از این رو در آیه‌ی بعد چون این نکته ملحوظ نیست ترتیب طبیعی رعایت شده و موت بر قتل مقدم ذکر شده است.^(۴)

۷. معنای عفو الهی در باره‌ی مجاهدان و متخلفان

در آیه‌ی ۱۵۲ هم نسبت به کسانی که در جنگ احد سست شدند و سپس نادم گردیدند بحث عفو و مغفرت از آنان را مطرح فرموده و در این آیه از کسانی که پشت کرده و فرار نمودند عفو می‌فرماید مگر این که بین این دو بخشش تفاوت قائل شده است. در آیه‌ی نخست عفو همراه با فضل و اشعار به ایمان آنان دارد گذشته از این که امن و آسایش پس از اندوه‌های پیاپی بر آنان نازل گردید، ولی در این آیه عفو بدون کرامت نقل شده فقط عفو همراه حلم آمده که تعجیل نمودن در عقوبت را افاده می‌نماید.^(۵)

۱. المیزان / ج ۴ / ص ۵۴-۵۵.

۲. مجمع البیان / ج ۹ / ص ۸۶۵؛ تبیان / ج ۳ / ص ۲۵؛ کاشف / ج ۲ / ص ۱۸۴.

۳. تبیان / ج ۳ / ص ۲۷.

۴. المیزان / ج ۴ / ص ۵۷؛ التحریر و التنویر / ج ۳ / ص ۲۶۴.

۵. المیزان / ج ۴ / ص ۵۱.



نرم خویی پیامبر

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ * إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَحْذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِّنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^(۱)

ترجمه

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [=مردم] نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آنان آمرزش بطلب و در کارها، با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. ﴿۱۵۹﴾ اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند. ﴿۱۶۰﴾

تفسیر

این آیه گرچه دارای یک سلسله دستوره‌های کلی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه‌ی عفو و رحمت و مشورت می‌دهد، لیکن از نظر نزول، در باره‌ی جریان جنگ احد است؛ زیرا کسانی که از جنگ احد فرار کرده بودند بعد از جنگ پشیمان شدند و تقاضای عفو نمودند.

خداوند در این آیه به پیامبر ﷺ دستور عفو عمومی آن‌ها را صادر کرد، از این رو در این آیه، نخست اشاره به یکی از امتیازات فوق العاده‌ی اخلاقی پیامبر می‌نماید و می‌فرماید: «در پرتو لطف و رحمت الهی تو با مردم مهربان و نرم‌خوی شدی در حالی که اگر تندخو و سنگدل می‌بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند».

«فظاً» در لغت به معنای کسی است که سخنانش تند و خشن است و «غلیظ القلب» به کسی گفته می‌شود که سنگدل باشد و عملاً محبت و انعطافی نشان ندهد. سپس دستور می‌دهد که از تقصیر آنان بگذرد و برای آنان طلب آمرزش کن و بعد برای زنده کردن شخصیت آن‌ها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می‌دهد که در کارها با مسلمانان مشورت کن.

این دستور به خاطر آن است که پیامبر ﷺ در جنگ احد با این که مشورت کرد و نظر اکثریت این شد که اردوگاه دامنه‌ی احد باشد و دیدیم که این نظر محصول رضایت بخشی نداشت. در این جا این فکر به نظر بسیاری می‌رسید که در آینده پیامبر نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می‌دهد و دستور می‌دهد که باز هم با آن‌ها مشورت کن هر چند نتیجه‌ی مشورت در برخی از موارد سودمند نباشد.

بعد می‌فرماید: «اما هر گاه تصمیم‌گرفتی کاری را انجام دهی، بر خداوند توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد». در آیه‌ی بعد سرّ توکل بر خداوند را بیان می‌کند و آن این که قدرت او بالاترین قدرت‌هاست؛ هر کس را یاری کند هیچ کس نمی‌تواند بر او پیروز گردد، همان گونه که اگر حمایت خود را از کسی بردارد، هیچ کس قادر به حمایت او نیست. بنابراین، بر همه‌ی اهل ایمان لازم است که به او توکل کنند.^(۱)

نکته‌ها

۱. عدم شمول عفو در موارد حدود شرعی

خداوند پیامبرش را نسبت به عفو از مسلمانان و طلب آمرزش برای آنان ترغیب و تشویق می‌فرماید گرچه این دستور به صورت مطلق گفته شده و هیچ‌گونه اختصاصی به موردی ندارد، اما باید گفت این دستور عفو موارد حدود شرعی را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا عفو در این موارد لغو و بیهوده بودن این حدود را به دنبال خواهد داشت.^(۱)

۲. تفاوت فظّ و غلظت قلب

تفاوت فظّ و غلظت قلب آن است که اولی در امور ظاهری است که در افعال و اقوال ظهور پیدا می‌کند که عبارت از تندخویی است، اما دومی امر باطنی است؛ یعنی کسی که رقت قلب ندارد و به کسی رحم نمی‌کند.^(۲)

۳. رضایت خداوند از پیامبر اکرم ﷺ

جمله‌ی «فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر» به منظور امضای سیره‌ی پیامبر اکرم ﷺ در عفو و طلب آمرزش و مشورت با مردم بیان شده است؛ زیرا پیامبر این برنامه‌ها را رعایت کرده بود، بنابراین این کلام اشعار به این حقیقت دارد که پیامبر فرمان الهی را اتیان نموده و خداوند سبحان از اعمال او راضی است.^(۳)

۴. اهمیت مشاوره در اسلام

موضوع مشاوره در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است، از این رو با این که پیامبر اکرم ﷺ نیازی به مشورت ندارد، خداوند به او دستور می‌دهد که با مردم مشورت کند؛ «و شاورهم فی الامر». نکته‌ی قابل توجه این که کلمه‌ی «الامر» در آیه‌ی شریفه

۱. المیزان / ج ۳ / ص ۵۶ - ۵۷.

۲. تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۶۳؛ روح المعانی / ج ۴ / ص ۱۰۶.

۳. المیزان / ج ۴ / ص ۵۶.

مفهوم وسیعی دارد و همه‌ی کارها را شامل می‌شود، ولی مسلم است که پیامبر هرگز در احکام الهی و قانون‌گذاری مشورت نمی‌کرد و تنها در چگونگی اجرای قانون نظر مسلمانان را جویا می‌شد.^(۱)

۵. فواید و آثار مشورت

مشورت فواید فراوانی دارد از جمله:

الف. انسان کمتر گرفتار لغزش می‌شود.

ب. اگر انسان در کار خود مواجه با پیروزی شود، کمتر مورد حسد دیگران واقع می‌شود و اگر شکست بخورد زبان اعتراض مردم بر او بسته است.

ج. انسان در مشورت می‌تواند بهترین رأی و نظریه‌ها را انتخاب کند. کلمه‌ی «شور» در اصل به معنای مکیدن زنبور از شیرهی گل‌هاست و در مشورت کردن انسان بهترین نظریه‌ها را جذب می‌کند.

د. انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آن‌ها را با خود درک خواهد کرد.

هـ. مشورت کردن موجب شخصیت دادن به دیگران و احترام به افکار و نظر آن‌هاست.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ما شقی عبد قطّ بمشورة و لا سعد باستغناء

رأی». حضرت علی ؓ می‌فرماید: «من استبدّ برأیه هلك و من شاور الرجال شاركها فی عقولهم».^(۲)

۱. نمونه / ج ۳ / ص ۱۴۴.

۲. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۶۹؛ تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۶۶؛ نمونه / ج ۳ / ص ۱۴۴؛ تبیان / ج ۳ / ص ۳۲.



نعمت پیامبر، منت الهی

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلَّ مَمَّا عَزَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ * لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^(۱)

ترجمه

(گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آن چه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه‌ی محشر) می‌آورد؛ سپس به هر کس، آن چه را فراهم کرده (و انجام داده) است، به طور کامل داده می‌شود و (به همین دلیل) به آن‌ها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید). ﴿۱۶۱﴾ آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا باز گشته؟! و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است. ﴿۱۶۲﴾ هر یک از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند و خداوند به آن چه انجام می‌دهند، بیناست. ﴿۱۶۳﴾ خداوند بر مؤمنان منت نهاد [= نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آن‌ها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد و البته پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند. ﴿۱۶۴﴾

تفسیر

این آیه به عذر تراشی‌های بی‌اساس بعضی از جنگجویان (احد) پاسخ می‌دهد. توضیح این که هنگامی که کسانی که سنگر حفاظتی را به منظور جمع‌آوری غنایم رها کردند، فرماندهی آنان دستور داد «از جای خود حرکت نکنید، پیامبر اکرم شما را از غنیمت‌ها محروم نخواهد کرد»، ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره‌ی واقعی خود گفتند: ما می‌ترسیم پیامبر در تقسیم غنایم ما را از نظر دور دارد، از این رو باید برای خود دست و پا کنیم. این را گفتند و سنگرها را رها کردند و آن حوادث دردناک به وقوع پیوست.

قرآن در پاسخ می‌گوید: «آیا شما گمان کردید که پیامبر به شما خیانت می‌کند در حالی که هیچ پیامبری ممکن نیست خیانت کند و اصولاً خیانت با پیامبری سازگار نیست. اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی‌توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد». بعد می‌فرماید: «هر کس خیانت کند در روز قیامت آن چه را خیانت کرده به عنوان مدرک خیانت بر دوش خواهد کشید، سپس به هر کس آن چه انجام داده و به دست آورده داده می‌شود»؛ یعنی مردم اعمال خود را عیناً در آن جا خواهند یافت و به همین دلیل ظلم و ستمی در باره‌ی هیچ کس نمی‌شود.

در آیه‌ی بعد اشاره به سرنوشت کسانی که در جنگ احد حضور پیدا کردند و منافقان و افراد ضعیف‌الایمانی که در جنگ حاضر نشدند می‌کند و می‌فرماید: «آیا کسانی که فرمان الهی را پیروی کردند و رضایت او را اطاعت نمودند همانند کسانی هستند که به سوی خشم الهی باز گشتند و جایگاه آن‌ها جهنم و پایان کار آن‌ها ناراحت‌کننده است».

سپس در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «هر یک از آن‌ها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خداوند دارند.» اشاره به این که نه تنها منافقان تن‌پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یک از کسانی که در دو صف قرار دارند به تفاوت درجه‌ی فداکاری و دشمنی

با حق در پیشگاه خدا درجه‌ی خاصی خواهند داشت.

در پایان می‌فرماید: «خداوند نسبت به اعمال همه‌ی آن‌ها بیناست».^(۱)
 در آیه‌ی بعد (آیه‌ی ۱۶۴) سخن از بزرگ‌ترین نعمت الهی یعنی نعمت بعثت پیامبر ﷺ به میان آمده است، می‌فرماید: «خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آن‌ها پیامبری برانگیخت». سپس می‌فرماید: «یکی از مزایای این پیامبر این است که او از جنس بشر است و از خود آن‌هاست نه از جنس فرشتگان و مانند آن‌ها تا احتیاجات و نیازمندی‌های بشر را دقیقاً درک کند و دردها و مشکلات زندگی آن‌ها را لمس کند و با توجه به آن به تربیت آن‌ها اقدام نماید». سپس می‌گوید: «این پیامبر سه برنامه‌ی مهم را در باره‌ی آن‌ها اجرا می‌کند: نخست: آیات پروردگار را بر آن‌ها تلاوت می‌کند. ثانیاً: به تربیت و تزکیه‌ی نفوس آن‌ها می‌پردازد. ثالثاً: به آن‌ها کتاب و حکمت تعلیم می‌دهد». در پایان می‌فرماید: «گرچه آن‌ها پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».^(۲)

نکته‌ها

۱. عدم برابری مؤمنان با غضب شدگان

این آیات به مؤمنان هشدار می‌دهد که چگونه با رفتار خود موجبات سخط و خشم الهی را فراهم می‌سازند و حال آن که خداوند آنان را با پند و موعظه به سوی رضایت خود فرا می‌خواند و دیگر این که این دو گروه مؤمنان راستین که در پی تحصیل رضایت الهی هستند، هرگز با آنان که سخط و غضب خداوند را به دست آورده‌اند برابر نیستند و خداوند نسبت به اعمال آنان آگاه است، از این رو چنین نپندارند که کارهای کوچک از نظر او دور خواهند ماند پس هرگز ره تسامح و تساهل را در پیش نگیرند.^(۳)

۱. تبيان / ج ۳ / ص ۳۴؛ نمونه / ج ۳ / ص ۱۷۵. ۲. نمونه / ج ۳ / ص ۱۸۲.

۳. الميزان / ج ۴ / ص ۵۷.

۲. عظمت روز قیامت

از این که می‌فرماید در روز قیامت هر انسانی آن چه را که کسب نموده اعم از خیر و شر به او جزا داده می‌شود با این که مقصود بیان وضعیت خیانت کننده است، این تعبیر دلالت بر عظمت آن روز دارد که هر انسانی بر طبق اعمالش جزا داده می‌شود گرچه جرم او اندک باشد چه برسد به خیانت که جرم بزرگی خواهد بود.^(۱)

۳. روش غیر مستقیم در برنامه‌های تربیتی

در قرآن کریم بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال طرح می‌گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می‌شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند و این روش که باید آن را روش غیر مستقیم نامید تأثیر فوق العاده‌ای در برنامه‌های تربیتی دارد؛ زیرا وقتی مسأله به صورت قطعی و جزمی مطرح شود، گاهی انسان در مقابل آن مقاومت به خرج می‌دهد، اما هرگاه به صورت سؤال مطرح شود و پاسخ آن را از درون وجدان خود بشنود آن را فکر و تشخیص خود می‌داند. در قرآن کریم از این روش استفاده‌ی فراوان شده از جمله:

﴿هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون﴾^(۲)، ﴿قل هل يستوى الاعمى و البصير
أفلا تتفكرون﴾^(۳)، ﴿قل هل يستوى الاعمى و البصير أم هل تستوى الظلمات و
النور﴾^(۴)، ﴿أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوون﴾ و ﴿أن نجعل الذين ءامنوا و
عملوا الصالحات كالمفسدين فى الارض أن نجعل المتقين كالفجار﴾^(۵).

۴. کاربرد درجه در مورد مؤمنان و منافقان

درجه معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که انسان به وسیله‌ی آن‌ها به نقطه‌ی مرتفعی صعود می‌کند، اما پله‌هایی که از آن برای پایین رفتن به نقطه‌ی گودی استفاده

۱. روح المعانی / ج ۴ / ص ۱۱۱.

۲. زمر / ۹.

۳. انعام / ۵۰.

۴. رعد / ۱۶.

۵. نمونه / ج ۳ / ص ۱۸۱؛ مراغی / ج ۴ / ص ۱۲۱.

می‌شود «درک» می‌گویند. از این رو در باره‌ی پیامبران می‌خوانیم: ﴿و رفع بعضهم درجات﴾^(۱) و در باره‌ی منافقان می‌خوانیم: ﴿ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار﴾.^(۲) ولی در آیه‌ی مورد بحث چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده جانب طایفه‌ی مؤمنان گرفته شده و تعبیر به درجه شده است. این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می‌گویند.^(۳)

۵. معنای «منّ»

کلمه‌ی «منّ» در اصل به معنای قطع است و نعمت را از آن جهت منّت گویند چون به وسیله‌ی آن، طرف از بلا و رنج قطع می‌گردد. ﴿لهم اجر غير ممنون﴾ یعنی غیر مقطوع. برخی گفته‌اند در اصل به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانبهائی را منّت گویند که اگر جنبه‌ی عملی داشته باشد یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی را به دیگری بدهد کاملاً زیبا و ارزنده است، اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ افراد بکشد، کاری است بسیار زشت. بنابراین نعمتی که نکوهیده است به معنای بزرگ شمردن نعمت‌ها در گفتار است، اما منّتی که زینده است همان بخشیدن نعمت‌های بزرگ است.^(۴)

۶. بهره‌مندی مؤمنان از نعمت بعثت

با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هدایت همه‌ی مردم مبعوث شده است؛ ﴿و ارسلناك الاكافه للناس﴾، اما سرّ این که نعمت بعثت را ویژه‌ی مؤمنان قرار داد آن است که مؤمنان از نعمت بعثت و هدایت او بهره‌مند می‌شوند چنان که قرن کریم مایه‌ی هدایت همه‌ی انسان‌هاست؛ ﴿هدى للناس﴾، اما اهل تقوا بهره‌مند می‌شوند؛ ﴿هدى للمتقين﴾.^(۵)

۱. بقره / ۲۵۳.

۲. نساء / ۱۴۵.

۳. نمونه / ج ۳ / ص ۱۸۰؛ جامع الاحکام / ج ۳ / ص ۱۵۰۵.

۴. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۷۵؛ مفردات راغب؛ روح المعانی / ج ۴ / ص ۱۱۲؛ تیبیان / ج ۳ / ص ۳۸؛ نمونه / ج ۳ / ص ۱۵۸.

۵. تیبیان / ج ۳ / ص ۳۹؛ تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۷۸؛ روح المعانی / ج ۴ / ص ۱۱۳؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۷۵.

۷. ایمان عامل امتنان

آیه‌ی شریفه در مقام منت‌گذاری بر مؤمنان است و علت این امتنان خصوصیت ایمان آن‌هاست که به صورت وصفی (مؤمنین) بیان شده است و اشعار وصف به علیّت کامل‌تر و قوی‌تر از صیغه‌های دیگر مانند ماضی و مانند آن است.^(۱)

۸. نعمت بزرگ بعثت پیامبر اکرم ﷺ

بعثت پیامبر ﷺ از میان خود مردم، نعمت بزرگی است به خاطر وجوه ذیل:

الف. نشو و نمو پیامبر در شهر آن‌ها بود و اطلاع از زندگی او داشتند و در مدت عمر جز صداقت و امانت و عدم توجه به دنیا چیزی از او ندیدند، بعد از مدتی که ادعای رسالت نمود به ذهن کسی نمی‌رسد که او در ادعای خود صادق نباشد.

ب. مردم می‌دانستند که در مدت عمر خود نزد کسی برای تعلیم نرفته و درس نخوانده است و بعد از ۴۰ سالگی سخنانی را می‌گوید که سابقه نداشته است و هر انسان عاقلی می‌فهمد که این مطالب جز به وحی الهی نخواهد بود.

ج. بعد از ادعای نبوت اموال فراوان و زن‌های متعددی را به او عرضه کردند تا دست از ادعای رسالت بردارد در عین نیاز به آن‌ها صرف نظر کرد. از این صبر و مقاومت او روشن می‌شود که در ادعای خود صداقت دارد.

د. کتابی که او آورد جز این که مردم را از بت‌پرستی و خرافات نجات داد و به سوی حقایق دینی و امور واقعی دعوت نمود، چیزی نبود.

هـ. در نهایت مردم آن زمان را از بدترین اخلاق‌ها نجات داد و به سعادت انسانی رسانید. بنابراین شکی نیست که بعثت او بزرگ‌ترین نعمت در حق مردم است.^(۲)

۱. المیزان / ج ۴ / ص ۵۷.

۲. تبیان / ج ۳ / ص ۳۹؛ تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۸۰؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۷۶.



ریشه مصیبت‌ها

﴿أُولَٰئِكَ أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْأَجْمَعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ * الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلُوبًا فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱)

ترجمه

آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این (مصیبت) از کجاست؟! بگو: «از ناحیه‌ی خودِ شماست (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید). خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنان چه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می‌کند)» ﴿۱۶۵﴾ و آن چه (در روز احد،) در روزی که دو دسته [= مؤمنان و کافران] با هم رو به رو شدند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند ﴿۱۶۶﴾ و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند؛ آن‌هایی که به ایشان گفته شد: «بیاید در راه خدا نبرد کنید؛ یا (حداقل) از حریم خود، دفاع نمایید». گفتند: «اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد داد، از شما پیروی می‌کردیم. (اما می‌دانیم جنگی نمی‌شود)». آن‌ها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خداوند به آن چه کتمان

می‌کنند، آگاه‌تر است. ﴿۱۶۷﴾ (منافقان) آن‌ها هستند که به برادران خود - در حالی که از حمایت آن‌ها دست کشیده بودند - گفتند: «اگر آن‌ها از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند.» بگو: «(مگر شما می‌توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟! پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید!» ﴿۱۶۸﴾

تفسیر

این آیه بررسی دیگری روی حادثه‌ی احد است. توضیح این که جمعی از مسلمانان از نتایج دردناک جنگ، غمگین و نگران بودند. خداوند در آیه‌ی فوق سه نکته را به آن‌ها خاطر نشان می‌سازد:

الف. شما نگران نتیجه‌ی جنگ نباشید، بلکه همه برخورد‌های خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید؛ اگر در این میدان به شما مصیبتی رسید، در میدان دیگر (جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید.

ب. شما می‌گویید این مصیبت از کجا دام‌نگیر شما شد ﴿قلتم انی هذا﴾، ولی ای پیامبر! به آن‌ها بگو: این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و عوامل شکست را در خودتان جست و جو کنید.

ج. شما نباید از آینده نگران باشید؛ زیرا خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و اگر نقاط ضعف را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد.

در آیه‌ی بعد می‌فرماید: هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می‌آید علاوه بر این که بدون علت نیست، وسیله‌ی آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان یا افراد سست ایمان، از این رو می‌فرماید: ﴿و ما أصابکم یوم التقی الجمعان﴾؛ یعنی آن چه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان به هم در آویختند بر شما وارد شد به فرمان و اذن خدا بود و هر کاری علتی دارد و روی این اصل هر لشکری که در جنگ سستی کند و به مال و ثروت دل ببندد و فرمان رهبر را فراموش کند، محکوم به شکست است.

سپس قرآن گفت و گویی که میان بعضی از مسلمان‌ها و منافقان قبل از جنگ ردّ و بدل شد به این صورت بیان می‌کند که مسلمانان به آن‌ها گفتند: بیایید یا به خاطر خدا و در راه او بجنگید و یا لا اقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می‌کند دفاع کنید، ولی منافقان به یک بهانه‌ی واهی دست زده گفتند: ما اگر می‌دانستیم جنگ می‌شود بی‌گمان از شما پیروی می‌کردیم، ما فکر می‌کنیم این غائله بدون جنگ و خونریزی پایان پذیرد.

و بنا بر تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر این را ما جنگ می‌دانستیم با شما همکاری می‌کردیم، ولی به نظر ما این جنگ نیست، بلکه یک نوع انتحار و خودکشی است؛ زیرا با عدم توانی که میان لشکر مسلمانان و کفار است عاقلانه نیست که ما با آن‌ها جنگ کنیم. قرآن کریم به آن‌ها می‌گوید: (این‌ها دروغ گفتند) زیرا آن‌ها در آن روز به کفر نزدیک‌تر از ایمان بودند و آن‌ها به زبان چیزی می‌گویند که در دل ندارند و نیت آن‌ها با آن چه می‌گفتند کاملاً مغایرت داشت. آن‌ها به خاطر ترس از دشمن یا عدم علاقه به اسلام از شرکت در میدان جنگ خودداری کردند، از این رو می‌فرماید: خداوند به آن چه منافقان کتمان می‌کنند آگاه است.

در آیه‌ی بعد می‌فرماید: منافقان علاوه بر این که خودشان از جنگ احد کناره‌گیری کردند و سعی در تضعیف روحیه‌ی دیگران نیز نمودند، به هنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آن‌ها گشودند و گفتند: اگر آن‌ها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی‌دادند. قرآن کریم به آن‌ها پاسخ می‌دهد و به پیامبر چنین دستور می‌دهد که به آن‌ها بگو: اگر قادر به پیش‌بینی حوادث آینده هستید، مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید؛ یعنی در حقیقت شما با این ادعا خود را عالم به غیب و باخبر از حوادث آینده می‌دانید، کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش‌بینی کند و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟^(۱)

نکته‌ها

۱. عامل اصلی شکست در جنگ احد

آن چه می‌توان از این آیه‌ی شریفه استفاده کرد این است که علت و عامل اصلی شکست مسلمانان و گرفتاری آنان به خود آنان بازگشت می‌کند؛ آنان بودند که با سرپیچی از فرمان رهبری و اختلاف کلمه این گونه پیروزی را از دست داده خود را دچار این نابسامانی کرده‌اند.^(۱)

این درس برای همه‌ی زمان‌ها وجود دارد اطاعت از رهبری یا سرپیچی از او سرنوشت پیروزی و یا شکست را رقم می‌زند.

۲. پاسخ قرآن به شکست خوردگان

مسلمانان از این که در جنگ احد شکست خوردند بسیار ناراحت بودند. قرآن کریم به آن‌ها دو پاسخ می‌دهد:

الف. اگر در جنگ احد ۷۰ نفر کشته دادید، اما در جنگ بدر شما دو برابر به مشرکین مصیبت وارد ساختید؛ ۷۰ نفر را کشتید و ۷۰ نفر را اسیر کردید.

ب. این شکست در احد به خاطر اعمال خودتان است: اولاً پیامبر فرمود در مدینه بمانیم شما مخالفت کردید. ثانیاً سستی نمودید. ثالثاً به نزاع و اختلاف پرداختید. رابعاً سنگرها را رها ساختید و به دنبال جمع غنایم رفتید و اصولاً خداوند زمانی وعده‌ی نصرت می‌دهد که شما صبر و تقوا داشته باشید.

چنان که قرآن می‌فرماید: ﴿ان تصبروا و تتقوا و یأتوكم من فورهم هذا یمددکم﴾ و چون شرط صبر و تقوا را ترک کردید، مشروط که نصرت الهی است شامل حال شما نخواهد شد.^(۲)

۱. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۷۶؛ المیزان / ج ۴ / ص ۵۹.

۲. تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۸۴؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۷۶؛ المیزان / ج ۴ / ص ۵۹؛ مراغی / ج ۴ / ص ۱۲۶.

۳. منظور از اذن

منظور از اذن در آیه‌ی شریفه اذن تشریحی نیست؛ زیرا اذن تشریحی به فعل حرام که قتل مسلمانان از ناحیه‌ی مشرکان باشد تعلق نمی‌گیرد، بلکه منظور اذن تکوینی است؛ یعنی انسان‌ها در افعال خود مستقل نیستند که تفویض محض باشد و مجبور هم نیستند، بلکه افعال انسان‌ها به اختیار از آن‌ها صادر می‌شود، لیکن تا مشیّت و اراده‌ی او تعلق نگیرد، محال است تحقق پیدا کند و تا او قدرت ندهد و موانع را برطرف نکند کار صورت نمی‌پذیرد.

نظیر این آیه‌ی شریفه در اذن تکوینی، آیه‌ی ۵ سوره‌ی حشر است: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةٍ اَوْ تَرَكْتُمْهَا قَائِمَةً عَلٰى اَصْوْلِهَا فَبَاذِنِ اللّٰهَ﴾.^(۱)

۴. عدم تداوم امور دنیوی

از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿قَدْ اَصْبَحْتُمْ مَثَلِيْهَا﴾ استفاده می‌شود که امور دنیوی دائمی نخواهد بود و به یک منوال باقی نمی‌ماند؛ روزی مسلمانان بر مشرکان پیروز می‌شوند، روز دیگر مشرکان بر مؤمنان مسلط می‌شوند.^(۲)

۵. راه و روش منافق

منافق مشتق از «نفق»، نقب و سوراخی است در زیر زمین که درب دیگری برای خروج دارد. و یربوع خزنده‌ای است شبیه به موش، این خزنده دو لانه می‌سازد یکی به نام نافقاء که آن را مخفی می‌دارد، دیگری به نام قاصعاء که آشکار است؛ چون دشمن در قاصعاء به آن حمله می‌کند وارد نافقاء شده و از آن خارج می‌شود و منافق را از آن جهت منافق گویند که به سوی مؤمن با ایمان خارج می‌شود و به سوی کافر با کفر خارج می‌گردد.^(۳)

۱. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۸۷۷؛ اطیب البیان / ج ۳ / ص ۴۲۲؛ تبیان / ج ۳ / ص ۴۲.

۲. مراغی / ج ۴ / ص ۱۲۶. ۳. مفردات راغب؛ تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۸۴.



شهادت در راه خدا

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ * الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١﴾

ترجمه

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. ﴿١٦٩﴾ آن‌ها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر کسانی که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند [= مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقت هستند؛ (زیرا مقامات برجسته‌ی آن‌ها را در آن جهان می‌بینند؛ و می‌دانند) که نه ترسی بر آن‌هاست، و نه غمی خواهند داشت. ﴿١٧٠﴾ و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می‌بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند، (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند). ﴿١٧١﴾ آن‌ها که دعوت خدا و پیامبر را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ (و هنوز زخم‌های میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان «حمراء الاسد» حرکت نمودند؛ برای کسانی از آن‌ها، که نیکی کردند و

تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است. ﴿۱۷۲﴾ این‌ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [= لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آن‌ها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست» ﴿۱۷۳﴾ به همین جهت، آن‌ها (از این میدان،) با نعمت و فضل پروردگار، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. ﴿۱۷۴﴾

تفسیر

ابن مسعود از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که خداوند از ارواح شهیدان احد سؤال کرد چه آرزویی دارید؟ آن‌ها گفتند: بار دیگر به جهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم. خداوند فرمود: رجوع به دنیا شدنی نیست. عرض کردند: حال که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگان، حال ما را بگویی و از وضع ما که غرق در نعمت هستیم به آن‌ها بشارت دهی که هیچ‌گونه نگران نباشند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.

به نظر می‌رسد جمعی از افراد ضعیف‌الایمان بعد از حادثه‌ی احد می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که به شهادت رسیده بودند تأسف می‌خوردند مخصوصاً زمانی که به نعمتی می‌رسیدند می‌گفتند: چرا دست آن‌ها از این همه نعمت‌ها کوتاه است. آیات فوق خط بطلان بر این‌گونه افکار کشیده و مقام شامخ شهیدان را یاد کرده، از این رو می‌فرماید: «ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا به شهادت رسیده‌اند مردگانند، بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند» در این جا روی سخن به پیامبر است تا دیگران حساب کار خود را بکنند.

سپس به گوشه‌ای از برکات و مزایای زندگی برزخی شهیدان اشاره نموده و می‌فرماید: آنان به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آن‌ها بخشیده است خوشحال هستند. یکی دیگر از خوشحالی آن‌ها به خاطر برادران مجاهد آن‌هاست

که در میدان جنگ به شهادت نرسیده‌اند و به آن‌ها ملحق نشده‌اند؛ زیرا مقامات و پاداش‌های آن‌ها را در آن جهان به خوبی می‌بینند. از این مبشر و شادمی شوند و می‌دانند که ترسی بر آن‌ها نیست و غمی نخواهند داشت.

در آیه‌ی بعد تأکید بیشتری است در باره‌ی بشارت‌هایی که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می‌کنند؛ آن‌ها از دو جهت خوشحالند: نخست از این جهت که نعمت‌های خداوند را دریافت می‌کنند، نه تنها نعمت‌های او، بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است. دیگر این که می‌بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند.^(۱)

کفار قریش پس از پیروزی در جنگ احد به سوی مکه باز گشتند. در بین راه در سرزمینی به نام «روحاء» به این فکر افتادند که به مدینه برگردند و باقیمانده‌ی مسلمانان را نابود کنند. این خبر به پیامبر رسید. آن حضرت فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر بپیوندند.

ابی سفیان وقتی از بسیج عمومی مسلمانان مطلع شد، فکر کرد لشکر تازه نفسی مهیا شده است، از این رو از حمله‌ی مجدد منصرف شد و عقب نشینی کرد و به سوی مکه با لشکر خود باز گشتند، اما هنگامی که خبر آمدن لشکر ابوسفیان به پیامبر و مسلمانان رسید گفتند: ﴿حسبنا الله و نعم الوکیل﴾، اما هرچه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، از این رو پس از سه روز توقف به مدینه بازگشتند. آیات فوق اشاره به این جریان می‌کند.

از این رو می‌فرماید: «آن‌ها که دعوت خداوند و پیامبر را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند از میان این افراد برای آن‌ها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند، پاداش بزرگی خواهد بود» سپس یکی از نشانه‌های استقامت و پایداری آن‌ها را به این صورت بیان می‌کند: «این‌ها همان کسانی بودند که جمعی از مردم (نعیم بن مسعود) به آن‌ها گفتند:

لشکر دشمن اجتماع کرده و آماده‌ی حمله‌اند، از آن‌ها بترسید، اما آن‌ها نه تنها نترسیدند، بلکه برعکس ایمان آن‌ها افزوده شد و گفتند: خداوند ما را کافی است و او بهترین حامی است.»
 به دنبال این استقامت و ایمان، قرآن نتیجه‌ی عمل آن‌ها را بیان کرده می‌فرماید: «آن‌ها از این میدان با نعمت و فضل پروردگار برگشتند چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن در جنگ دشمن از آن‌ها فرار کرد. سپس به عنوان تأکید می‌فرماید: آن‌ها در این جریان کوچک‌ترین ناراحتی ندیدند با این که از فرمان الهی پیروی کردند و خداوند فضل و انعام بزرگی دارد.»^(۱)

نکته‌ها

۱. وجود عالم برزخ

از این آیه‌ی شریفه سه نکته به دست می‌آید:

الف. شهدا اخبار مؤمنان راستین را که در دنیا به سر می‌برند دریافت می‌کنند.
 ب. آنان پاداش کردار مؤمنان را (که هیچ ترس و اندوهی ندارند) مشاهده می‌کنند چه این که در آن سرا جای استدلال نیست، آن چه هست مشهود و عیان است.
 ج. انسان‌ها پس از مرگ تا روز قیامت به نوعی بقا دارند و فنای کلی معنا ندارد و به تعبیر دیگر این آیه از آیاتی است که عالم برزخ را به اثبات می‌رساند. چنان که در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَنْ وَّرَاءَهُمْ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.^(۲)

۲. پاداش الهی در قیامت

اندیشیدن در این آیات، انسان را به چند نکته رهنمون می‌سازد:

۱. خداوند در مقام بیان پاداش مؤمنان است.
۲. این پاداش همان روزی خداوند است؛ ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ﴾.
۳. این روزی همان نعمت و فضل الهی است؛ ﴿بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ﴾.

۱. تفسیر نمونه / ج ۳ / ص ۱۷۴.

۲. مؤمنون / ۱۰۰؛ المیزان / ج ۴ / ص ۶۱؛ نمونه / ج ۳ / ص ۱۷۱.

۴. این نعمت و فضل الهی در قالب نبودن ترس و اندوه شکل می‌گیرد. اگر هرگونه ترس و اندوهی از انسان به دور بود سعادت او تضمین شده است؛ چون انسان با هیچ موضوعی که به سعادت او خدشه وارد سازد مواجه نخواهد شد چه این که اگر چنین موضوعی برای او پیش آید عوامل حزن و خوف او را به وجود خواهد آورد.^(۱)

۳. سرپیچی از دستور خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نکته این که در این آیه‌ی شریفه استجابت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو مطرح شده با این که اکتفا به ذکر یکی ممکن بود این است که چون آنان در جنگ احد هم از امر خدا و هم از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند از این رو در این آیه هم خدا و هم رسول مطرح شده. آنان در صحنه‌ی نبرد احد امر خداوند را مبنی بر جهاد و ترک نکردن صحنه‌ی کارزار عصیان کردند و هم دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را مبنی بر حفظ مراکز استراتژیک و بازگشت به میدان نادیده گرفتند.^(۲)

۴. احسان و تقوا معیار پاداش الهی

با این که استجابت کار همه‌ی آن افراد بوده، اما خداوند در مقام بیان پاداش آن را به عده‌ای که نیکوکار و باتقوا بودند اختصاص می‌دهد نکته‌اش این است که استجابت یک عمل ظاهری است و همیشه با حقیقت احسان و تقوا همراه نیست و معیار پاداش الهی هم احسان و تقوا است.^(۳)

۵. با این که مؤمنان مورد تهدید دشمنان قرار گرفتند، اما این تهدید نه تنها آنان را وادار به عقب نشینی نکرد، بلکه بر ایمانشان نیز افزود. سرّ این واکنش منفی در چیست؟ در پاسخ توجه به این نکته لازم است که طبیعت انسان به گونه‌ای که اگر از یک خواسته‌ی خود باز داشته شود در صورتی که نسبت به باز دارنده خوش بین نباشد، بر عزم و اراده‌ی او بر انجام آن خواسته افزوده می‌شود، از این رو هر گاه مؤمنان راستین در راه دستیابی به اهداف مقدس خود با سرزنش‌ها و کارشکنی‌ها دشمنان رو به رو می‌شوند عزم آنان جزم بیشتری می‌یابد.^(۴)

۲. المیزان / ج ۴ / ص ۶۳.

۴. المیزان / ج ۴ / ص ۶۴.

۱. المیزان / ج ۴ / ص ۶۱ - ۶۲.

۳. المیزان / ج ۴ / ص ۶۳.



جنگ احزاب

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۖ وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا
اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ۗ مِّنَ
الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ،
وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^(۱)

ترجمه

مسلماناً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. ﴿۲۱﴾ (اما) مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته‌اند» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود. ﴿۲۲﴾ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. ﴿۲۳﴾

تفسیر

نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب

قرآن مجید در این آیات سخن از «مؤمنان راستین» و روحیه‌ی عالی و پایمردی و استقامت و سایر ویژگی‌های آنان در جنگ احزاب سخن می‌گوید و مقدمه‌ی این بحث را

از شخص پیامبر اسلام ﷺ که پیشوا و بزرگ و اسوه‌ی آنان بود شروع می‌کند و می‌گوید: «برای شما در زندگی رسول خدا ﷺ و عملکرد او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد کنید»؛ ﴿لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر وذكر الله كثيراً﴾.

بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر ﷺ است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه‌ی مسلمین باشد.

«اسوة» (بر وزن عروه) در اصل به معنای آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگری به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تأسی کردن و اقتدا نمودن است، بنابراین معنای مصدری دارد، نه معنای وصفی و جمله‌ی ﴿لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة﴾ مفهومی است که برای شما در پیامبر ﷺ تأسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید.

جالب این که قرآن در آیه‌ی فوق این اسوه‌ی حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین می‌گوید: «هنگامی که مؤمنان، لشکریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به دل ندادند، بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و طلایه‌ی آن آشکار گشته و خدا و رسولش راست گفته‌اند، و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آن‌ها چیزی نیفزود»؛ ﴿و لما رأوا المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم الا ایماناً و تسليماً﴾.

این کدام وعده بود که خدا و پیامبر ﷺ وعده داده بودند؟ بعضی گفته‌اند این اشاره به سخنی است که قبلاً پیامبر ﷺ گفته بود که به زودی قبایل عرب و دشمنان مختلف شما

دست به دست هم می دهند و به سراغ شما می آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شماست. مؤمنان هنگامی که هجوم «احزاب» را مشاهده کردند یقین پیدا کردند که این همان وعده‌ی پیامبر ﷺ است، گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلماً به دنبال آن است، از این رو بر ایمان و تسلیمشان افزود. دیگر این که خداوند در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۱۴ به مسلمانان فرموده بود که «آیا گمان می‌کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟ همان‌ها که گرفتار ناراحتی‌های شدید شدند و آن چنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا کجاست؟»

خلاصه این که به آن‌ها گفته شده بود که شما در بوته‌های آزمایش سختی آزموده خواهید شد، و آن‌ها با مشاهده‌ی احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر ﷺ شدند و بر ایمانشان افزود.

البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، مخصوصاً با توجه به این که یکی در اصل وعده‌ی خدا و دیگری وعده‌ی پیامبر ﷺ است و این دو در آیه‌ی مورد بحث با هم آمده، جمع میان این دو کاملاً مناسب به نظر می‌رسد.

آیه‌ی بعد اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تأسی به پیامبر ﷺ از همه پیشگام‌تر بودند و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره‌ی خون ایستادند، می‌فرماید: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته‌اند ایستاده‌اند، بعضی از آن‌ها به عهد خود وفا کرده، جان به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد، شربت شهادت نوشیدند و بعضی نیز در انتظارند؛ ﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر﴾. «و هیچ‌گونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند» و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند؛ ﴿و ما بدلوا تبديلاً﴾. به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف‌الایمان که طوفان حوادث آن‌ها را به این طرف و آن طرف می‌افکند و هر روز فکر

شوم و تازه‌ای در مغز ناتوان خود می‌پروراندند، اینان همچون کوه، ثابت و استوار ایستاده‌اند و اثبات کردند «عهدی که با او بستند هرگز گسستنی نیست!»
 واژه‌ی «نحب» (بر وزن عهد) به معنای عهد و نذر و پیمان است و گاه به معنای مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه‌ی با صدای بلند نیز آمده.
 راغب گفته کلمه‌ی «نحب» به معنای نذری است که محکوم به وجوب باشد، مثلاً وقتی گفته می‌شود: «فلان قضی نحبه»، معنایش این است که فلانی به نذر خود وفا کرد و در قرآن آمده: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾ که البته منظور در آن مردن است، همچنان که می‌گویند: «فلان قضی اجله»؛ یعنی فلانی اجلش را به سر رساند، یا می‌گویند: «فلان استوفی اكله»؛ فلانی رزق خود را تا به آخر دریافت کرد، یا می‌گویند: «فلان قضی من الدنيا حاجة»؛ فلانی حاجتش را از دنیا برآورد.^(۱)

در میان مفسران گفت و گو است که این آیه به چه افرادی ناظر است؟ دانشمند معروف اهل سنت «حاکم ابوالقاسم حسکانی» با سند از علی ع نقل می‌کند که فرمود: «فینا نزلت ﴿رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه﴾ فانا و الله المنتظر و ما بدلت تبديلاً؛ آیه‌ی ﴿رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه﴾ درباره‌ی ما نازل شده است و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می‌کشم، (و قبلاً مردانی از ما همچون حمزه سید الشهداء ع شربت شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده، بر سر پیمانم ایستاده‌ام».^(۲)

بعضی دیگر گفته‌اند: جمله‌ی ﴿من قضی نحبه﴾ اشاره به شهیدان بدر، واحد است و جمله‌ی (و منهم من ينتظر) اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند.

از «انس بن مالک» نیز نقل شده که عمویش «انس بن نصر» در روز جنگ بدر حاضر نبود، بعداً که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تأسف خورد که چرا در این

۱. المیزان / ج ۱۶ / ص ۴۵۴.

۲. مجمع البیان / ج ۸ / ص ۵۴۹.

جهاد شرکت نداشت، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد، از این رو در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد، آن قدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت. از ابن عباس نقل شده که گفت: جمله‌ی «فمنهم من قضی نحبه» اشاره به حمزه بن عبدالمطلب و بقیه‌ی شهیدان احد و انس بن نضر و یاران اوست.

در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست، زیرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه‌ی شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ «احزاب» شربت شهادت نوشیده بودند شامل می‌شود، و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می‌بردند، و افرادی همچون «حمزه سید الشهداء علیه السلام» و «علی علیه السلام» در رأس این دو گروه قرار داشتند، از این رو در تفسیر «صافی» چنین آمده است: «ان اصحاب الحسین بکربلا کانوا کل من اراد الخروج ودع الحسین علیه السلام و قال: السلام عليك يا بن رسول الله! فيجيبه: و عليك السلام و نحن خلفك و يقرء «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر»؛ یاران امام حسین علیه السلام در کربلا هر کدام که می‌خواستند به میدان بروند با امام علیه السلام وداع کردند و می‌گفتند: سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام وداع) امام علیه السلام نیز به آن‌ها پاسخ می‌گفت و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر».

از کتب مقاتل استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام این آیه را بر کنار جنازه‌ی شهیدان دیگری همچون «مسلم بن عوسجه» و به هنگامی که خبر شهادت «عبدالله بن یقطر» به او رسید نیز تلاوت فرمود.

از این جا روشن می‌شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می‌شود، چه آن‌ها که جامه‌ی شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آن‌ها که بدون هیچ‌گونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده‌ی جهاد و شهادت بودند.^(۱)

نکته‌ها

۱. پیروی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

کلمه‌ی «اسوه» به معنای اقتدا و پیروی است و معنای «فی رسول الله» در مورد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و «اسوة» در مورد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عبارت است از پیروی او، و اگر تعبیر کرد به (لکم فی رسول الله، شما در مورد رسول خدا تأسی دارید)، که استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‌کند، برای این بود که اشاره کند به این که این وظیفه همیشه ثابت است و شما همیشه باید به آن جناب تأسی کنید.

معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ایمان آوردن شما، این است که به او تأسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش، و شما می‌بینید که او در راه خدا چه مشقت‌هایی تحمل می‌کند و چگونه در جنگ‌ها حاضر شده آن گونه که باید جهاد می‌کند، شما نیز باید از او پیروی کنید.^(۱)

۲. نکات مهمی از جنگ احزاب

الف. جنگ احزاب چنان که از نامش پیداست، نبردی بود که در آن تمام قبایل و گروه‌های مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن «اسلام جوان» متحد شده بودند. جنگ احزاب آخرین تلاش، آخرین تیر ترکش کفر و آخرین قدرت نمایی شرک بود، به همین دلیل هنگامی که بزرگ‌ترین قهرمان دشمنی یعنی «عمرو بن عبدود» در برابر افسر رشید جهان اسلام «امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عَلِيٌّ» قرار گرفت، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «برز الایمان کله الی الشریک کله؛ تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت».^(۲)

چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت‌ساز که آینده‌ی اسلام و شرک را مشخص می‌کرد به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم، دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این، همیشه در دست مسلمانان بود.

۱. المیزان / ج ۱۶ / ص ۴۵۲.

۲. بحار الانوار / ج ۲۰ / ص ۲۱۵.

ستاره‌ی اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه‌های قدرت آن‌ها در هم شکست، از این رو در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر ﷺ بعد از پایان جنگ احزاب فرمود: «الان نعروهم و لایغزوننا؛ اکنون دیگر ما با آن‌ها می‌جنگیم و آن‌ها قدرت جنگ نخواهند داشت».^(۱)

ب. بعضی از مورخان نفرات سپاه «کفر» را بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند. مقریزی در الامتاع می‌گوید: تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد رأس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد، قبیله‌ی بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مرالظهران به آن‌ها پیوستند، قبیله‌ی بنی فزاره با هزار نفر و قبایل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد نفر و قبایل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آن‌ها از ده هزار تن تجاوز می‌کردند، در حالی که عده‌ی مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، آن‌ها دامنه‌ی کوه سلع که نقطه‌ی مرتفعی بود (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می‌توانستند به وسیله‌ی تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند.

به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر ۲۵ روز و مطابق بعضی از روایات حدود یک ماه به طول انجامید^(۲) و با این که دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سرانجام چنان که گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند.

ج. مسأله‌ی حفر خندق چنان که می‌دانیم به مشورت سلمان فارسی صورت گرفت. این مسأله که به عنوان یک وسیله‌ی دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره‌ی عربستان سابقه نداشت و پدیده‌ی تازه‌ای محسوب می‌شد و ایجاد آن در اطراف مدینه هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه‌ی دشمن و تقویت روانی مسلمین.

۲. بحار الانوار / ج ۲۰ / ص ۲۲۸.

۱. تاریخ کامل ابن اثیر / ج ۲ / ص ۱۸۴.

از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی در دست نیست، مورخان نوشته‌اند پهنای آن به قدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتماً به اندازه‌ای بوده که اگر کسی وارد آن می‌شد به آسانی نمی‌توانست از طرف مقابل بیرون آید. به علاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه‌ی خندق به آن‌ها امکان می‌داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند.

اما از نظر طول، بعضی با توجه به این روایت معروف که پیامبر هر ده نفر را مأمور حفر چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) از خندق کرده بود و با توجه به این که مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (۶ هزار متر) تخمین زده‌اند، و باید اعتراف کرد که با وسایل بسیار ابتدایی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت‌فرسا بوده است به خصوص این که مسلمانان از نظر آذوقه و وسایل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند.

مسلماناً حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می‌دهد که لشکر اسلام با هوشیاری کامل قبل از آن که دشمن هجوم آورد پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود به گونه‌ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود.^(۱)

د. میدان بزرگ آزمایش

جنگ احزاب، محک‌آزمون عجیبی بود برای همه‌ی مسلمانان و آن‌ها که دعوی اسلام داشتند و همچنین کسانی که گاه ادعای بی‌طرفی می‌کردند و در باطن با دشمنان اسلام سر و سر داشتند و همکاری می‌کردند. موضع گروه‌های سه‌گانه (مؤمنان راستین، مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آن‌ها کاملاً مشخص شد و ارزش‌های اسلامی کاملاً آشکار گشت. هر یک از این گروه‌های سه‌گانه در کوره‌ی داغ جنگ احزاب، سره و ناسره بودن خود را نشان دادند.

طوفان حادثه به قدری تند بود که هیچ کس نمی توانست آن چه را در دل دارد پنهان کند و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرایط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در مدتی کمتر از یک ماه به ظهور و بروز پیوست!

این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر ﷺ با مقاومت و ایستادگی سرسختانه‌ی خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ، نیز عملاً ثابت کرد که به آن چه در تعلیماتش قبلاً آورده است، کاملاً مؤمن و وفادار می باشد و آن چه را به مردم می گوید قبل از هر کس خود عمل می کند.^(۱)

هـ. پیکار تاریخی علی علیه السلام با عمرو بن عبدود

از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ، مقابله‌ی علی علیه السلام با قهرمان بزرگ لشکر دشمن، عمرو بن عبدود است. در تواریخ آمده است که لشکر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود، از میان آن ها پنج نفر از همه مشهورتر بودند: «عمرو بن عبدود»، «عکرمه ابن ابی جهل»، «هبیره»، «نوفل» و «ضرار».

آن ها در یکی از روزهای جنگ برای نبرد تن به تن آماده شدند، لباس رزم پوشیدند و از نقطه‌ی باریکی از خندق که از تیررس سپاهیان اسلام نسبتاً دور بود با اسب خود به جانب دیگر خندق پرش کردند و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان این ها عمرو بن عبدود از همه نام آورتر بود. او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود و سابقه‌ی زیادی در جنگ داشت، جلو آمد و مبارز طلبید، صدای خود را بلند کرد و نعره برآورد.

طنین فریاد «هل من مبارز» او در میدان احزاب پیچید و چون کسی از مسلمانان آماده‌ی مقابله‌ی با او نشد، جسورتر گشت و عقاید مسلمین را به سخریه کشید و گفت: شما که می گوئید کشتگانان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما

نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟

در این جا پیامبر ﷺ فرمان داد یک نفر برخیزد و شرّ این مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچ کس جز علی بن ابی طالب رضی الله عنه آماده‌ی این جنگ نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این عمرو بن عبدود است. علی رضی الله عنه عرض کرد: من آماده‌ام هر چند عمرو باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش «ذوالفقار» را به او بخشید و برای او دعا کرد: «اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمنه و عن شماله و من فوقه و من تحته؛ خداوندا! او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ و از بالا و پایین حفظ کن» در این جا بود که پیامبر جمله‌ی معروف «برز الایمان کله الی الشریک کله» را فرمود.

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه نخست او را دعوت به اسلام کرد، او نپذیرفت، سپس دعوت به ترک میدان نمود، از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست، سومین پیشنهاد این بود که از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد. عمرو خشمگین شد و گفت: من باور نمی‌کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه‌ای بر سر علی رضی الله عنه فرود آورد، اما امیرالمؤمنین رضی الله عنه با چابکی به وسیله‌ی سپر آن را دفع کرد، ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی رضی الله عنه را آزرده ساخت.

در این جا علی رضی الله عنه از روش خاصی استفاده نمود و فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم، این‌ها که پشت سر تو هستند برای چه آمده‌اند و تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد، علی رضی الله عنه شمشیر را در ساق پای او جای داد، این جا بود که قامت رشید عمرو به روی زمین غلتید، گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بود، جمعی از منافقان فکر می‌کردند علی رضی الله عنه به دست عمرو کشته شد، اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی رضی الله عنه مسجل گشت.

ناگهان علی رضی الله عنه را دیدند در حالی که خون از سرش می‌چکید آرام آرام به سوی

لشکرگاه باز می‌گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد و پیکر عمرو بی سر در گوشه‌ای از میدان افتاده بود.

کشته شدن قهرمان عرب ضربه‌ی غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت، ضربه‌ای بود که روحیه‌ی آنان را سخت تضعیف کرد و آن‌ها را از پیروزی مأیوس ساخت و به همین دلیل پیامبر ﷺ در باره‌ی آن فرمود: «لو وزن اليوم عملك بعمل جميع امة محمد لرجح عملك على عملهم و ذاك انه لم يبق بيت من المشركين الا و قد دخل ذل بقتل عمرو و لم يبق بيت من المسلمين الا و قد دخل عزّ بقتل عمرو! اگر این کار تو را امروز با اعمال جميع امت محمد مقایسه کنند بر آن‌ها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه‌ای از خانه‌های مشرکان نماند مگر این که ذلتی در آن داخل شد و خانه‌ای از خانه‌های مسلمین نماند مگر این که عزتی در آن وارد گشت».^(۱)

دانشمند معروف اهل سنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است: «لمبارزة علی بن ابیطالب لعمر و بن عبدود يوم الخندق افضل من اعمال امتی الی يوم القيامة».^(۲)

فلسفه‌ی این سخن پیداست؛ زیرا در آن روز اسلام و قرآن ظاهراً بر لب پرتگاه قرار گرفته بود و بحرانی‌ترین لحظات خود را می‌پیمود، کسی که با فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر ﷺ در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سر جهانیان گسترده شد، بنابراین عبادت همگان مرهون اوست.

بعضی نوشته‌اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر ﷺ فرستادند تا جنازه‌ی عمرو را به ده هزار درهم خریداری کند (شاید تصور می‌کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند) پیامبر ﷺ فرمود: جنازه‌ی او

۱. بحار الانوار / ج ۲۰ / ص ۲۱۶.

۲. مستدرک حاکم / ج ۳ / ص ۳۲.

برای شما، ما هرگز بهایی در برابر مردگان نخواهیم گرفت!
این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته‌ی برادر رسید و زره گرانقیمت او را دید که علی ع از تن او بیرون نیاورده است، گفت: ما قتله الاکفو کریم؛ من اعتراف می‌کنم که هم‌آورد و کشنده‌ی او مرد بزرگواری بوده است.^(۱)

و. اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان
عوامل پیروزی پیامبر ص و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تأیید الهی به وسیله‌ی باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت و نیز علاوه بر لشکریان نامرئی پروردگار، مجموعه‌ای از عوامل مختلف از روش‌های نظامی، سیاسی و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود:

۱. پیامبر ص با قبول پیشنهاد حفر خندق، عامل تازه‌ای را در جنگ‌های عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه‌ی سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار مؤثر بود.
۲. مواضع حساب شده‌ی لشکر اسلام و تاکتیک‌های نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود.
۳. کشته شدن «عمرو بن عبدود» به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابیطالب ع و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی، عامل دیگری بود.
۴. ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دل‌های مسلمانان به وسیله‌ی پیامبر ص افشانده شده بود و مرتباً در طول جنگ وسیله‌ی تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر ص آبیاری می‌شد، نیز یک عامل بزرگ محسوب می‌گردید.
۵. روش پیامبر ص، روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان، قوت قلب و آرامش می‌بخشید.
۶. افزون بر این‌ها داستان «نعیم بن مسعود» یک عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آن شد.^(۲)

۱. نمونه / ج ۱۷ / ص ۲۵۳.

۲. نمونه / ج ۱۷ / ص ۲۵۸.

ز. پیامد جنگ احزاب

- جنگ احزاب نقطه‌ی عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان به هم زد به طور خلاصه می‌توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:
۱. ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و در هم شکسته شدن برترین قدرت نهایی آن‌ها.
 ۲. رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناک داخلی.
 ۳. جبران خاطره‌ی دردناک شکست احد.
 ۴. ورزیدگی مسلمانان و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.
 ۵. بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.
 ۶. تثبیت موقعیت پیامبر ﷺ در داخل و خارج مدینه.
 ۷. فراهم شدن زمینه برای تصفیه‌ی مدینه از شر یهود بنی قریظه.^(۱)

جنگ تبوک

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ
الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ
رَءُوفٌ رَّحِيمٌ * وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ
بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ
تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^(۱)

ترجمه

مسلمانان خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل‌های گروهی از آن‌ها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است. ﴿۱۱۷﴾ و (همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) بازماندند (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند)، تا آن حد که زمین با همه‌ی وسعتش بر آن‌ها تنگ شد؛ (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آن‌ها نمود (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند؛ خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ﴿۱۱۸﴾

شان نزول

یک درس بزرگ

مفسران گفته‌اند که آیه‌ی نخست در مورد غزوه‌ی تبوک و مشکلات طاقت فرسایی که به مسلمانان در این جنگ رسید، نازل شده. این مشکلات به قدری بود که گروهی تصمیم به بازگشت گرفتند، اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد و همچنان پا بر جا ماندند.

از جمله کسانی که می‌گویند آیه در مورد او نازل شده «ابوحیثمه» است که از یاران پیامبر ﷺ بود، نه از منافقان، ولی بر اثر سستی از حرکت به سوی میدان تبوک به اتفاق پیامبر ﷺ خودداری کرد. ده روز از این واقعه گذشت. هوا گرم و سوزان بود. روزی نزد همسفران خود آمد، در حالی که سایبان‌های او را مرتب و آماده و آب خنک مهیا و طعام خوبی فراهم ساخته بودند، او ناگهان در فکر فرو رفت و به یاد پیشوای خود پیامبر ﷺ افتاد و گفت: رسول خدا ﷺ که هیچ گناهی ندارد و خداوند گذشته و آینده‌ی او را تضمین فرموده، در میان بادهای سوزان بیابان اسلحه به دوش گرفته و رنج این سفر دشوار را بر خود تحمل کرده، ابوحیثمه را ببین که در سایه‌ی خنک و کنار غذای آماده و زنان زیبا قرار گرفته است، این انصاف نیست.

سپس رو به همسران خود کرد و گفت: به خدا قسم با هیچ کدام از شما یک کلمه سخن نمی‌گویم و در زیر این سایبان قرار نمی‌گیرم، تا به پیامبر ﷺ ملحق شوم. این سخن را گفت و زاد و توشه بر گرفت و بر شتر خود سوار شد و حرکت کرد. هر قدر همسرانش خواستند با او سخن بگویند، او کلمه‌ای بر زبان جاری نکرد و همچنان به حرکت ادامه داد تا به نزدیکی تبوک رسید.

مسلمانان به یکدیگر می‌گفتند: این سواری است که از کنار جاده می‌گذرد، اما پیامبر ﷺ فرمود: ای سوار! ابوحیثمه باشی بهتر است. هنگامی که نزدیک شد و مردم او را شناختند، گفتند: آری ابوحیثمه است. شتر خود را بر زمین خواباند و به پیامبر ﷺ سلام

گفت و ماجرای خویش را بازگو کرد. پیامبر ﷺ به او خوش آمد گفت و برای او دعا فرمود. به این ترتیب او از جمله کسانی بود که قلبش متمایل به باطل شده بود، اما به خاطر آمادگی روحی، خداوند او را متوجه حق ساخت و ثابت قدم گرداند.^(۱)

در مورد آیه‌ی دوم شأن نزول دیگری نقل شده که خلاصه‌اش چنین است: سه نفر از مسلمانان به نام «کعب بن مالک» و «مرارة بن ربیع» و «هلال بن امیه» از شرکت در جنگ تبوک و حرکت همراه پیامبر ﷺ سرباز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزء دار و دسته‌ی منافقان باشند، بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر ﷺ از صحنه‌ی تبوک به مدینه بازگشت، خدمتش رسیدند و عذرخواهی کردند، اما پیامبر ﷺ حتی یک جمله با آن‌ها سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آن‌ها سخن نگوید.

آن‌ها در یک محاصره‌ی عجیب اجتماعی قرار گرفتند تا آن‌جا که حتی کودکان و زنان آنان نزد پیامبر ﷺ آمدند و اجازه خواستند که از آن‌ها جدا شوند. پیامبر ﷺ اجازه‌ی جدایی نداد، ولی دستور داد که به آن‌ها نزدیک نشوید. فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آن‌ها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی بزرگ، شهر را ترک گویند و به قله‌ی کوه‌های اطراف مدینه پناه ببرند.^(۲)

از جمله مسائلی که ضربه‌ی شدیدی بر روحیه‌ی آنان وارد کرد این بود: کعب بن مالک می‌گوید: روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم، دیدم یک نفر مسیحی شامی سراغ مرا می‌گیرد، هنگامی که مرا شناخت نامه‌ای از پادشاه غسان به دست من داد که در آن نوشته بود اگر صاحبیت تو را از خود رانده به سوی ما بیا. حال من منقلب شد گفتم ای وای بر من! کارم به جایی رسیده است که دشمنان در من طمع دارند!

۱. مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۱۹؛ نمونه / ج ۸ / ص ۱۶۸.

۲. مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۲۰؛ نمونه / ج ۸ / ص ۱۶۹.

خلاصه بستگان آن‌ها غذایی آوردند، اما حتی یک کلمه با آن‌ها سخن نمی‌گفتند. مدتی به این صورت گذشت و پیوسته انتظار می‌کشیدند که توبه‌ی آن‌ها قبول شود و آیه‌ای که دلیل بر قبولی توبه‌ی آن‌ها باشد نازل گردد، اما خبری نرسید. در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و به دیگران گفت: اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده‌اند، چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گناهکاریم، ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).

آن‌ها چنین کردند به طوری که حتی یک کلمه با یکدیگر سخن نمی‌گفتند و دو نفر از آنان با هم نبودند و به این ترتیب سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند، توبه‌ی آنان قبول شد و آیه‌ی فوق در این زمینه نازل گردید.

تفسیر

زندان محاصره‌ی اجتماعی گناهکاران

این آیات نیز همچنان از جنگ تبوک و مطالب‌گوناگونی که پیرامون این رویداد بزرگ اسلامی به وقوع پیوست، سخن می‌گوید. در نخستین آیه اشاره به شمول رحمت بی‌پایان پروردگار نسبت به پیامبر و مهاجرین و انصار در آن لحظات حساس کرده، می‌گوید: «رحمت خدا شامل حال پیامبر ﷺ و مهاجران و انصار، همان‌ها که در موقع شدت و بحرانی از او پیروی کردند شد»؛ ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾.

سپس اضافه می‌کند: «این شمول رحمت الهی به هنگامی بود که بر اثر شدت حوادث و فشار ناراحتی‌ها نزدیک بود گروهی از مسلمانان از جاده‌ی حق باز گردند» (و تصمیم به مراجعت از تبوک بگیرند)؛ ﴿مَنْ بَعْدَ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ﴾.

دگر بار تأکید می‌کند که «بعد از این ماجرا، خداوند رحمت خود را شامل حال آن‌ها ساخت و توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت؛ زیرا او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است»؛ ﴿ثُمَّ

تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم ﴿۱﴾.

نه تنها این گروه عظیم را که در جهاد شرکت کرده بودند، مورد رحمت خویش قرار داد، بلکه آن سه نفر را که از شرکت در جهاد تخلف ورزیده بودند و جنگجویان آن‌ها را پشت سر گذاشتند و رفتند، نیز مشمول لطف خود قرار داد؛ ﴿و علی الثلاثة الذین خلفوا﴾، اما این لطف الهی به آسانی شامل حال آن‌ها نشد، بلکه آن به هنگامی بود که این سه نفر (کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه که شرح حالشان در شأن نزول گذشت) در محاصره‌ی شدید اجتماعی قرار گرفتند و مردم همگی با آن‌ها قطع رابطه کردند، «آن چنان که زمین باهمه‌ی وسعتش بر آن‌ها تنگ شد»؛ ﴿حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت﴾.

و سینه‌ی آن‌ها چنان از اندوه آکنده شد که گویی «جایی در وجود خویش برای خود نمی‌یافتند» تا آن جا که خود آن‌ها نیز از یکدیگر قطع رابطه کردند؛ ﴿و ضاقت علیهم أنفسهم﴾ و به این ترتیب همه‌ی راه‌ها به روی آن‌ها بسته شد «و یقین پیدا کردند که پناهگاهی از خشم خدا جز از طریق بازگشت به سوی او نیست»؛ ﴿و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه﴾. «بار دیگر رحمت خدا به سراغ آنان آمد و توبه و بازگشت حقیقی و خالصانه را بر آنان آسان ساخت، تا توبه کنند»؛ ﴿ثم تاب علیهم لیتوبوا﴾ چرا که «خداوند توبه‌پذیر و رحیم است»؛ ﴿ان الله هو التواب الرحیم﴾.^(۱)

نکته‌ها

۱. معنای ساعة العسرة

کلمه‌ی ساعت به معنای مقداری از زمان است و ساعت عسرة آن مقدار زمانی است که زندگی به خاطر ابتلا به گرفتاری‌ها از قبیل گرسنگی و تشنگی و یا حرارت شدید و امثال آن دشوار شود، و کلمه‌ی «زیغ» به معنای بیرون شدن از راه حق و میل به طرف

۱. نمونه / ج ۸ / ص ۱۷۰.

بی‌راهه و باطل است، و اضافه‌ی «زیغ» به قلوب و ذکر ساعت عسرة و سایر قرینه‌هایی که از سیاق کلام استفاده می‌شود، همه شاهد بر آنند که مراد به «زیغ» استتکاف و شانه خالی کردن از امتثال امر پیامبر و بیرون شدن از اطاعت او به سبب سرپیچی از رفتن به جهاد، یا برگشتن به وطن است به خاطر عسرت و مشقتی که در راه با آن مواجهند.^(۱)

۲. معنای تخلیف

کلمه‌ی «تخلیف» به طوری که در مجمع البیان گفته به معنای تأخیر و به جای ماندن از کسی است که رفته، اما به جای ماندن کسی در مکان، بعد از رفتن تو تخلیف نیست و اشتقاق آن از «خلف» است که به معنای پشت سر و مقابل جهت رو به رو است وقتی می‌گویند «فلان خلف فلاناً» معنایش این است که فلانی فلان کس را جانشین و خلیفه‌ی خود کرد و خود او را «مخلف» می‌گویند.^(۲)

۳. سرّ تکرار کلمه‌ی توبه

هر چند این دو آیه از نظر غرض و مدلول مختلف است، الا این که از سیاق آن‌ها بر می‌آید که می‌خواهند یک غرض را رسانیده و هر دو به هم متصلند و کلام واحدی است که گذشت خدا را از رسول خدا ﷺ و مهاجرین و انصار و سه تن متخلف بیان می‌کند، به دلیل این که در صدر آیه‌ی دومی کلمه‌ی «علی» عطف شده بر «علی» که در آیه‌ی اولی بود و در نتیجه جمله‌ی ﴿و علی الثلاثة﴾ را بر ﴿لقد تاب الله علی النبی﴾ عطف می‌کند، هر چند از آن مستقل در معنا است و همین عطف ما را وادار می‌کند بگوییم هر دو با هم نازل شده و به منظور یک غرض خاصی با هم نازل شده‌اند.

شاید غرض اصلی بیان گذشت خدا از آن سه تن متخلف بوده و گذشت از مهاجر و انصار و حتی گذشت از رسول خدا ﷺ صرفاً به منظور دلخوشی همان سه نفر ذکر شده، تا از آمیزش و خلط با مردم خجالت نکشند و احساس کنند که فرقی میان‌هی آنان و سایر مردم نیست و ایشان و همه‌ی مردم در یک جهت شرکت دارند و آن جهت این است که

۱. المیزان / ج ۹ / ص ۶۳۴.

۲. مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۲۰.

خدا به رحمت خود از همه‌ی آنان در گذشته و در این معنا ایشان کمتر از سایرین و سایرین بالاتر از ایشان نیستند.

۴. عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

آیه‌ی شریفه به طور وضوح دلالت می‌کند بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این داستان گناه و انحرافی نداشته و حتی نیت انحراف هم نکرده، چه آیه‌ی شریفه دارد مهاجرین و انصار را مدح می‌کند به این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی و به وی اقتدا کردند و اگر خود آن حضرت منحرف می‌شد و یا خیال انحراف را می‌کرد که دیگر معنا نداشت مقتدا و امام ایشان قرار گیرد و پیروانش مدح و ستایش شوند و اگر نکته‌ای که ما گفتیم در کار نبود، هیچ جهت نداشت که آن جناب را با مهاجرین و انصار ذکر کند.

پس برگشت معنای آیه به این است که - خداوند قسم می‌خورد - به این که به رحمت خود به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجرین و انصار و آن سه کس که تخلف کرده بودند بازگشت، اما باز گشتنش بر مهاجرین و انصار برای این بود که ایشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا صلی الله علیه و آله برداشتنند، و مقصود از ساعت عسرت همان ایامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی تبوک حرکت می‌کرد، مهاجرین و انصار نخست دل بعضی از ایشان دچار کمی لغزش گردید و از حق گریزان شد و چون دنباله‌ی آن لغزش را نگرفته و به هوای نفس گوش نداده و حرکت کردند، خداوند از ایشان گذشت، که او به ایشان رؤوف و مهربان است.

اما بازگشت از آن سه نفر با این قرار بود که وقتی کارشان به سختی کشید و زمین با همه‌ی گشادیش بر ایشان تنگ گرفت و دیدند که احدی از مردم با ایشان حرف نمی‌زند و سلام و علیک نمی‌کند و حتی زن و فرزندشان هم با ایشان حرف نمی‌زنند و خلاصه یک نفر انسان که با وی انس بگیرد وجود ندارد و هر که هست مأمور به خودداری از سلام و کلام است، آن وقت یقین کردند که جز خدا و توبه به درگاه او دیگر پناهگاهی نیست و چون توبه کردند خدا از ایشان نیز درگذشت، و به رحمت خود به ایشان بازگشت و فرمود تا

ایشان توبه کنند و او قبول فرماید، (تواب) بسیار به بندگان بازگشت می‌کند تا به ایشان ترحم نموده برای توبه کردن هدایت نموده و برای توبه توفیقشان دهد، و آن گاه توبه‌شان را بپذیرد (رحیم) و نسبت به مؤمنین مهربان است.^(۱)

از این معنایی که ما کردیم روشن شد که اولاً: مقصود به توبه بر رسول خدا ﷺ صرف بازگشت خدا به سوی اوست به رحمت خودش، و مقصود از بازگشت نمودن به رحمت، بازگشت به امت اوست به رحمت، پس در حقیقت توبه بر رسول خدا ﷺ توبه بر امت است و او واسطه در نازل شدن رحمت خدا و خیرات و برکات به سوی امت است. و نیز از فضل و کرمی که نسبت به رسول گرامی اش دارد، این است که هر وقت اسم امتش و یا صحابه اش به خیر برده شود، اول اسم شریف او را در صدر کلام قرار می‌دهد هر چند مطلب راجع به امت باشد، مانند آیه‌ی ﴿ءامن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون﴾^(۲) و ﴿ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین﴾^(۳) و ﴿لکن الرسول و الذین ءامنوا معه جاهدوا...﴾^(۴) و همچنین آیات و موارد دیگر.

ثانیاً: مراد از توبه‌ای که بار دوم و سوم ذکر کرد و در هر دو مورد فرمود: ﴿ثم تاب علیهم﴾، تفصیل همان اجمالی است که قبلاً در جمله‌ی ﴿لقد تاب الله﴾ خاطر نشان ساخته بود.

ثالثاً: توبه عبد همیشه در میانه دو توبه از خدای تعالی قرار دارد، یکی رجوع پروردگار به او، به این که توفیق و هدایتش ارزانی دهد و بدین وسیله بنده موفق به استغفار که توبه‌ی اوست شود، و دوم رجوع دیگر خدا به او، به این که گناهان او را ببامرزد و این توبه‌ی دوم خدای تعالی است.

دلیل بر این که مقصود از توبه در دو سوره، آیه توبه اولی از خداست، این است که در مورد اول گناهی از مهاجرین و انصار ذکر نکرده و همچنین استغفاری از ایشان نقل ننمود،

۱. المیزان / ج ۹ / ص ۶۳۴

۲. بقره / ۲۸۵

۳. توبه / ۲۶

۴. توبه / ۸۸

پس مراد به آن توبه بنده نیست و توبه‌ی دوم خدا هم نیست؛ چون گفتیم توبه‌ی دوم عبارت است از قبول توبه‌ی عبد، و در آیه ذکر از توبه‌ی مهاجر و انصار نکرد، بلکه تنها فرمود: نزدیک بود دل بعضی از ایشان از حق منحرف شود، پس توبه در مورد اول با توبه‌ی اول خدا تناسب دارد، همچنین در مورد دوم. زیرا از این که در جمله‌ی ﴿لِیتوبوا﴾ که بعد از آن قرار دارد استغفار ایشان را نتیجه‌ی آن توبه دانسته، می‌فهمیم که توبه‌ی نام برده قبل از توبه‌ی ایشان بوده و این جز با توبه‌ی اولی خدا تطبیق نمی‌کند.

ای بسا جمله‌ی ﴿انه بهم رؤف رحیم﴾ که در مقام بیان علت است گفته‌ی ما را تأیید کند؛ زیرا در این جمله نیز هیچ یک از اسمای خدا که دلالت کند بر قبول توبه ذکر نشد، همچنان که قبلاً هم استغفاری از ایشان نقل نکرده بود.

رابعاً: مراد از جمله‌ی ﴿لِیتوبوا﴾ در آیه‌ی دوم، توبه‌ی آن سه نفری است که تخلف کردند که به عنوان نتیجه برای توبه‌ی اولی خدای تعالی ذکر شده و معنایش این است که خداوند بر آن سه نفر (توبه) ترحم کرد و توفیقشان داد برای این که توبه کنند و خدا بر ایشان (توبه) ترحم کند و ایشان را بیامرزد که او توبه کننده‌ی رحیم است.^(۱)

۵. منظور از توبه‌ی خدا بر پیامبر ﷺ چیست؟

در نخستین آیه‌ی مورد بحث خواندیم که خداوند بر پیامبر ﷺ و مهاجران و انصار توبه کرد و توبه‌ی آن‌ها را پذیرا شد. بدون شک پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه‌ی او را بپذیرد (هر چند پاره‌ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوق را دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر ﷺ در ماجرای تبوک گرفته‌اند)، ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می‌دهد؛ زیرا اولاً توبه‌ی پروردگار به معنای بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است و در مفهوم آن، گناه یا لغزش نیست، چنان که در سوره‌ی نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام می‌فرماید: ﴿یرید الله لیبینکم و یریدکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم﴾؛ خداوند

می‌خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته که قبل از شما بودند شما را هدایت کند و بر شما توبه کند، و خداوند عالم و حکیم است.

در این آیه و پیش از آن سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده، بلکه طبق تصریح همین آیه سخن از تبیین احکام و هدایت به سنت‌های ارزنده‌ی پیشین در میان است و این خود نشان می‌دهد که توبه در این جا به معنای شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است.

ثانیاً: در کتب لغت نیز یکی از معانی توبه همین موضوع ذکر شده است. در کتاب معروف «قاموس» یکی از معانی توبه چنین ذکر شده «رجع علیه بفضله و قبوله». ثالثاً: در آیه‌ی مورد بحث، تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤمنان نسبت می‌دهد با این که توبه‌ی الهی را شامل حال همه می‌داند و این خود نشان می‌دهد که توبه‌ی خدا در این جا به معنای پذیرش عذر بندگان از گناه نیست، بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت به یاری پیامبر ﷺ و همه‌ی مؤمنان بدون استثنا از مهاجران و انصار آمد و آن‌ها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت.^(۱)

۶. چرا از جنگ تبوک به «ساعة العسرة» تعبیر شده است؟

«ساعت» از نظر لغت به معنای بخشی از زمان است، خواه کوتاه باشد یا طولانی، البته به زمان‌های خیلی طولانی ساعت گفته نمی‌شود و «عسرت» به معنای مشقت و سختی است. تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان هیچ‌گاه به اندازه‌ی جریان تبوک در فشار و زحمت نبودند؛ زیرا از طرفی حرکت به سوی تبوک در موقع شدت گرمای تابستان بود و از سوی دیگر خشکسالی، مردم را به ستوه در آورده بود.

از سوی سوم فصلی بود که می‌بایست مردم همان مقدار محصولی که بر درختان بود جمع‌آوری و برای طول سال خود آماده کنند. از همه‌ی این‌ها گذشته فاصله‌ی میان مدینه و تبوک بسیار طولانی بود و دشمنی که می‌خواستند با او رو به رو شوند، امپراتوری

روم شرقی، یکی از نیرومندترین قدرت‌های جهان روز بود. علاوه بر این‌ها، مرکب و آذوقه در میان مسلمانان به اندازه‌ای کم بود که گاه ده نفر مجبور می‌شدند به نوبت از یک مرکب استفاده کنند، بعضی از پیاده‌ها حتی کفش به پا نداشتند و مجبور بودند با پای برهنه از ریگ‌های سوزان بیابان بگذرند، از نظر غذا و آب به قدری در مضیقه بودند که گاهی یک دانه خرما را چند نفر به نوبت در دهان گرفته و می‌مکیدند تا موقعی که تنها هسته‌ی آن باقی می‌ماند و یک جرعه‌ی آب را چند نفر می‌نوشیدند.

ولی با تمام این اوصاف مسلمانان غالباً روحیه‌ی قوی و محکم داشتند و علی‌رغم تمام این مشکلات به سوی دشمن همراه پیامبر ﷺ حرکت کردند و با این استقامت و پایداری عجیب درس بزرگی برای همه‌ی مسلمین جهان در تمام قرون و اعصار به یادگار گذاشتند؛ درسی که برای همه‌ی نسل‌ها کافی بود و وسیله‌ی پیروزی و غلبه بر دشمنان بزرگ و مجهز و خطرناک.

شکی نیست که در میان مسلمانان افرادی بودند که روحیه‌ی ضعیف‌تری داشتند و همان‌ها بودند که فکر بازگشت را در سر می‌پروراندند که قرآن از آن تعبیر به ﴿من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم﴾ کرده است (زیرا «یزیغ» از ماده‌ی «زیغ» به معنای تمایل و انحراف از حق به سوی باطل است)، ولی همان‌گونه که دیدیم روحیه‌ی عالی اکثریت و لطف پروردگار آن‌ها را نیز از این فکر منصرف ساخت و به جمع مجاهدان راه حق پیوستند.

۷. یک درس بزرگ برای همیشه

از مسائل مهمی که از آیات فوق استفاده می‌شود، مسأله‌ی مجازات مجرمان و فاسدان از طریق «محاصره‌ی اجتماعی» و قطع رابطه‌ها و پیوندهاست. ما به خوبی می‌بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوک به قدری آن‌ها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آن‌ها سخت‌تر بود، آن چنان که جان آن‌ها از فشار این

محاصره‌ی اجتماعی به لب رسید و از همه جا قطع امید کردند. این موضوع آن چنان انعکاس وسیعی در جامعه‌ی مسلمانان آن روز از خود به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرأت می‌کرد مرتکب این گونه گناهان شود. این نوع مجازات نه در دسر و هزینیه‌ی زندان‌ها را دارد و نه خاصیت تنبیل پروری و بدآموزی‌های آن‌ها را، ولی تأثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناک‌تر است. این در واقع یک نوع اعتصاب و مبارزه‌ی منفی جامعه در برابر افراد فاسد است. اگر مسلمانان در برابر متخلفان از وظایف حساس اجتماعی دست به چنین مبارزه‌ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آن‌ها خواهد بود، و به راحتی می‌توانند جامعه‌ی خود را پاک‌سازی کنند، اما روح مجامله و سازش‌کاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یک بیماری تقریباً همه‌گیر در آمده است نه تنها جلوی این گونه اشخاص را نمی‌گیرد، بلکه آنان را در اعمال زشتشان تشجیع می‌کند.

۸. غزوه‌ی تبوک و دستاوردهایش

«تبوک» دورترین نقطه‌ای بود که پیامبر ﷺ در غزوات خود به آن جاگام نهاد، این کلمه در اصل نام قلعه‌ی محکم و بلندی بود که در نوار مرزی حجاز و شام قرار داشت، به همین سبب آن سرزمین به نام سرزمین تبوک نامیده شد. نفوذ سریع اسلام در جزیره‌ی عربستان سبب شد که آوازه‌ی پیامبر ﷺ در تمام کشورهای اطراف بیچد، و با این که تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر ﷺ که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود، آن‌ها را از آینده‌ی کار خود بیمناک ساخت.

روم شرقی که هم‌مرز با حجاز بود فکر می‌کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت اسلام باشد، از این رو سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه‌ی کافی و مجهز، آن چنان که در خور دولت نیرومندی همانند امپراتوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد و در مرز حجاز متمرکز ساخت. این خبر به وسیله‌ی مسافران به گوش

پیامبر ﷺ رسید و پیامبر برای این که درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد، بی‌درنگ فرمان آماده باش صادر کرد.

سخن‌گویان پیامبر ﷺ در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر ﷺ را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آن‌ها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود.

هوا به شدت گرم شده بود و انبارها از مواد غذایی خالی و محصولات کشاورزی آن سال هنوز جمع‌آوری نشده بود و حرکت در چنین شرایطی برای مسلمانان بسیار مشکل بود، ولی فرمان خدا و پیامبر ﷺ است و به هر حال باید حرکت کرد و بیابان طولانی و پرمخاطره‌ی میان مدینه و تبوک را پیمود!

این لشکر که به خاطر مشکلات زیادش از نظر اقتصادی و از نظر مسیر طولانی و بادهای سوزان سموم و طوفان‌های کشنده‌ی شن و نداشتن مرکب کافی به «جیش العسرة؛ لشکر مشکلات» معروف شد، تمام سختی‌ها را تحمل کرد و در آغاز ماه شعبان سال نهم هجرت، به سرزمین تبوک رسید در حالی که پیامبر ﷺ علی را به جای خود در مدینه گذارده بود و این تنها غزوه‌ای بود که علی در آن شرکت نکرد.

این اقدام پیامبر ﷺ یک اقدام بسیار به جا و ضروری بود؛ زیرا بسیار محتمل بود بعضی از بازماندگان مشرکان و یا منافقان مدینه که به بهانه‌هایی از شرکت در میدان تبوک سر باز زده بودند، از غیبت طولانی پیامبر ﷺ و سربازانش استفاده کنند و به مدینه حمله‌ور شوند؛ زنان و کودکان را بکشند و مدینه را ویران سازند، ولی وجود علی در مدینه سدّ نیرومندی در برابر توطئه‌های آن‌ها بود.

به هر حال هنگامی که پیامبر ﷺ به تبوک رسید، اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهادت و شجاعت عجیبی که در جنگ‌ها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود باخبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز

ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه، شایعه‌ی بی‌اساسی بیش نبوده است؛ زیرا از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت و حشت داشتند، ولی حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به دشمنان اسلام داد: اولاً: این موضوع به ثبوت رسید که روحیه‌ی جنگی سربازان اسلام آن چنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.

ثانیاً: بسیاری از قبایل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر ﷺ امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه‌ی آنان آسوده شد. ثالثاً: امواج اسلام به داخل مرزهای امپراتوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه‌ی مهم روز این صدا همه جا پیچید و زمینه را برای توجه رومیان به اسلام فراهم ساخت.

رابعاً: مسلمانان با پیمودن این راه و تحمل آن زحمات، راه را برای فتح شام در آینده هموار ساختند و معلوم شد که این راه سرانجام پیمودنی است.

این فواید بزرگ چیزی بود که به زحمت لشکرکشی می‌ارزید. به هر حال پیامبر ﷺ با سپاهیان خود طبق سنتی که داشت مشورت کرد که آیا به پیشروی ادامه دهیم یا بازگردیم. رأی بیشتر آن‌ها بر آن قرار گرفت که بازگشت بهتر است و با روح برنامه‌های اسلامی سازگارتر، به خصوص که سپاهیان اسلام بر اثر مشقت طاقت فرسای راه خسته و کوفته شده بودند و مقاومت جسمانی آن‌ها تضعیف شده بود. پیامبر ﷺ این نظر را تصویب کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت.



همگام بودن با معصومین علیهم‌السلام

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید. ﴿۱۱۹﴾

تفسیر

با صادقان باشید

در آیات گذشته، سخن در باره‌ی گروهی از متخلفان در میان بود؛ متخلفانی که عهد و پیمان خود را با خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شکسته و عملاً اظهارات خود را در مورد ایمان به خدا و روز جزا تکذیب نموده بودند و دیدیم که چگونه مسلمانان با قطع رابطه‌ی خود با آن‌ها، تنبیه‌شان کردند!

اما در آیه‌ی مورد بحث اشاره به نقطه‌ی مقابل آن‌ها کرده، دستور می‌دهد که رابطه‌ی خود را با راستگویان و آن‌ها که بر سر پیمان خود ایستاده‌اند محکم بدارند. نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید»؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾ و برای این که بتوانند راه پرپیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف بپیمایند، اضافه می‌کند: «با صادقان باشید»؛ ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾.

در این که منظور از «صادقین» چه کسانی است، مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند، ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی «صادقین» را تفسیر کرده است.

در سوره‌ی بقره می‌خوانیم: ﴿ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب
ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبیین و آتی المال علی
حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام
الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرين فی البأساء و
الضراء و حین البأس أولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون﴾.^(۱)

در این آیه می‌بینیم پس از آن که مسلمانان را از گفت و گوهای اضافی درباره‌ی
مسأله‌ی تغییر قبله نهی می‌کند، حقیقت نیکوکاری را برای آن‌ها چنین تفسیر می‌کند:
ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران، سپس انفاق در راه خدا
به نیازمندان و محرومان و بر پا داشتن نماز و پرداختن به زکات و وفای به عهد و استقامت
در برابر مشکلات به هنگام جهاد، و پس از ذکر همه‌ی این‌ها می‌گوید: کسانی که این
صفات را دارا باشند، «صادقان» و «پرهیزکاران» هستند.

و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و به دنبال آن
عمل در تمام زمینه‌ها باشد. در قرآن می‌خوانیم: ﴿انما المؤمنون الذین ءامنوا بالله و
رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و أنفسهم فی سبیل الله اولئک هم
الصادقون﴾^(۲)؛ «مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس
شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند (و علاوه بر این) با اموال و جان‌های خود در راه خدا
جهاد کردند، این‌ها صادقان هستند.

این آیه نیز «صدق» را مجموعه‌ای از ایمان و عمل که در آن هیچ‌گونه تردید و
تخلفی نباشد معرفی می‌کند. در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم: ﴿للفقراء المهاجرین الذین
اخرجوا من ديارهم و اموالهم یتتغون فضلاً من الله و رضواناً و ینصرون الله و
رسوله اولئک هم الصادقون﴾^(۳)؛ در این آیه مؤمنان محرومی که علی‌رغم همه‌ی
مشکلات، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند و جز رضای

۱. بقره / ۱۷۷؛ مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۲۲.

۲. حجرات / ۱۵.

۳. حشر / ۸.

خدا و یاری پیامبر ﷺ هدفی نداشتند، به عنوان صادقان معرفی شده‌اند. از مجموع این آیات نتیجه می‌گیریم که «صادقین» آن‌هایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می‌دهند، نه تردیدی به خود راه می‌دهند، نه عقب نشینی می‌کنند، نه از انبوه مشکلات می‌هراسند، بلکه با انواع فداکاری‌ها صدق ایمان خود را ثابت می‌کنند. شکی نیست که این صفات مراتبی دارد؛ بعضی ممکن است در قلّه‌ی آن قرار گرفته باشند که ما نام آن‌ها را «معصومان» می‌گذاریم و بعضی در مراحل پایین‌تر.^(۱)

نکته‌ها

۱. آیا منظور از صادقین تنها معصومان است؟

گرچه مفهوم صادقین همان‌گونه که در بالا ذکر کردیم مفهوم وسیعی است، ولی از روایات بسیاری استفاده می‌شود که منظور از این مفهوم در این جا تنها معصومین هستند. «سلیم بن قیس هلالی» چنین نقل می‌کند که روزی امیر مؤمنان علیه السلام با جمعی از مسلمانان گفت و گو داشت از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که خدا **﴿یا ایها الذین ءامنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین﴾** را نازل کرد سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا منظور از آن عام است یا خاص؟ پیامبر ﷺ فرمود: مأمورین به این دستور همه‌ی مؤمنانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادر م علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت است. هنگامی که علی علیه السلام این سؤال را کرد، حاضران گفتند: آری، این سخن را از پیامبر ﷺ شنیدیم.^(۲)

«نافع» از «عبدالله بن عمر» در تفسیر آیه چنین نقل می‌کند که خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسید، سپس فرمود: **﴿کونوا مع الصادقین﴾**؛ یعنی مع محمد و اهل بیته (با پیامبر اسلام و خاندانش).^(۳)

۲. تفسیر برهان / ج ۲ / ص ۱۷۰.

۱. نمونه / ج ۸ / ص ۱۷۸.

۳. همان.

گرچه بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسنده‌ی المنار ذیل روایت فوق را به این صورت نقل کرده‌اند: مع محمد و اصحابه، ولی با توجه به این که مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می‌شود و می‌دانیم صحابه‌ی پیامبر ﷺ در زمان محدودی بودند، عبارتی که در کتب شیعه از عبدالله بن عمر نقل شده صحیح‌تر به نظر می‌رسد. نویسنده‌ی تفسیر برهان نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می‌گوید: «موفق بن احمد» به اسناد خود از «ابن عباس» در ذیل آیه‌ی فوق چنین نقل کرده: هو علی بن ابیطالب؛ او علی بن ابیطالب است. سپس می‌گوید: همین مطلب را «عبدالرزاق» در کتاب «رموز الکنوز» نیز آورده است.^(۱)

۲. همگام بودن با معصومان

در آیه‌ی فوق دو دستور داده شده نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین. اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد و همه‌ی مؤمنان راستین و بااستقامت را شامل گردد، باید گفته شود: «کونوا من الصادقین»؛ از صادقین باشید نه با صادقین باشید. این خود قرینه‌ی روشنی است که «صادقین» در آیه به معنای گروه خاصی است. از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آن‌ها باشد، بلکه بدون شک منظور آن است که همگام آن‌ها باشد. آیا اگر کسی معصوم نباشد، ممکن است بدون قید و شرط، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومانند؟! بنابراین آن چه را از روایات استفاده کردیم، با دقت و تأمل از خود آیه نیز می‌توان استفاده کرد.

جالب توجه این که مفسر معروف «فخر رازی» که به تعصب و شک‌آوری معروف است این حقیقت را پذیرفته (هر چند غالب مفسران اهل تسنن با سکوت از این مسأله گذشته‌اند!) و می‌گوید: «خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده، بنابراین آیه دلالت بر این دارد که آن‌ها که جایز الخطا هستند باید به کسی اقتدا کنند که معصوم

است، تا در پرتو او از خطا مصون بمانند و این معنا در هر زمانی خواهد بود و هیچ دلیلی بر اختصاص آن به عصر پیامبر ﷺ نداریم»، ولی بعداً اضافه می‌کند: «قبول داریم که مفهوم آیه این است و در هر زمانی باید معصومی باشد، اما ما این معصوم را مجموع امت می‌دانیم نه یک فرد! و به تعبیر دیگر این آیه دلیل بر حجیت اجماع مؤمنین و عدم خطای مجموع امت است».^(۱)

به این ترتیب فخر رازی نیمی از راه را به خوبی پیمود، اما در نیمه‌ی دوم گرفتار اشتباه شده است. اگر او به یک نکته که در متن آیه است توجه می‌کرد، نیمه‌ی دوم راه را نیز به طور صحیح می‌پیمود و آن این است که اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد، خود این «پیرو» نیز جزء آن مجموع است و در واقع پیرو، جزئی از پیشوا می‌شود و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد، در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان و تابعان از متبوعان جدا هستند. نتیجه این که آیه‌ی فوق از آیاتی است که دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان می‌کند.

تنها سؤالی که باقی می‌ماند این است که «صادقین» جمع است و باید در هر عصری معصومان، متعدد باشند. پاسخ این سؤال نیز روشن است و آن این است که مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه‌ی اعصار با جمعی از صادقین خواهد بود و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد، هنگامی که همه‌ی قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد، نه از یک فرد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر ﷺ جز او کسی که واجب الطاعة باشد وجود نداشت، و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او می‌شود، بنابراین می‌فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست، بلکه جمع در مجموعه‌ی زمان‌هاست.^(۲)

۱. تفسیر فخر رازی / ج ۱۶ / ص ۲۲۰ - ۲۲۱. ۲. نمونه / ج ۸ / ص ۱۸۱.



عدم جواز تخلف از فرمان پیامبر اکرم ﷺ

﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ
وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا
مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۖ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ ۖ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ
ثِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ *
وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ
لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱﴾

ترجمه

سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینانی که اطراف آن‌ها هستند، از رسول خدا
تخلف جویند و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم‌پوشند. این به خاطر آن است که
هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آن‌ها نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب
خشم کافران می‌شود بر نمی‌دارند و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر این که به خاطر
آن، عمل صالحی برای آن‌ها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه
نمی‌کند. ﴿۱۲۰﴾ و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی‌کنند و هیچ
سرزمینی (به سوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی‌پیمایند، مگر این که برای آن‌ها
نوشته می‌شود؛ تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد. ﴿۱۲۱﴾

تفسیر

در آیات گذشته بحث‌هایی پیرامون سرزنش کسانی که از غزوه‌ی تبوک خودداری کرده بودند، به میان آمد، این دو آیه‌ی مورد بحث به عنوان یک قانون کلی و همگانی بحث‌نهایی را روی این موضوع می‌کند:

نخست می‌گوید: «مردم مدینه و بادیه نشینانی که در اطراف این شهر که مرکز و کانون اسلام است زندگی می‌کنند حق ندارند از رسول خدا ﷺ تخلف جویند»؛ ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ﴾ چرا که او رهبر امت و پیامبر خدا و رمز بقا و حیات ملت اسلام است و تنها گذاردن او نه فقط پیامبر ﷺ را به خطر می‌افکند، بلکه آیین خدا و علاوه بر آن موجودیت و حیات خود مؤمنان را نیز در خطر جدی قرار خواهد داد.

در واقع قرآن با استفاده از یک بیان عاطفی، همه‌ی افراد باایمان را به ملازمت پیامبر ﷺ و حمایت و دفاع از او در برابر مشکلات تشویق می‌کند و می‌گوید: جان شما از جان او عزیزتر و حیات شما از حیات او باارزش‌تر نیست، آیا ایمانتان اجازه می‌دهد او که پرارزش‌ترین وجود انسانی است و برای نجات و رهبری شما مبعوث شده به خطر بیفتد، و شما سلامت‌طلبان برای حفظ جان خویش از فداکاری در راه او مضایقه کنید؟!

مسلم است تأکید و تکیه روی مدینه و اطرافش به خاطر آن است که در آن روز کانون اسلام، مدینه بود وگرنه این حکم نه اختصاصی به مدینه و اطراف آن دارد و نه مخصوص پیامبر ﷺ است. این وظیفه‌ی همه‌ی مسلمانان در تمام قرون و اعصار است که رهبران خویش را همچون جان خویش، بلکه بیشتر گرامی دارند و در حفظ آنان بکوشند و آن‌ها را در برابر حوادث سخت تنها نگذارند چرا که خطر برای آن‌ها خطر برای امت است.

سپس به پاداش‌های مجاهدان که در برابر هرگونه مشکلی در راه جهاد نصیبشان می‌شود اشاره می‌کند و روی هفت قسمت از این مشکلات و پاداشش انگشت می‌گذارد و

می‌گوید: «این به خاطر آن است که هیچ‌گونه تشنگی به آن‌ها نمی‌رسد»؛ ﴿ذَلِك بِأَنَّهُمْ لَا يَصِيبُهُمْ ظَمَأٌ﴾، «و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی‌کنند»؛ ﴿و لَا نَصَبٌ﴾، «و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آن‌ها را نمی‌گیرد»؛ ﴿و لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، «و در هیچ نقطه‌ی خطرناک و میدان پر مخاطره‌ای که موجب خشم و ناراحتی کفار است قرار نمی‌گیرند»؛ ﴿و لَا يَطَّوْنُ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ﴾، «و هیچ ضربه‌ای از دشمن بر آن‌ها وارد نمی‌شود»؛ ﴿و لَا يِنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا﴾، «مگر این که در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آن‌ها ثبت می‌شود»؛ ﴿الْأَكْتَابُ لَهُمْ بِعَمَلٍ صَالِحٍ﴾.

و مسلماً پاداش یک به یک آن‌ها را از خداوند بزرگ دریافت خواهند داشت؛ «زیرا خدا پاداش نیکوکاران را هیچ‌گاه ضایع نمی‌کند»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾، «همچنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد، انفاق نمی‌کنند»؛ ﴿و لَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً﴾، «و هیچ سرزمینی را برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت زیر پا نمی‌گذارند، مگر این که تمام این گام‌ها و آن انفاق‌ها برای آن‌ها ثبت می‌شود»؛ ﴿و لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًّا إِلَّا أَكْتَبَ لَهُمْ﴾، «تا سرانجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد»؛ ﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.^(۱)

نکته‌ها

۱. پاداش مجاهدان

مجاهدان راه خدا هر ضربه‌ای از دشمن از جراحت و قتل و اسارت و مانند آن ببینند، در نامه‌ی اعمالشان برای پاداش الهی ثبت خواهد شد و متناسب هر یک اجری خواهند داشت.

۲. بهترین اعمال مجاهدان در دوران زندگی

مفسران برای جمله‌ی ﴿أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ دو گونه تفسیر ذکر کرده‌اند که

۱. نمونه / ج ۸ / ص ۱۸۵.

یکی بر اساس این است که کلمه‌ی «احسن» وصف برای افعال آن‌ها باشد و دیگری وصف پاداش آن‌ها.

در تفسیر اول که مادر بالا انتخاب کردیم و با ظاهر آیه نیز موافق تر است، این گونه اعمال مجاهدان به عنوان بهترین اعمال دوران حیاتشان شناخته شده و خداوند پاداش آن را متناسب با آن می‌دهد، و در تفسیر دوم که احتیاج به تقدیر گرفتن کلمه‌ی «من» بعد از کلمه‌ی «احسن» دارد، پاداش الهی بهتر و بالاتر از اعمالشان معرفی شده و تقدیر جمله چنین است: ﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ یعنی خداوند آن‌ها را بهتر از آن چه انجام دادند پاداش می‌دهد.

۳. محفوظ بودن اعمال مجاهدان

آیات فوق تنها برای مسلمانان دیروز نبود، بلکه برای دیروز و امروز و همه‌ی قرون و اعصار است. بدون شک، شرکت در هر نوع جهاد خواه کوچک باشد یا بزرگ، مشکلات و ناراحتی‌های گوناگون دارد؛ مشکلات جسمی و روحی و مشکلات مالی و مانند آن، ولی هرگاه مجاهدان دل و جان خود را با ایمان به خدا و وعده‌های بزرگ او روشن سازند و بدانند هر نفسی و هر سخنی و هر گامی در این راه بر می‌دارند گم نمی‌شود، بلکه حساب همه‌ی آن‌ها بدون کم و کاست و در نهایت دقت محفوظ است و خداوند در برابر آن‌ها به عنوان بهترین اعمال از دریای بیکران لطفش شایسته‌ترین پاداش‌ها را می‌دهد. با این حال هرگز از تحمل این مشکلات سر باز نمی‌زنند و از عظمت آن‌ها نمی‌هراسند و هیچ‌گونه ضعف و فتوری هر چند جهاد طولانی و پرحادثه و پرمشقت باشد به خود راه نمی‌دهند.

۴. ممنوعیت تخلف از دستور پیامبر اکرم ﷺ

این آیه حقّ تخلف از رسول خدا ﷺ را از اهل مدینه و اعرابی که در اطراف آن هستند سلب نموده، سپس خاطر نشان می‌سازد که خداوند در مقابل این سلب حق، برای ایشان در برابر مصیبتی که در جهاد ببینند از قبیل گرسنگی و عطش و تعب، و در برابر هر

سرزمینی که ببینند و بدان وسیله کفار را به شدت خشم دچار سازند، یا هر بلایی که به سر آنان بیاورند، یک عمل صالح در نامه‌ی عملشان می‌نویسد؛ چون در این صورت نیکوکارند و خدا اجر محسنین را ضایع نمی‌سازد. این معنای ﴿ذَلِكْ بَانِهِمْ لَا يَصِيبُهُمْ ظُلْمًا﴾ است. آن‌گاه می‌فرماید: «هزینه‌ای که در این راه خرج می‌کنند، چه کم و چه زیاد و همچنین هر وادی که طی می‌نمایند، برای آنان نوشته می‌شود و نزد خدا محفوظ می‌ماند، تا به بهترین پاداش جزا داده شوند.

و جمله‌ی ﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ غایت و نتیجه‌ای است که بر جمله‌ی ﴿كُتِبَ لَهُمْ﴾ مترتب شده و معنایش این است که نتیجه‌ی این نوشتن این است که خداوند جزای بهتری اعمالشان را بدهد و اگر تنها جزای نیکوترین اعمالشان را ذکر کرد، برای این بود که بیشتر رغبت صاحب عمل متوجه آن‌گونه اعمال است. ممکن هم هست از این جهت باشد که پاداش بهترین اعمال مستلزم پاداش سایر اعمال نیز هست، و نیز ممکن است مراد به احسن اعمال، جهاد در راه خدا باشد؛ برای این که جهاد از همه‌ی اعمال نیک دیگر سخت‌تر و نیز مهم‌تر است. زیرا قیام امر دین بدان بستگی دارد. البته در این میان معنای دیگری نیز هست، و این که جزای عمل در حقیقت همان خود عمل است، که به سوی پروردگار رفته است و بهترین جزا همان بهترین اعمال است، پس در نتیجه جزا دادن به احسن اعمال معنایش جزا دادن به احسن جزا است. معنای دیگری نیز هست و آن این است که خدای سبحان گناهان ایشان را که باعث بی‌رونقی اعمال نیک ایشان شده می‌آمرزد و جهات نقص اعمال آنان را می‌زداید و می‌پوشاند و بدین وسیله عمل ایشان را بعد از آن که عمل نیک بود، به صورت عمل نیکوتر در می‌آورد و آن‌گاه به آن عمل نیکوتر پاداش می‌دهد و ممکن هم هست این وجه با وجه قبلی به یک معنا برگردد.^(۱)



عصمت اهل بیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^(۱)

ترجمه

خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

تفسیر

قرآن کریم بعد از دستورات مختلفی نسبت به همسران پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ارتباط با حفظ حیا و حجاب و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و اطاعت از خدا و رسول، موضوع عصمت و طهارت از گناه و معصیت را در باره‌ی اهل بیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌کند و می‌فرماید: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه‌ی خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. جمله‌ی «یرید» اشاره به اراده‌ی تکوینی پروردگار است، وگرنه اراده‌ی تشریحی و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارد و همه‌ی مردم بدون استثنا به حکم شرع موظفند از هرگونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود اراده‌ی تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث‌هایی که در مسأله‌ی معصوم بودن انبیا و امامان داشته‌ایم، پاسخ این سخن روشن می‌شود و در این جا به طور خلاصه می‌توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی

اكتسابی از طریق اعمال خویشند و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار تا بتوانند الگو و اسوه‌ی مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست قطعه‌ی آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد.

واژه‌ی «رجس» به معنای شیء ناپاک است، خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه‌ی این‌ها. این که در بعضی از کلمات، «رجس» به معنای گناه یا شرک یا بخل و حسد، یا اعتقاد باطل و مانند آن تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق‌هایی از آن است، وگرنه مفهوم این کلمه، مفهومی عام و فراگیر است و همه‌ی انواع پلیدی‌ها را به حکم این که الف و لام در این جا به اصطلاح «الف و لام جنس» است شامل می‌شود.

«تطهیر» به معنای پاک ساختن و در حقیقت تأکید است بر مسأله‌ی «اذهاب رجس» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت مفعول مطلق در این جا نیز تأکید دیگری بر این معنا محسوب می‌شود، اما تعبیر «اهل البیت»، به اتفاق همه‌ی علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر ﷺ است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود؛ زیرا «بیت» گرچه به صورت مطلق در این جا ذکر شده، اما به قرینه‌ی آیات قبل و بعد، منظور از آن بیت و خانه‌ی پیامبر ﷺ است.

اما این که مقصود از «اهل بیت پیامبر ﷺ» در این جا چه اشخاصی می‌باشند، در میان مفسران گفت و گو است. بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر ﷺ دانسته‌اند و آیات قبل و بعد را که در باره‌ی ازدواج رسول خدا ﷺ سخن می‌گوید، قرینه‌ی این معنا

شمرده‌اند، ولی با توجه به یک مطلب، این عقیده نفی می‌شود و آن این که ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر جمع مؤنث است، در حالی که ضمیر این قسمت از آیه ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾ همه به صورت جمع مذکر است و این نشان می‌دهد معنای دیگری در نظر بوده است.

از این رو بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه‌ی خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته‌اند. از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنای دوم یعنی شمول همه‌ی خاندان پیامبر ﷺ را نیز نفی می‌کند و می‌گوید: مخاطب در آیه‌ی فوق منحصرأً پنج نفرند: پیامبر ﷺ، علی ع، فاطمه ع و حسن و حسین ع.

با وجود این نصوص فراوان که قرینه‌ی روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است، تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنای سوم یعنی اختصاص به «خمسه طیبه» است. تنها سؤالی که در این جا باقی می‌ماند این است که چگونه در لا به لای بحث از وظایف زنان پیامبر ﷺ مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر ﷺ نمی‌شود.

پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» چنین می‌گوید: «این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می‌کنیم که در کنار هم قرار دارند، اما از موضوعات مختلفی سخن می‌گویند، قرآن پر است از این گونه بحث‌ها. همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است». مفسر بزرگ نویسنده‌ی «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه‌اش چنین است: «ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله‌ی ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...﴾ همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می‌شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، امام به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است».

پاسخ سومی که می‌توان به سؤال داد این است که قرآن می‌خواهد به همسران

پیامبر ﷺ بگوید: شما در میان خانواده‌ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه‌ی درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته، سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده‌ای که پنج معصوم پاک در آن است، مسؤولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می‌کند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحاً سخن خواهیم گفت.

نکته‌ها

۱. انحصار عصمت در اهل بیت

کلمه‌ی «انما» در آیه انحصار خواست خدا را می‌رساند و می‌فهماند که خدا خواسته رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند و به آنان عصمت دهد، و کلمه‌ی «اهل البیت» چه این که صرفاً برای اختصاص باشد تا غیر اهل خانه داخل در حکم نشوند و چه این که این کلمه نوعی مدح باشد و چه این که ندا و به معنای «ای اهل بیت» بوده باشد، به هر صورت دلالت دارد بر این که دور کردن رجس و پلیدی از آنان و تطهیرشان، مسئله‌ای است مختص به آنان و کسانی که مخاطب در کلمه‌ی «عنکم» از شمایند).

بنابراین در آیه‌ی شریفه در حقیقت دو تا قصر و انحصار به کار رفته، یکی انحصار اراده و خواست خداوند در دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت، دوم انحصار این عصمت در اهل بیت.^(۱)

حالا باید دید اهل بیت کیست؟ به طور مسلم زنان آن جناب جزء اهل بیت او نیستند، برای این که هیچ گاه صحیح نیست ضمیر مردان را به زنان ارجاع داد و به زنان گفت «عنکم»، بلکه اگر همسران هم اهل بیت بودند، باید می‌فرمود: «عنکن». بعضی

برای فرار از این اشکال گفته‌اند: این وقتی است که تنها زنان مراد باشند، اما اگر زن و مرد اهل بیت همه مورد نظر باشند، اشکال ندارد که ضمیر «عنکم» به آنان خطاب شود هم چنان که بعضی دیگر گفته‌اند: مراد به اهل بیت، اهل بیت الحرام است که در آیه‌ی ﴿ان اولیاءه الا المتقون﴾ آنان را متقی خوانده، و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد اهل مسجد رسول خدا ﷺ است و بعضی گفته‌اند: همه‌ی آن کسانی است که در عرف جزء خاندان آن جناب به شمار می‌روند، چه همسرانش و چه خویشاوندان و نزدیکانش؛ یعنی آل عباس، آل عقیل، آل جعفر و آل علی و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد خود رسول خدا ﷺ و همسران اوست و شاید آن چه به عکرمه و عروه نسبت داده‌اند همین باشد. چون آن‌ها گفته‌اند: مراد تنها و تنها همسران رسول خدا ﷺ است.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد غیر همسران آن جناب و خطاب در «عنکم» متوجه اقربای رسول خدا ﷺ است؛ یعنی آل عباس، آل علی، آل عقیل و آل جعفر. به هر حال مراد به بردن رجس و تطهیر اهل بیت تنها همان تقوای دینی و اجتناب از نواهی و امتثال اوامر است، بنابراین معنای آیه این است که خدای تعالی از این تکالیف دینی که متوجه شما کرده سودی نمی‌برد و نمی‌خواهد سود ببرد، بلکه می‌خواهد شما را پاک کند و پلیدی را از شما دوز سازد، بنابراین آیه‌ی شریفه در حد آیه‌ی ﴿ما یرید الله لیجعل علیکم من جرح و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم﴾^(۱)؛ خدا نمی‌خواهد بیهوده بار شما را سنگین کند، بلکه می‌خواهد پاکتان سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند، می‌باشد و اگر معنا این باشد، آن وقت آیه‌ی شریفه با هیچ یک از چند معنایی که گذشت نمی‌سازد؛ چون این معنا با اختصاص آیه به اهل بیت منافات دارد. زیرا خدا این گونه تطهیر را برای عموم مسلمانان و مکلفین به احکام دین می‌خواهد، نه برای خصوص اهل بیت و حال آن که گفتیم آیه‌ی شریفه دو انحصار را می‌رساند و دومی اش انحصار تطهیر در اهل بیت است.^(۲)

۲. معنای اذهاب رجس

کلمه‌ی «رجس» به کسره‌ی راء، و سکون جیم، صفتی است از ماده‌ی «رجاست»؛ یعنی پلیدی و قذارت، و پلیدی قذارت هیأت است در نفس آدمی که آدمی را وادار به اجتناب و نفرت می‌نماید و نیز هیأت است در ظاهر موجود پلید، که باز آدمی از آن نفرت می‌نماید. اولی مانند پلیدی رذایل و دومی مانند پلیدی خوک، همچنان که قرآن کریم در هر دو معنا اطلاق کرده، درباره‌ی پلیدی ظاهری فرموده: ﴿او لحم خنزیر فانه رجس﴾^(۱)؛ یعنی گوشت خوک که پلید است، و هم در پلیدی‌های معنوی مانند شرک و کفر و اعمال ناشایست به کار زده و فرموده: ﴿و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون﴾^(۲) و آن‌هایی که در دل بیمارند، قرآن پلیدی دیگری بر پلیدی‌هایشان می‌افزاید و می‌میرند در حالی که کافرند.

و نیز فرموده: ﴿و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون﴾^(۳) و کسی که خدا بخواهد گمراهش کند، دلش را تنگ و ناپذیرا می‌کند به طوری که پذیرفتن حق برایش چون رفتن به آسمان غیر ممکن باشد، خدا این چنین پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند مسلط می‌سازد.

این کلمه به هر معنا که باشد نسبت به انسان عبارت است از ادراکی نفسانی و اثری شعوری که از علاقه و بستگی قلب به اعتقادی باطل یا عملی زشت حاصل می‌شود. وقتی می‌گوییم انسان پلید، یعنی انسانی که به خاطر دل‌بستگی به عقاید باطل یا عمل باطل دلش دچار پلیدی شده است، و با در نظر گرفتن این که کلمه‌ی «رجس» در آیه‌ی شریفه، الف و لام دارد، که جنس را می‌رساند معنایش این می‌شود: «که خدا می‌خواهد تمامی انواع پلیدی‌ها و هیئت‌های خبیثه و رذیله را از نفس شما ببرد، هیئت‌هایی که

۱. انعام / ۱۴۵.

۲. توبه / ۱۲۵.

۳. انعام / ۱۲۵.

اعتقاد حق و عمل حق را از انسان می‌گیرد، و چنین ازاله‌ای با عصمت الهیه منطبق می‌شود و آن عبارت است از صورت علمیه‌ای در نفس، که انسان را از هر باطلی چه عقاید و چه اعمال حفظ می‌کند، پس آیه‌ی شریفه یکی از ادله‌ی عصمت اهل بیت علیهم‌السلام است. برای این که قبلاً گفتیم اگر مراد به آیه چنین معنایی نباشد، بلکه مراد به آن، تقوا یا تشدید در تکالیف باشد، دیگر اختصاصی به اهل بیت نخواهد داشت، خدا از همه‌ی بندگان تقوا می‌خواهد نه تنها از اهل بیت، و نیز گفتیم که یکی از اهل بیت، خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و با این که آن جناب به اتفاق عموم مسلمانان از شیعه و سنی معصوم است، دیگر معنا ندارد که خدا از او تقوا بخواند.

پس چاره‌ای جز این نیست که آیه‌ی شریفه را حمل بر عصمت اهل بیت کنیم و بگوییم: مراد به بردن رجس، عصمت از اعتقاد و عمل باطل است و مراد به تطهیر در جمله‌ی «**یَطْهَرُكُمْ تَطْهیراً**» که با مصدر «تطهیر» تأکید شده زایل ساختن اثر رجس، به وسیله‌ی وارد کردن مقابل آن است و آن عبارت است از اعتقاد به حق، پس تطهیر اهل بیت علیهم‌السلام عبارت شد از این که ایشان را مجهز به ادراک حق کند، حق در اعتقاد و حق در عمل و آن وقت مراد به اراده این معنا (خدا می‌خواهد چنین کند)، نیز اراده‌ی تکوینی می‌شود؛ چون قبلاً هم گفتیم اراده‌ی تشریحی را که منشأ تکالیف دینی و منشأ متوجه ساختن آن تکالیف به مکلفین است، اصلاً با این مقام سازگار نیست (چون گفتیم اراده‌ی تشریحی را نسبت به تمام مردم دارد نه تنها نسبت به اهل بیت).

پس معنای آیه این شد که خدای سبحان مستمراً و دائماً اراده دارد شما را به این موهبت، یعنی موهبت عصمت اختصاص دهد، به این طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل بیت ببرد و در جای آن عصمتی بیاورد که حتی اثری از آن اعتقاد باطل و عمل زشت در دل‌هایتان باقی نگذارد.

۳. آیه‌ی تطهیر، برهان روشن عصمت

بعضی از مفسران «رجس» را در آیه‌ی فوق، تنها اشاره به شرک یا گناهان کبیره‌ی

زشت همچون «زنا» دانسته‌اند در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرجس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود چرا که گناهان همه رجسند، از این رو این کلمه در قرآن به «شرک»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشت‌های حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است.^(۱)

با توجه به این که اراده‌ی الهی تخلف‌ناپذیر است و جمله‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس» دلیل بر اراده‌ی حتمی او می‌باشد، مخصوصاً با توجه به کلمه‌ی «انما» که برای حصر و تأکید است روشن می‌شود که اراده‌ی قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت علیهم‌السلام از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده‌ی الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست؛ زیرا این دستورات شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت ندارد، بنابراین با مفهوم کلمه‌ی «انما» سازگار نمی‌باشد، پس این اراده‌ی مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت علیهم‌السلام را بر عصمت و ادامه‌ی آن یاری می‌دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلاً شرح دادیم).

در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمده است: «عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً؛ خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت و از آلودگی‌ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملاً تطهیر نمود. با این توضیح در دلالت آیه‌ی فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.^(۲)

۴. آیه‌ی تطهیر درباره‌ی چه کسانی است؟

۱. حج / ۳۰؛ مائده / ۹۰؛ توبه / ۱۲۵؛ انعام / ۱۴۵. ۲. نمونه / ج ۱۷ / ص ۲۹۷.

گفتیم این آیه گرچه در لا به لای آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ آمده، اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر») دلیل بر این است که این آیه، محتوایی جدای از آن آیات دارد. به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام ندانسته‌اند معنای وسیعی برای آن قائل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر ﷺ را. ولی روایات فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد آیه مخصوص این بزرگواران است و همسران در این معنا داخل نیستند، هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را در ذیل از نظر می‌گذرانیم:

الف. روایاتی که از خود همسران پیامبر ﷺ نقل شده و می‌گوید: هنگامی که پیامبر ﷺ سخن از این آیه‌ی شریفه می‌گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم؟ فرمود: «شما خوبید، اما مشمول این آیه نیستید!»

از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر ﷺ در خانه‌ی خود بود که فاطمه علیها‌السلام پارچه‌ی حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر ﷺ فرمود: همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا کن. آن‌ها را آورد، سپس غذا خوردند. بعد پیامبر ﷺ عبا‌یی بر آن‌ها افکند و گفت: «اللهم هؤلاء اهلبیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً؛ خداوندا! این‌ها خاندان من هستند، پلیدی را از آن‌ها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان» و در این جا آیه‌ی ﴿انما یرید الله﴾ نازل شد. من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا! فرمود: «انک الی خیر؛ تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره‌ی این گروه نیستی).^(۱)

و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می‌کند: هنگامی که از او درباره‌ی جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که درباره‌ی علی علیه‌السلام از او سؤال کردند چنین گفت: تستلنی عن احب الناس

كان الى رسول الله ﷺ و زوج احب الناس كان الى رسول الله لقد رأيت علياً و فاطمة و حسناً و حسيناً عليهم السلام و جمع رسول الله ﷺ بثوب عليهم ثم قال: «اللهم هؤلاء اهلبيتي و حامتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً»، فقلت يا رسول الله انا من أهلك قال تنحى فانك الى خير؛ آیا از من درباره‌ی کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر ﷺ بود و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ بود، من با چشم خود علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر ﷺ آن‌ها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: «خداوندا! این‌ها خاندان من هستند و حامیان من، رجس را از آن‌ها ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما»، من عرض کردم ای رسول خدا! آیا من هم از آن‌ها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزء این جمع نمی‌باشی).^(۱)

این‌گونه روایات با صراحت می‌گویند که همسران پیامبر ﷺ به عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

ب. روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه‌ی آن‌ها استفاده می‌شود پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند (یا به خدمت او آمدند) پیامبر ﷺ عبايي بر آن‌ها افکند و گفت: «خداوندا! این‌ها خاندان من هستند، رجس و آلودگی را از آن‌ها دور کن، در این هنگام آیه‌ی ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس﴾ نازل گردید. دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در «شواهد التنزيل» این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است.^(۲)

در این جا این سؤال جلب توجه می‌کند که هدف از جمع کردن آن‌ها در زیر کساء چه بوده است؟ گویا پیامبر ﷺ می‌خواست است کاملاً آن‌ها را مشخص کند و بگوید آیه‌ی فوق، تنها درباره‌ی این گروه است، مبدا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر ﷺ و همه‌ی کسانی که جزء خاندان او هستند بداند. حتی در بعضی از روایات آمده

۱. مجمع البيان / ج ۸ / ص ۵۵۹.

۲. شواهد التنزيل / ج ۲ / ص ۳۱.

است که پیامبر ﷺ سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا! اهل بیت من این‌ها هستند، پلیدی را از آن‌ها دور کن؛ اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً».

ج. در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم: بعد از نزول آیه‌ی فوق پیامبر ﷺ مدت شش ماه هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه‌ی فاطمه علیها السلام می‌گذشت صدا می‌زد: «الصلوة یا اهل البیت! انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛ هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد». این حدیث را حاکم حسکانی از «انس بن مالک» نقل کرده است.^(۱)

در روایت دیگری که از «ابوسعید خدری» از پیامبر ﷺ نقل شده می‌خوانیم: پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد.^(۲) این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه‌ی فاطمه علیها السلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر ﷺ باز می‌شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود، در خانه‌ی فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آن جا از پیامبر می‌شنیدند.

با این حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر ﷺ نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می‌دانند.

قابل توجه این که «عایشه» همسر پیامبر ﷺ که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضایل خود و ریزه‌کاری‌های ارتباطش با پیامبر چیزی فرو گذار نمی‌کرد اگر این آیه شامل او می‌شد، قطعاً در لا به لای سخنانش به مناسبت‌هایی از آن سخن

۱. شواهد التنزیل / ج ۲ / ص ۱۱.

۲. شواهد التنزیل / ج ۲ / ص ۲۸ - ۲۹.

می‌گفت در حالی که هرگز چنین سخنی از او نقل نشده است. د. روایات متعددی از «ابوسعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد این آیه تنها در باره‌ی همان پنج تن نازل شده است؛ نزلت فی خمسة: فی رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم‌السلام^(۱). این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند.

از مجموع آن چه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می‌کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد تا آن جا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد. نویسنده‌ی کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است. از همه‌ی این‌ها گذشته پاره‌ای از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضدّ امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته‌ی بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد.

بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت. عیب‌جویی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و بافضیلت‌ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است. این سخن به قدری بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند!^(۲)

۵. آزاده‌ی الهی در این جا تکوینی است یا تشریعی؟

۲. نمونه / ج ۱۷ / ص ۲۹۸.

۱. شواهد التنزیل / ج ۲ / ص ۲۵.

در لا به لای تفسیر آیه، اشاره‌ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله‌ی ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس﴾ اراده‌ی تکوینی است نه تشریحی. برای توضیح بیشتر باید یادآور شویم که منظور از اراده‌ی تشریحی همان اوامر و نواهی الهی است. برای مثال خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته، این اراده‌ی تشریحی است. معلوم است که اراده‌ی تشریحی به افعال ما تعلق می‌گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه‌ی فوق متعلق اراده افعال خدا است. می‌فرماید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنابراین چنین اراده‌ای باید تکوینی باشد و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

افزون بر این، مسأله‌ی «اراده‌ی تشریحی» نسبت به پاکی و تقوا انحصار به اهل بیت علیهم‌السلام ندارد؛ زیرا خدا به همه دستور داده است پاک و باتقوا باشند، و این مزیتی برای آن‌ها نخواهد بود؛ زیرا همه‌ی مکلفان مشمول این فرمانند.^(۱)

به هر حال این موضوع یعنی اراده‌ی تشریحی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد؛ زیرا همه‌ی این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم و ویژه می‌کند که مخصوص اهل بیت علیهم‌السلام است. این نیز مسلم است که «رجس» در این جا به معنای پلیدی ظاهری نمی‌باشد، بلکه اشاره به پلیدی‌های باطنی است و اطلاق این کلمه هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می‌کند، و همه‌ی گناهان و آلودگی‌های عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می‌شود.

نکته‌ی دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده‌ی تکوینی که به معنای خلقت و آفرینش است، در این جا به معنای مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح این که: مقام عصمت به معنای یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می‌شود، اما با وجود این حالت، چنان نیست که آن‌ها

۱. مجمع البیان / ج ۸ / ص ۵۶۰؛ نمونه / ج ۱۷ / ص ۳۰۳.

نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می‌پوشند. درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده‌ی بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می‌داند نمی‌خورد با این که قدرت بر این کار دارد، اما آگاهی‌ها و مبادی فکری و روحی او سبب می‌شود که با میل و اراده‌ی خود از این کار چشم‌پوشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه‌ای است که به پیامبران داده شده نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسؤولیت سنگین رهبری به آن‌ها داده، بنابراین امتیازی است که بهره‌ی آن عاید همگان می‌شود و این عین عدالت است، درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده‌های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن از آن بهره می‌گیرد.

از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسؤولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آن‌ها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص‌کننده‌ی خطا عدالت است. نتیجه این که این اراده‌ی تکوینی است در سر حد یک مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار.^(۱)

داستان مباهله

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ
اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ * إِنَّ هَذَا لَهَوُ الْقِصَصِ الْحَقِّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ
لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾^(۱)

ترجمه

هر گاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به
محاچه و ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم
فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود
دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن‌گاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار
دهیم.» ﴿۶۱﴾ این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او
یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست و خداوند
توانا و حکیم است. ﴿۶۲﴾ اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی
گردانند، (بدان که طالب حق نیستند؛ و) خداوند از مفسده جویان، آگاه است. ﴿۶۳﴾

معنای واژه‌ها

۱. حَاجَّكَ: محاچه به معنای حجت و دلیل آوردن در برابر یکدیگر است.
۲. تَعَالَوْا: اسم فعل و مفرد آن «تعال» یعنی بیایید. اصل آن علو است که به معنای بالا رفتن است.
۳. نَبْتَهِلْ: ابتهال به معنای لعن کردن یا دعا کردن برای هلاکت و نابودی است.
۴. قِصَص: این کلمه مفرد و به معنای قصه است و در اصل از ماده‌ی «قَصَّ» به معنای

جستجو کردن چیزی است. تلافی کردن خون ریخته شده را قصاص می‌گویند. زیرا به وسیله‌ی آن حق صاحبان خون جستجو شده است.^(۱)

شان نزول

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نصاری را به مباحله دعوت کرد، نمایندگان مسیحیان نجران از وی یک روز مهلت خواستند و چون با بزرگان خود مشورت کردند، اسقف آنان گفت: فردا بنگرید اگر محمد صلی الله علیه و آله با اهل و فرزند خود آمد، از مباحله پرهیز کنید و اگر با اصحاب خود آمد، مباحله کنید که کاری از او ساخته نیست.

فردا صبح هنگامی که پیامبر را با اهل بیت خود دیدند، آن حضرت به درخواست آنان اهل بیت خود را معرفی کرد و دوزانو نشست. اسقف گفت: به خدا قسم این مرد مانند انبیا نشسته و حاضر به مباحله نشدند. سید که بزرگ نصاری بود، به اسقف گفت: ای ابا حارثه! جلو برو و مباحله کن. او گفت: به خدا سوگند او را آماده‌ی مباحله می‌بینم، می‌ترسم راستگو باشد و اگر مباحله کنم، یک نصرانی زنده نخواهد ماند.

آن گاه گفت: چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند که کوه‌ها را از جای بکنند، البته خواهد شد و با او مباحله نکنید که هلاک خواهید شد. در نتیجه حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه تن در دادند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به آن کس که جانم در دست اوست، اگر با من مباحله می‌کردند، همگی به صورت بوزینه و خنزیر در می‌آمدند و بیابان بر آن‌ها وادی آتش می‌شد.^(۲)

تفسیر

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾؛ این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که بر نفی الوهیت مسیح علیه السلام در آن‌ها شده بود، به پیامبر دستور می‌دهد: اگر بعد از این علم و دانشی که به تو رسید، باز اشخاصی به محاجه و ستیز با تو برخیزند، از آن‌ها

۱. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۷۶۱؛ مفردات راغب. ۲. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۷۶۲.

دعوت به مباحله کن و به آن‌ها بگو: ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را فرا می‌خوانیم، شما نیز زنان خود را و نیز ما از نفوس خود دعوت می‌کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید؛ آن‌گاه مباحله و تضرع می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم.

ناگفته پیداست منظور از مباحله این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده گردند. زیرا چنین عملی به خودی خود هیچ‌گونه تأثیری ندارد، بلکه مراد این است که دعا و نفرین اثر خود را عملاً آشکار سازد و دروغگو فوراً به عذابی گرفتار شود. در آیه‌ی بعد می‌فرماید: آن‌چه در باره‌ی داستان عیسی عَلَيْهِ السَّلَام برای تو شرح دادیم، واقعیتی است که از طرف پروردگار بر تو نازل شده است. بنابراین، ادعاهایی که درباره‌ی الوهیت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام می‌کردند یا او را فرزند خدا می‌دانستند، همگی بی‌اساس است، سپس برای تأکید اضافه می‌کند: آن‌کس که سزاوار پرستش است، فقط خداوند عزیز و حکیم است. ﴿وَمَا مِنْ آلِهَ إِلَّا اللَّهُ﴾؛ یعنی هیچ‌کس از شما استحقاق نام‌گذاری ندارد مگر الله و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام چنان که نصاری گمان کرده‌اند، خدا نیست، بلکه رسول خدا و بنده اوست. سپس می‌فرماید: اگر از پیروی تو و تصدیق سخنان و براهین و بیّناتی که بر آن‌ها اقامه کردی، اعراض کردند، خداوند فاسدان و فتنه‌جویان را می‌شناسد؛ ﴿فَان تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾ و آن‌ها را به فسادشان کیفر خواهد داد. این آیه برای ترساندن از عذاب است، و گرنه خداوند صالح و فاسد را می‌شناسد.^(۱)

نکته‌ها

۱. تحقق نسب از طریق فرزندان دختر

بر پایه‌ی آیه‌ی شریفه، به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می‌شود، بر خلاف آن‌چه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می‌دانستند و می‌گفتند: «بنونا بنو أبناءنا و بناتنا، بنوهنّ أبناء الرّجال الأبعد»؛ یعنی فرزندان ما تنها پسر

۱. مجمع البیان / ج ۲ / ص ۷۶۵؛ نمونه / ج ۲ / ص ۴۳۹.

زاده‌های ما هستند، اما دختر زاده‌های ما فرزندان مردان بیگانه محسوب می‌شوند، نه فرزندان ما؛ لیکن اسلام این طرز تفکر را به شدت درهم کوبید. در قرآن درباره‌ی فرزندان ابراهیم می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ ذَرِيَّتَهُ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوْسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَاسَ كُلَّ مَن الصَّالِحِينَ﴾؛ در این آیه حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام از فرزندان ابراهیم شمرده شده، با آن که فرزند دختری او بود و در روایاتی که از طرق شیعه و سنی درباره‌ی امام حسن و امام حسین وارد شده، اطلاق کلمه‌ی «ابن رسول الله» کراراً دیده می‌شود.^(۱)

۲. اهتمام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مباحله

گرچه مباحله ظاهراً میان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مردان نصاری واقع شده است؛ لیکن آن حضرت فرزندان و زنان را هم در دعوت خود وارد ساخت تا دلالت بیشتری بر صدق شخص دعوت کننده یعنی شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشته باشد و شمارش تفصیلی آنان نشانه‌ی دیگری بر اعتماد شخص داعی به مباحله است. زیرا با این دلالت گویا گفته است: باید دو جمعیت با هم مباحله کنند تا هر دسته که بر غیر حق بودند، لعنت الهی همه‌ی آن‌ها را شامل و اساساً ریشه‌ی معاندان از بیخ و بن کنده شود.

بنابراین، صدق کلام توقفی بر کثرت فرزندان و زنان ندارد. زیرا منظور اصلی از مباحله هلاکت یکی از دو طرف است و تمامی مفسران و اهل حدیث بر این معنا اتفاق دارند و تاریخ هم آن را تأیید کرده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیر از حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام شخص دیگری را به همراه خود نیاورد.^(۲)

۳. ادعا و مباحله گروهی

کاربرد کلمه‌ی «فنجعل» به جای «فنسأل» اشاره بر جزمی بودن دعا و مردود نشدنش است؛ به گونه‌ای که امتیاز حق و باطل از آن جا روشن و بر آن مبتنی می‌گردد. پرواضح است که الف و لام در «الکاذبین» جنبه‌ی عهدی دارد، نه آن که برای استغراق یا جنس باشد. زیرا مراد قرار دادن لعنت بر تمام کاذب‌ها یا جنس کاذب نیست، بلکه مقصود

۱. نمونه / ج ۲ / ص ۴۴۵.

۲. المیزان / ج ۳ / ص ۲۲۳.

قرار لعنت بر کاذبانی است که در یکی از دو طرف محاجه واقع شده‌اند؛ یک طرف پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیتش و طرف دیگر نصاریی که برای احتجاج آمده بودند. آری! اگر مباحله میان شخص پیامبر و جماعت نصاری بود؛ یعنی یکی از دو طرف مفرد و طرف دیگر جمع بود، باید با لفظی از آن تعبیر شود که قابل اطلاق بر مفرد و جمع باشد، مثل آن که بگوید: «فجعل لعنة الله على من كان كاذباً». پس کاربرد «الکاذبین» که تنها بر جمع صادق است نشان می‌دهد که هر دو طرف مباحله دارای جمعیتی بودند. همچنین کسانی که برای مباحله حاضر شدند، همگی شریک در دعوی بودند. زیرا کذب و دروغ هنگامی تصور دارد که دعوی در میان باشد.^(۱)

۴. مباحله، حکم عمومی

تردید نیست که آیه‌ی فوق دستور کلی برای دعوت به مباحله به مسلمانان نمی‌دهد، بلکه روی سخن تنها با پیامبر اسلام ﷺ است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباحله در برابر مخالفان حکمی عمومی باشد و افراد باایمان که از تقوا و خداپرستی کامل برخوردارند، به هنگام لجاجت دشمنان در برابر استدلال‌های آنان، دعوت به مباحله کنند. از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده، عمومیت این حکم استفاده می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند، آن‌ها را به مباحله دعوت کنید راوی می‌گوید: سؤال کردم که چگونه مباحله کنم؟ فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاق کن و گمان می‌کنم که فرمود سه روز روزه بگیر و غسل کن و با کسی که می‌خواهی مباحله کنی، به صحرا برو. انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوند! تو پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه‌ای و آگاه از اسرار نهان هستی و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد، بلایی را از آسمان بر او بفرست. چیزی نخواهد گذشت که نتیجه‌ی این دعا آشکار خواهد شد.

سپس فرمود: به خدا سوگند! هرگز کسی را نیافتم که حاضر باشد با من مباحله کند.^(۲)

۱. المیزان / ج ۳ / ص ۲۲۴.

۲. نور الثقلین / ج ۱ / ص ۳۵۱؛ نمونه / ج ۲ / ص ۴۴۷.

۵. پاسخ به یک پرسش

سؤال: چگونه ممکن است منظور از «أبناءنا» (فرزندان ما) حسن و حسین علیهما السلام باشد، با آن که «أبناء» جمع است و جمع بر دو نفر اطلاق نمی‌شود و نیز چگونه «أنفسنا و نساءنا» که جمع هستند، بر علی و فاطمه اطلاق شده، با این که آن‌ها تنها هستند؟

پاسخ: الف. احادیث فراوانی از فریقین نقل شده که مقصود از آیه‌ی شریفه اهل بیت علیهم السلام هستند. ب. اطلاق جمع بر مفرد یا بر تثنیه در قرآن کریم و غیر آن نظایر دیگری هم دارد. توضیح این که: گاهی هنگام بیان یک قانون یا تنظیم عهدنامه حکم به صورت کلی و به صیغه‌ی جمع آورده می‌شود، مثلاً در عهدنامه چنین می‌نویسند: مسؤول اجرای آن امضاکنندگان عهدنامه و فرزندان آن‌ها هستند، با آن که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد. این موضوع هیچ‌گونه تنافی با تنظیم قانون به صورت جمع ندارد. به عبارت دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بود طبق قراردادی که با نصاری نجران بسته بود، همه‌ی فرزندان و زنان خود را بیاورد، ولی این‌ها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و مرد نداشتند. افزون بر این، در آیات قرآن گاهی صیغه‌ی جمع اطلاق شده، اما مصداق آن منحصر به یک فرد است، مانند نعیم بن مسعود که در آیه‌ی شریفه بر او کلمه‌ی ناس اطلاق شده است: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُم النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾^(۱) و مانند حی بن أخطب که کلمه‌ی «الذین» در آیه‌ی ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾^(۲) بر او اطلاق شده است.^(۳)

۶. در کتاب غایة المرام از صحیح مسلم در باب فضایل علی بن ابی طالب چنین نقل کرده است: روزی معاویه به سعد ابن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب را سب و دشنام نمی‌گویی؟ وی گفت: ویژگی‌های سه‌گانه‌ای که پیامبر در باره‌ی علی علیه السلام فرمود، مرا از این کار منصرف ساخت. یکی از آن‌ها هنگامی بود که آیه‌ی مباهله نازل گردید و پیامبر صلی الله علیه و آله تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام دعوت کرد و سپس فرمود: «اللهم هؤلاء

۱. آل عمران / ۱۷۳.

۲. آل عمران / ۱۸۱.

۳. نمونه / ج ۲ / ص ۴۴۴.

اهلی»؛ خدایا این‌ها خالصان نزدیک من هستند. مفسران و محدثان در نزول این آیه درباره‌ی اهل بیت اتفاق نظر دارند. امام رضا علیه السلام فرمود: «خداوند پاکان بندگان خود را در آیه‌ی مباحله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داد: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ...﴾ و به دنبال نزول این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین را با خود به مباحله برد. این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت پیشی نگرفته است و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است».^(۱)

۷. یک سند زنده برای عظمت اهل بیت علیهم السلام

رشید رضای گوید: همه‌ی این روایات از طرق شیعه است و هدف آن‌ها مشخص است و آن‌ها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده‌اند که موضوع را بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته‌اند^(۲)؛ ولی مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می‌دهد که بسیاری از طرق این احادیث به کتب شیعه منتهی نمی‌شود و اگر ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم، سایر احادیث و کتاب‌های آنان نیز از درجه‌ی اعتبار خواهد افتاد.

به قسمتی از روایات موجود در کتب اهل تسنن توجه فرمایید: قاضی نور الله شوشتری می‌گوید: مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که «أبناءنا» در آیه‌ی شریفه اشاره به حسن و حسین و «نساءنا» اشاره به فاطمه و «أنفسنا» اشاره به علی علیه السلام است.^(۳) سپس در پاورقی کتاب مزبور سخن صریح شصت نفر از بزرگان اهل سنت را نقل می‌کند که آیه‌ی مباحله درباره‌ی اهل بیت نازل شده است و نام آن‌ها و مشخصات کتب آنان را از صفحه‌ی ۴۶ تا صفحه‌ی ۷۶ مشروحاً آورده است؛ مانند (صحیح مسلم / ج ۷ / ص ۱۲۰)، مسند احمد / ج ۱ / ص ۱۸۵)، (تفسیر طبری / ج ۳ / ص ۱۹۲)، (مستدرک حاکم / ج ۳ / ص ۱۵۰)، (دلائل النبوة حافظ ابو نعیم اصفهانی / ص ۲۹۷)، (اسباب النزول

۱. نور الثقلین / ج ۱ / ص ۳۴۹؛ برهان / ج ۱ / ص ۲۹۰.

۲. المنار / ج ۳ / ص ۳۲۲.

۳. احقاق الحق / ج ۳ / ص ۴۶.

نیشابوری / ص ۷۴)، (تفسیر کبیر فخر رازی / ج ۸ / ص ۸۵)، (تذکره الخواص ابن جوزی / ص ۱۷)، (تفسیر بیضاوی / ج ۲ / ص ۲۲)، (روح المعانی / ج ۳ / ص ۱۶۷)، (تفسیر الجواهر / ج ۲ / ص ۱۲۰)، (کشاف / ج ۱ / ص ۱۹۳)، (الاصابة / ج ۲ / ص ۵۰۳)، (فصول المهمه / ص ۱۰۸)، (الجامع أحكام القرآن / ج ۳ / ص ۱۰۴).^(۱)

۸. قطعی بودن داستان مباهله

داستان مباهله نزد اهل بیت علیهم السلام و صحابه و علمای امامیه امری قطعی است، به گونه‌ای که در استدلال‌ها و احتجاج‌های ائمه مکرر بازگو می‌شد. امیر المؤمنین علیه السلام نیز در بیان فضایل خود به آیه‌ی مباهله استدلال می‌فرمود.

زمخشری که از متفکران معتزله است، در ذیل آیه‌ی مباهله می‌گوید: «و فيه دلیل و لا شیء أقوى منه علی فضل اصحاب الکساء علیهم السلام و فيه برهان واضح علی صحّة نبوة النبی صلی الله علیه و آله لانه لم یرو احد من موافق و لا مخالف انهم اجابوا الی ذلك»^(۲). فخر رازی که از متفکران اشاعره است، می‌گوید: «و اعلم انّ هذه الروایة کالمتفق علی صحّتها بین اهل التفسیر و الحدیث»^(۳). طبری نیز می‌گوید: شعبی نام علی علیه السلام را در داستان مباهله نیاورده است، آیا ایشان در قصه‌ی مباهله نبوده است، چنان که مغیره نقل کرده است؛ «أو لسوء رأی بنی أمیة فی علیّ فیهِ»^(۴).

۹. اعتراض ناخود آگاه

بر پایه‌ی این آیه حضرت علی علیه السلام افضل از همه‌ی پیامبران جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و منظور از «أنفسنا» خود پیامبر نیست. زیرا او مردم را به خویش دعوت نمی‌کند، بلکه مراد حضرت علی علیه السلام است و این مطلب اتفافی است که حضرت علی علیه السلام مانند خود پیامبر است و همانندی اقتضا دارد که در جمیع جهات (کمالات علمی و عملی) مانند پیامبر باشد، جز موارد خاص مانند نبوت.

از سوی دیگر اجماعی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از همه‌ی انبیا افضل است. حضرت

۱. نمونه / ج ۲ / ص ۴۴۰.

۲. کشاف / ج ۱ / ص ۳۷۰.

۳. تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۸۰.

۴. تفسیر طبری / ج ۳ / ص ۲۱۱.

علی علیه السلام که همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، از همه‌ی انبیا افضل است. مؤید این استدلال حدیثی است که موافق و مخالف آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «من أراد أن یری آدم فی علمه و نوحاً فی طاعته و ابراهیم فی خلته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر الی علی ابن ابی طالب علیه السلام». (۱)

۱۰. پاسخی دندان شکن

در سؤالات مأمون از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که مأمون به حضرت گفت: دلیل بر خلافت جدّ علی بن ابی طالب علیه السلام چیست؟ فرمود: آیه‌ی ﴿... أنفسنا﴾. منظورش آن است که در این آیه خدا نفس علی علیه السلام را مانند نفس پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است. مأمون گفت: اگر «نساءنا» نباشد! منظورش آن است که کلمه‌ی «نساءنا» در آیه دلیل است که مقصود از «انفسنا» مردها هستند و در آن صورت فضیلتی برای علی علیه السلام نیست. حضرت سخن او را با وجود کلمه‌ی «ابناءنا» رد کرد و فهماند که اگر منظور از «انفسنا» مردها بود، دیگر ذکر «ابناءنا» مورد نداشت. زیرا «انفسنا» شامل «ابناءنا» نیز می‌شد. (۲)

۱۱. پنداری ناصواب

بعضی از مفسران اهل سنت درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی مباحله چنین گفته‌اند: روایات متفق است که پیامبر برای مباحله، علی و فاطمه و دو فرزندانشان را اختیار کرد؛ یعنی کلمه‌ی «نساءنا» را بر فاطمه علیها السلام و کلمه‌ی «انفسنا» را بر علی علیه السلام حمل می‌کنند. مصادر این روایات شیعه هستند و مقصد آنان هم روشن است. آنان تا جایی که توانسته‌اند در ترویج این روایات کوشش کرده‌اند، به گونه‌ای که مطلب بر بسیاری از اهل سنت هم مشتبه شده است.

متأسفانه واضعان این روایات به خوبی از عهده‌ی تطبیق آن با آیه‌ی شریفه برنیامده‌اند. زیرا روشن است که یک فرد عرب هیچ گاه کلمه‌ی «نساءنا» را نمی‌گوید که از آن دختر خودش را اراده کند، به ویژه که دارای زنان متعدّدی باشد. در پاسخ باید گفت: این که می‌گوید: مصادر این روایات شیعه هستند... و مطلب بر

۱. تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۸۱

۲. المیزان / ج ۳ / ص ۲۳۰

بسیاری از اهل سنت مشتبه شده، کاش می دانستیم منظورش از آن روایات کدام است؟ آیا همین روایات فراوانی است که اهل حدیث متفقاً آن‌ها را نقل کرده و بدون چون و چرا تلقی به قبول کرده‌اند؟ از طرفی هم ارباب جوامع چون مسلم و ترمذی در صحیحشان ثبت کرده و اهل تاریخ نیز وقوع آن را تأیید کرده‌اند؟

افزون بر این، مقصودش از شیعه‌ای که مصادر آن روایاتند، چه کسانی هستند؟ آیا منظورش همان کسانی است که سلسله‌ی سند آن روایات به آنان منتهی می‌شود؛ یعنی سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس و دیگر صحابه؟ یا مرادش تابعانی است که آن روایات را از همان صحابه گرفته و برای ما نقل کرده‌اند؛ چون ابوصالح، کلبی، شعبی، سدی و مانند آن؟

عجبا! چون این دسته از صحابه و تابعان روایاتی را که بر طبق هوای نفس محمد عبده و رشید رضا نبوده، نقل کرده‌اند، شیعه شده و از زمره‌ی اهل سنت خارج شده‌اند! اما این که می‌گوید: کلمه‌ی «نساءنا» را بر فاطمه و کلمه‌ی «أنفسنا» را بر علی حمل می‌کنند؛ یعنی شیعه می‌گویند که لفظ «نساءنا» و «أنفسنا» اطلاق شده و از آن فاطمه و علی اراده شده است. گفتنی است: ایشان بد فهمیده و راه را خطا رفته است. چون کسی نمی‌گوید در آیه‌ی شریفه مراد از «نساءنا» و «أنفسنا» فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام است، بلکه منظور آن است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله در مقام امثال جز فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام را نیاورد، پس روشن می‌شود که فاطمه تنها مصداق «نساءنا» و علی هم تنها مصداق «أنفسنا» است. همچنین حسن و حسین علیهما السلام تنها مصداق «أبناءنا» هستند.

خلاصه این که: مراد بیان مصداق کلمه است، نه معنای لفظ آن. به تعبیر دیگر، وی مفهوم را به مصداق اشتباه کرده است.^(۱)

۱۲. شبهه‌ای درباره‌ی کلمه‌ی «نساءنا»

مؤلف المنار با این که در مهد ادبیات عرب پرورش یافته است، می‌گوید: هیچ عرب فصیحی «نساء» را بر دختر اطلاق نمی‌کند. عرب، دختر را «بنت» می‌نامد.^(۲)

۱. المیزان / ج ۳ / ص ۲۳۵.

۲. المنار / ج ۳ / ص ۳۲۲.

این ادعا بی‌اساس است. زیرا قرآن کریم در بسیاری از موارد کلمه‌ی «نساء» را به معنای دختران در مقابل پسران به کار برده است و شاید سرّ این که رسول خدا ﷺ نفرمود: «پسران و دخترانمان را می‌آوریم»، حفظ عفاف باشد.

قرآن کریم درباره‌ی ارث برادر و خواهر می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنَّ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ...﴾^(۱) و نیز می‌فرماید: ﴿... وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...﴾^(۲). کلمه‌ی «نساء» هم در زن مقابل شوهر به کار رفته است، مانند: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ...﴾^(۳) هم زن در مقابل مرد، مانند: ﴿إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴾^(۴) و ﴿... لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَا لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَا لِلرِّجَالِ...﴾^(۵) و هم به دختر در برابر پسر، مانند: ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يَدْبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾^(۶) که به معنای «یستحیون بناتکم» است. زیرا آل فرعون متعرّض زنان سالمند نبودند، آنان کودکان پسر را می‌کشتند و کودکان دختر را زنده نگاه می‌داشتند.

افزون بر شواهد قرآنی، بیش از شصت کتاب از کتب رسمی و مورد قبول اهل سنت در تفسیر این آیه و بیان آن چه در خارج واقع شده است، گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در مقام امثال «نساءنا»، حضرت زهرا ع را به صحنه‌ی مباحله آورد.

پس کلمه‌ی «نساء» در جامع بین زن در مقابل شوهر، زن در مقابل پدر، زن در مقابل برادر، زن در مقابل پسر و زن در مقابل مطلق مرد استعمال می‌شود و استعمال نیز در قلمرو لفظ و معناست، نه لفظ و مصداق و کسی که خود قرآن ممثل است، وقتی مصداق آن را مشخص می‌کند، هیچ‌گونه تردیدی در مراد از کلمه‌ی «نساءنا» باقی نمی‌ماند.^(۷)

۱۳. شبهه‌ی ابن تیمیّه در باره‌ی کلمه‌ی «أنفسنا»

ابن تیمیّه درباره‌ی کلمه‌ی «أنفسنا» نیز گفته است: هیچ عرب فصیحی کلمه‌ی

۱. نساء / ۱۱.
 ۲. نساء / ۱۷۶.
 ۳. احزاب / ۳۰ - ۳۲.
 ۴. اعراف / ۸۱.
 ۵. نساء / ۳۲.
 ۶. بقره / ۴۹.
 ۷. محاضرات.

«أنفسنا» را به یک فرد حمل نمی‌کند، بلکه به افراد یک قبیله یا یک جامعه که در پاره‌ای امور هماهنگ و مرتبط هستند، أنفسکم یا أنفسهم می‌توان گفت یا نسبت به یکدیگر «أنفسنا» می‌گویند.

در حقیقت، وی می‌گوید: گرچه مصداق «أنفسنا» در این آیه، علی عليه السلام است، اما این معنا هیچ‌گونه امتیازی را ثابت نمی‌کند. زیرا هر فردی نسبت به جامعه‌ی هماهنگ با آن به منزله‌ی نفس است، مانند: ﴿وَاذْأَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَتَتَّقُنَّ دِمَاءَكُمْ وَ لَتَخْرُجُنَّ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تُشْهَدُونَ * ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ...﴾^(۱)؛ یعنی از شما (بنی اسرائیل که اهل یک نژاد و به منزله‌ی جان یکدیگرید) پیمان گرفتیم که یکدیگر را نکشید و متواری نکنید. اگر دو طایفه که با یکدیگر نسبت و ارتباطی ندارند با یکدیگر جنگ کنند، گفته نمی‌شود: خودتان را نکشید.

در پاسخ به شبهه‌ی ابن تیمیّه که پس از او وراثت آن را پی‌گیری کرده‌اند، باید گفت: اگر کلمه‌ی «أنفس» مطلق ذکر شود، مثل: ﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ...﴾^(۲) و نیز ﴿... فَتَوَبَّأُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...﴾^(۳) به معنای مطلق رابطه‌ی قومی است؛ اما اگر درباره‌ی کسانی مثل «أبناء» و «نساء» که نزدیک‌ترین رابطه‌ی قومی با شخص را دارند، جداگانه ذکر شود، به معنای مطلق رابطه‌ی قومی نخواهد بود. زیرا در این صورت، جمله‌ی قل تعالوا ندع أنفسنا و أنفسکم کفایت می‌کرد. زیرا رابطه‌ی پدری و پسری یا دختری از قوی‌ترین رابطه‌های قومی است. پس تفصیلاً قاطع شرکت است و نشان می‌دهد که منظور از أنفس مطلق رابطه‌ی قومی نیست، وگرنه آن حضرت عمو نیز داشت و عمو از پسر عمو نزدیک‌تر است، با این حال حضرت عمویش عباس بن عبدالمطلب را برای مباحله دعوت نکرد.^(۴)

۱۴. نقد سخن آلوسی

آلوسی می‌گوید: بدون تردید آیه‌ی مباحله دلالت بر نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت

۱. بقره / ۸۴ - ۸۵

۲. بقره / ۸۵

۳. بقره / ۵۴

۴. محاضرات.

اهل بیت علیهم‌السلام دارد، اما تلاش شیعیان بر اثبات خلافت علی بن ابی طالب علیه‌السلام با استناد به این آیه ناصواب است. زیرا منظور از «أنفسنا» علی علیه‌السلام نیست تا گفته شود ایشان به منزله‌ی نفس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و به خلافت اولی است، بلکه مراد از «أنفسنا» شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و معنایش آن است که ما خودمان را دعوت کنیم و از آن جا که در عرف داماد را پسر می‌خوانند، «أبناءنا» شامل علی علیه‌السلام نیز می‌شود.

بنابراین، اگر اطلاق «ابن» به نوه‌ی دختری حقیقت باشد، «أبناءنا» عموم المجاز خواهد بود و شامل فرد حقیقی یعنی حسن و حسین علیهما‌السلام و فرد مجازی یعنی علی علیه‌السلام خواهد بود و اگر اطلاق «ابن» بر نوه‌ی دختری مجاز باشد، نیازی به عموم المجاز نخواهد بود. زیرا هر سه فرد مجازی هستند.

گاهی گفته می‌شود: دعوت انسان از خودش صحیح نیست؛ لیکن این گونه سخن گفتن در محاورات عرفی رایج است. مانند: خودم را راضی کردم یا نفسم مرا به کاری دعوت کرد. قرآن کریم نیز می‌فرماید: ﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ...﴾. پس ممکن است انسان خود را دعوت کند و آن چه طبرسی و دیگر علمای شیعه گفته‌اند که منظور دعوت کردن خود نیست، جز هذیان و تعصب چیز دیگری نیست.^(۱)

در پاسخ باید گفت: هر چند استعمال اعم از حقیقت یا مجاز است، ولی اصل اولی استعمال در معنای حقیقی است و استعمال لفظ در معنای مجازی نیازمند قرینه است. بنا بر این، در صورت عدم آگاهی از این که متکلم معنای حقیقی را اراده کرده است یا مجازی را، باید لفظ را بر معنای حقیقی حمل کنیم.

اطلاق «ابن» بر داماد و دعوت از خود بر اساس معنای عرفی مجازی است و نمی‌توان لفظ را بر آن حمل کرد، مگر آن که قرینه‌ای بر مجاز بودن وجود داشته باشد و در این جا نه تنها قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه شاهد بر معنای حقیقی نیز موجود است. زیرا «أنفسنا» در مقابل «أبناءنا» و «نساءنا» آمده است.

آلوسی همچنین می‌گوید: اگر مراد شیعه آن است که در زمان نزول قرآن علی بن

ابی طالب علیه السلام خلیفه بود، این معنا صحیح نیست. زیرا نزول قرآن کریم تا سال نهم هجری ادامه داشت و او تا آن زمان خلیفه نبود و اگر منظور آن است که ایشان در آینده خلیفه خواهد شد، کسی با این سخن مخالف نیست. اختلاف در بلافصل بودن خلافت ایشان است که آن را نیز باید از راهی دیگر اثبات کرد.^(۱)

پاسخ آن است که شیعه نمی گوید: کلمه‌ی «أنفسنا» بالمطابقه بر خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت می کند تا گفته شود: آن حضرت در آن زمان خلیفه نبوده است! سخن شیعه آن است که امیر المؤمنین علیه السلام از همه‌ی مردم برتر و بالاتر است. زیرا به منزله‌ی جان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که به منزله‌ی جان رسول خداست، در امر خلافت با آن حضرت بر بیگانگان مقدم است.^(۲)

۱۵. ذکر انّ و لام و ضمیر منفصل در: ﴿انّ هذا لهو القصص الحق﴾ که هر یک مفید تأکیدند، برای پاکیزه ساختن نفس نبوی و تشجیع آن حضرت در امر مباحله است.^(۳)
 ۱۶. استمداد از غیب بعد از به کارگیری توانایی‌های عادی است. اگر انسان به هدف خود ایمان داشت، خود و نزدیک ترین بستگانش را در معرض خطر قرار می دهد. کسی که منطق و استدلال و معجزه او را به پذیرش حق وادار نمی کند، باید او را تهدید به نابودی کرد. اگر شما محکم بایستید، دشمن به دلیل باطل بودنش عقب نشینی می کند.^(۴)

طبق برخی از روایات روز مباحله ۲۴ ذی الحجه و در بیرون شهر مدینه بود که اکنون داخل شهر قرار گرفته و در آن محل مسجدی ساخته شده است که اکنون به مسجد الاجابة معروف است و در مقابل بیمارستان الانصار قرار دارد.^(۵)

۱۷. جمله‌ی: ﴿فانّ الله علیم بالمفسدین﴾ برای تهدید است و آوردن اسم ظاهر «بالمفسدین» به جای ضمیر «بهم» تنبیه بر این است که علت جزا و عقوبت آن‌ها فساد آنان است. همچنین نوعی تسلی خاطر برای پیامبر است که اگر آنان از حق اعراض کردند، ناراحت نباش، خداوند به حساب آن‌ها خواهد رسید.^(۶)

۱. روح المعانی / ج ۳ / ص ۱۸۹.

۲. محاضرات.

۳. المیزان / ج ۳ / ص ۲۲۷.

۴. نور / ج ۲ / ص ۸۷.

۵. نور / ج ۲ / ص ۸۶.

۶. روح المعانی / ج ۳ / ص ۱۹۱.



رؤیای صادق‌های پیامبر ﷺ پیرامون ورود به مسجد الحرام

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ
اللَّهُ عَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا
فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ
الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^(۱)

ترجمه

خداوند آن چه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ به طور قطع همه‌ی شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می‌داند که شما نمی‌دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود) و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است. ﴿۲۷﴾ او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد. ﴿۲۸﴾

تفسیر

الف. در آیه‌ی ۲۷ اشاره به صداقت رؤیا و خواب پیامبر می‌کند؛ زیرا پیامبر ﷺ در مکه خواب دیدند که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک عمره وارد مکه می‌شوند و با تعریف این خواب همه خوشحال شدند، اما چون این خواب سال بعد از صلح حدیبیه اتفاق نیفتاد، عده‌ای گرفتار شک شدند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید: آن چه را خدا به پیامبرش در خواب نشان داد، از ورود به مکه با انجام مناسک درست است و در آینده محقق خواهد شد.^(۲)

ب. آیه‌ی ۲۸ اشاره به غلبه و پیروزی دین اسلام بر همه‌ی ادیان دارد. آیه‌ی ۲۹ اوصاف یاوران پیامبر ﷺ را در چند جهت بیان می‌کند از جمله: نسبت به کفار شدید و سخت‌گیر،

۱. فتح / ۲۷ - ۲۸.

۲. میزان / ج ۱۸ / ص ۴۳۳؛ نمونه / ج ۲۲ / ص ۹۵.

نسبت به مؤمنان مهربان، پیوسته در حال عبادت، نیت آنان خالص و پیوسته فضل او را می‌طلبند. علامت عبادت در چهره‌هایشان نمایان. این اوصاف قبلاً در کتاب تورات آمده بود که آن‌ها مانند زرعی هستند که از کثرت برکت جوانه‌های خود را خارج ساخته سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده و به قدری رشد کرده که زارعان را به تعجب وامی‌دارد. در حقیقت اوصافی که در تورات آمده ابعاد وجود آنان را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهری بیان می‌کند، اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنان در جنبه‌های مختلف است.^(۱)

ج. ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾؛ در این که منظور از این پیروزی، پیروزی منطقی است یا پیروزی نظامی، در میان مفسران گفت و گو است: جمعی معتقدند این پیروزی تنها پیروزی منطقی و استدلالی است و این امر حاصل شده است؛ زیرا اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه‌ی آیین‌های موجود برتری دارد، در حالی که جمعی دیگر، پیروزی را به معنای غلبه‌ی ظاهری و غلبه‌ی قدرت گرفته‌اند.^(۲)

علاوه بر دو احتمال مذکور، مرحوم طبرسی احتمال سومی نقل کرده است و آن این که: تمامیت اسلام هنگامی است که مهدی موعود (عج) ظهور نماید که در این صورت در زمین غیر از دین اسلام، دینی نخواهد بود.^(۳)

د. معنای این که فرمود: ﴿وَكُفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ این است که خدا شاهد بر صدق نبوت رسولش است و نیز شاهد بر صدق این وعده است که دینش به زودی بر همه‌ی ادیان غلبه می‌کند^(۴) و یا شاهد بر این است که رؤیای او صادقانه است.^(۵)

نکته

آیه‌ی ۲۷ وعده‌ی قطعی الهی و از اخبار غیبی قرآن کریم درباره‌ی حوادث آینده است، این پیروزی‌ها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت، که مکه‌ی معظمه به دست پیامبر اکرم ﷺ و یارانش در سال بعد فتح شد. لام و نون در «لیدخلن» مفید تأکید است.^(۶)

۱. نمونه / ج ۲۲ / ص ۱۱۶.

۲. نمونه / ج ۲۲ / ص ۱۱۱؛ روح المعانی / ج ۲۶ / ص ۱۲۳؛ جامع الاحکام / ج ۱۶ / ص ۲۹۲؛ محاسن التأویل

/ ج ۱۵ / ص ۹۹. ۳. مجمع البیان / ج ۹ / ص ۱۹۲.

۴. تفسیر مراغی / ج ۲۶ / ص ۱۱۳. ۵. المیزان / ج ۱۸ / ص ۴۳۵.

۶. المیزان / ج ۱۸ / ص ۴۲۹؛ مجمع البیان / ج ۹ / ص ۱۸۶؛ نمونه / ج ۲۲ / ص ۸۲.

منابع و مأخذ

منابع و مأخذ

۱. اضواء البيان، محمد الامين، داراحياء التراث العربى، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۲. اطيب البيان، آيت الله طيب، انتشارات اسلام، چاپ سوم، ۱۳۶۶ ش.
۳. بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۲ ش.
۴. بحر المحيط، ابى حيان اندلسى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۵. التبيان، ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
۶. التحقيق، حسن مصطفوى، مؤسسه الطباعة و النشر، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۷. تسنيم، آيت الله جوادى آملى، مركز نشر اسراء، قم، اول، ۱۳۷۸ ش.
۸. تفسير ابى السعود، دارالفكر، بيروت.
۹. تفسير كبير (مفاتيح الغيب)، محمد الرازى فخرالدين، دارالفكر، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. تفسير نور، محسن قرائتى، مركز فرهنگى درس هاى از قرآن، تهران، چاپ دهم، ۱۳۸۳ ش.
۱۱. تهذيب، ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى، دارالتعارف، بيروت، ۱۴۱۲ ق.
۱۲. جامع البيان، ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى، دار المعرفة، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. الجامع لاحكام القرآن، ابى عبدالله محمد بن احمد الانصارى القرطبى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۵ ق.
۱۴. راهنما، اكبر هاشمى رفسنجانى و جمعى از محققان، دفتر تبليغات اسلامى، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.
۱۵. روح البيان، اسماعيل قى البرسوى، دارالفكر، بيروت، ۱۴۲۶ ق.
۱۶. روح الجنان، ابوالفتوح رازى، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. روح المعانى، آلوسى البغدادى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ ق.
۱۸. سفينه البحار، شيخ عباس قمى، دار الاسوة، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق.
۱۹. شرايع الاسلام، محقق حلى، منشورات اعلمى، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.
۲۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد المعتزلى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۲۱. صافى، محسن فيض كاشانى، مكتبة الصدر، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.

۲۲. صفوة التفاسير، محمد على صابونى، دارالقلم العربى، دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. غرائب القرآن، الحسن بن محمد بن حسين القمى النيشابورى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۲۴. فتح القدير، محمد بن على بن محمد الشوكانى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
۲۵. فى ظلال القرآن، محمد قطب، دارالشروق، بيروت، چاپ پانزدهم، ۱۴۰۸ ق.
۲۶. كاشف، محمد جواد مغنيه، دار العلم، بيروت، چاپ چهارم.
۲۷. كافى، محمد بن يعقوب الكلينى، دار التعارف، بيروت، ۱۴۱۱ ق.
۲۸. كشاف، جارالله زمخشرى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ چهارم، ۱۴۲۷ ق.
۲۹. كنز الدقائق، ميرزا محمد مشهدى، نشر اسلامى، قم، ۱۴۰۷ ق.
۳۰. مجمع البيان، ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى، ناصر خسرو، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.
۳۱. محاسن التأويل، محمد جمال الدين القاسمى، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، ۱۳۹۸ ق.
۳۲. المراغى، احمد مصطفى مراغى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
۳۳. معانى الاخبار، ابى جعفر الصدوق، انتشارات اسلامى، قم، ۱۳۶۱ ش.
۳۴. المفردات فى غريب القرآن، راغب اصفهانى، دفتر نشر الكتاب، مصر، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۳۵. المنار، محمد رشيد رضا، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم.
۳۶. من لا يحضره الفقيه، ابى جعفر الصدوق، دارالتعارف، بيروت، ۱۴۱۱ ق.
۳۷. الميزان، محمد حسين طباطبايى، بنياد علمى و فكرى علامه طباطبايى، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.
۳۸. نمونه، ناصر مكارم شيرازى با جمعى از همكاران، دارالكتب الاسلاميه، قم، چاپ سى و هشتم، ۱۳۷۹ ش.
۳۹. نور الثقلين، عبد على بن جمعه العروسى الحويزى، اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ق.
۴۰. وسايل الشيعه، محمد بن حسن الحرّ العاملى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۱۲ ق.